

یادنامه پانزدهمین سالگرد پرواز

عزت الله وهاله سبحانی و هدی صابر

خرداد یک هزار و چهارصد و پنج

## در نسبت مقاومت و خشونت

با آثاری از:

اکرم مصباحی

پروین فهیمی

جلال یوسفی

حسن یوسفی اشکوری

لطف الله میثمی

رضا حسنی

سعید درودی

سعید مدنی

سمانه گلاب

سید حسین موسوی

علی اکبر بیدقی

علی حاجی قاسمی

علیرضا رجایی

فاطمه گوارایی

فیروزه صابر

کمال اطهاری

جواد غلامرضا کاشی

محمد حیدرزاده

محمد کریمی

مصطفی محب کیا

مهدی غنی

مهدی فخرزاده

الهام شهسوارزاده

مهدیه گلرو

مینو مرتاضی

یحیی شامخی

# ندانه؛ صلح دوستی و مقاومت



## اکرم مصباحی

جریان زندگی همچون آب و هوا نیازمند بستر آزاد و مناسب خود می باشد تا سیال و رها ادامه پیدا کند. زندگی آزاد از میلیون ها سال پیش ادامه داشته و جز در مواردی که موانعی بر سر راهش قرار گرفته، به زور و خشونت نگزیده است، و این قانونی است که بر طبیعت جاری است. رودخانه تا زمانی که سدی بر سر راه خویش نداشته باشد، آرام و آینه وار به مسیر خود ادامه می دهد و تنها زمانی کف بر لب می آورد که مجبور شود از مانعی بگذرد، که در آن صورت چهره آینه وار به مسیر خود ادامه می دهد می شود و خشمگین می گردد، یا مانع عبور را از سر راه بردارد و یا آن را دور بزند، این قانون بر زندگی انسان ها نیز حاکم است. انسان ها طالب بهره مندی از آزادی های مدنی در طول زندگی خویش اند و هر آن سدی برای انسانی زیستن آنان را به واکنش های مختلف وامی دارد، که گاهی تا حد خشونت نیز پیش می رود. در این دنیای مدرن و در چالش های فراوانی که گروه های حاکم جهت حفظ موقعیت و منافع خود خواسته سدها و موانعی را بر سر راه زندگی آزاد انسان ها قرار می دهند، در واقع حرکت رو به جلوی زیست انسان را سد می کنند که اولین عامل جهت بروز خشونت می گردند.

راستی چه باید کرد؟ آیا می توان فرمان ایست به زندگی داد! آیا می توان از کنار این موانع لغزید و آزادی را نادیده گرفت و سوخت و ساخت؟! تا کی؟ پس چه باید کرد؟ بعضی ها معتقدند باید مقاومت کرد! پس باید در تشریح و توضیح این کلمه بسیار اندیشید و بسیار تجربه و تحلیل کرد. راستی نتیجه این بررسی ها در طول تاریخ چه راه کارهایی را برایمان به جا گذاشته است؟ جواب های متفاوتی وجود دارد. ولی من شخصی را می شناسم که صلح طلبی و مقاومت وجه غالب وجودش بود، انسان والایی که سبب واقعی این دو خصلت مهم بود: مقاومت و پرهیز از خشونت.

من سال های زیادی با هاله نازنین، این یار دیرین، دوستی و همنشینی داشتم. مدت ها با هم زیر یک سقف در پاریس زندگی کردیم. سالیان سال خلوص و یکرنگی و صفای هاله را چشیده بودم. صداقت و شجاعت و جسارت و سادگی و شوخ طبعی صفت های شخصیتی هاله عزیز بودند. یکی از بارزترین صفات هاله که انسان را در مقابلش به تحسین وامی داشت، صلح طلبی او بود. دوستان زیادی از نحله های فکری مختلف داشت که مدت های زیادی با هم در ارتباط بودند و خصوصیات انسانی او را تحسین می کردند.

هاله سال ۸۸ یک روز از تظاهرات با لباس پاره به خانه برگشت. او گفت: «داشتند یک بسیجی را کتک می زدند و رفتم وساطت کردم.» همه جا طرفدار کسی بود که مظلوم واقع شده بود. انسان خاصی بود، سرشار از ایمان ناب و شهادتی رشک برانگیز. بسیار از او آموختم. او با ناامیدی زندگی کردن را بلد نبود. هاله آزادی را پاس می داشت و خشونت را تحقیر می کرد. مدت ها با هم در اردوگاه جنگ زدگان و بیمارستان در زمان جنگ فعالیت می کردیم. در خدمت به مردم خستگی ناپذیر بود. بارها بازداشت شد؛ البته نه به خاطر خودش بلکه برای دفاع از حق دیگران. مقاوم در برابر همه سختی های روزگار، تاب آوری او رشک برانگیز بود.

به قول سوسن شریعتی: «در رفتارش نه رقابتی با دیگری می دید و نه مسابقه ای با زمان. این دخترک با آن دنیای فراخی که ایمان برایش فراهم کرده بود، نه شرقی می شناخت و نه غربی، نه چپ و نه راست؛ انسان را رعایت می کرد.» او در روز تشییع جنازه پدرش می خواست که حتماً برای مأموران اطلاعات جلوی در خانه چایی برده شود، ولی آنها از خوردن چای امتناع می کردند. خیلی غمگین می شد و می گفت: «مگه ما با هم دشمن هستیم که چای را قبول نمی کنند؟» هاله یار و همراه پدر بود. شخصیت هاله بسیار نزدیک به شخصیت پدر بود. امروز در مرگ زنی عاشق و سر بلند نشسته ایم که لبخندش را در خاک پرپر کردند. او چگونه زیستن و چگونه مردن را خود انتخاب کرد، یاد و نام سحابی ها هرگز از خاطرها پاک نخواهد شد و دریادها زنده خواهد ماند.

# به نام جا، جهاد، فعال و ناظر یگان

## پرونده ویژه خشونت و مقاومت

دیباچه: مقاومت مدنی و کنش خشونت‌پرهیز | ۶ |

سیاست تبعید | ۷ |

بازتولید خشونت و رویکرد حذفی در سپهر سیاسی ایران | ۹ |

مقاومت به عنوان سیاست زیست | ۱۶ |

مطالبه‌گری با دفاع در تنیده است | ۲۰ |

نرمالیزه کردن صلح در دنیای نرمالیزه‌شده جنگ و خشونت | ۲۵ |

مقاومت و عدم خشونت؛ «تنهاره‌رهایی»! | ۳۰ |

برکشیدن مقاومت به توسعه‌ی دموکراتیک | ۳۲ |

تجربه‌های تراژیک مهندس سحابی | ۳۴ |

نیاز مهم ما | ۳۶ |

برای آنان که بی سلاح برای صلح و بقای ایران ایستادند | ۳۸ |

عزت‌الله سحابی و خشونت‌پرهیزی: منش اخلاقی، رویکرد فکری و

راهبرد سیاسی | ۴۲ |

در لابلای دلنوشته‌های هاله | ۴۸ |

نافرمانی مدنی و خشونت | ۵۰ |

چگونه شبیه ستمگر نشویم؟ | ۵۳ |

بدون خشونت در میانه خشونت | ۵۷ |

زنی «پرسه‌زن» در شهر | ۶۰ |

در دادگاه وجدان من، محسن جایش کجاست؟ | ۶۲ |

ایده‌های مسلط و مقاومت سحابی | ۶۴ |

سنت سحابی: علیه یک قرن منازعه سیاسی | ۶۷ |

پایداری و خشونت‌پرهیزی در تجربه زیسته سحابی‌ها و صابر | ۷۰ |

تقوا در اجتماع (بازخوانی اثر زنده یاد مرحوم سحابی) | ۷۴ |

عدالت؛ ناموس وطن | ۷۶ |

رادیکالیسم کمک کار همچون معیاری برای قضاوت خشم و خشونت | ۷۸ |

هدی صابر و گفتارهای نو در رهایی بخشی امر انقلابی | ۸۰ |

جریانات دانشجویی در نگاه هدی صابر | ۸۶ |

# یادنامه پانزدهمین سالگرد پایان نامه عزت‌الله

یادنامه پانزدهمین سالگرد پرواز  
عزت‌الله وهاله سحابی و هدی صابر  
خرداد یک هزار و چهارصد و پنج

## آثار و گفتارهایی از:

اکرم مصباحی، الهام شهسوارزاده، پروین فهیمی، جلال یوسفی، حسن یوسفی اشکوری، رضا حسنی، سعید درودی، سعید مدنی، سمانه گلاب، سید حسین موسوی، علی اکبر بیدقی، علی حاجی قاسمی، علیرضا جایی، فاطمه گوارایی، فیروزه صابر، کمال اطهاری، لطف‌اله میثمی، محمد جواد غلامرضا کاشی، محمد حیدرزاده، محمد کریمی، مصطفی محب کیا، مهدی غنی، مهدی فخرزاده، مهدیه گلرو، مینو مرتضی، یحیی شامخی.

با سپاس از همه دوستانی که  
صمیمانه در تهیه و تدوین این  
یادنامه همراهی کردند.



## بذر نخستین

شعر «رضارضایی» که به یاد برادرش «مهدی» برای مادرش نوشت و هاله آن را در مراسم اولین سالگرد سهراب خواند



شهید سهراب اعرابی

مادر، بدان امید که گرم دوباره باز بر راه کوچه، دیده‌ی گریان خود مدوز  
خورشید زندگانی پراشتهاب من خواهد کند غروب، بهنگام نیمروز

ایام کودکی که به لبهای خرد من اول سخن ز آیه قرآن گذاشتی  
آن روز بذر مهر ضعیفان خلق را در جان من به مزرع اندیشه کاشتی

گفتی به من که راه خدا راه مردم است در راه او به مایه جانت جهاد کن  
مردان حق، طلیعه آزاد مردی اند خود را راه از سلطه هر انقیاد کن

زان پس به گرد خویش نگه کرده یافتم انبوه کودکان گرفتار درد را  
پوشانده با غبار قدمهای عابران از دیدگان رهگذران روی زرد را

دیدم چگونه کودک بیمار یک فقیر بر روی دست مادر خود، جان سپرد و مرد  
غلثید اشک مادر و دندان خویش را از فرط اضطراب به لبهای خود فشرد

دیدم که اهرمن، زره آورد مردمان پر می کند دهان به غارت گشوده را  
از خون روستایی صحرای دور دست لبریز می کند همه شب جام باده را

دیدم چگونه مردم محروم و بی امید چشمان بی فروغ به آینده بسته اند  
دزد از میان خانه به تاراج می برد یاران به گوشه‌یی به تماشا نشسته اند

شب، سرد بود و تیره و صحرا، خموش و رام ابر سیاه، گرفته فروغ ستاره را  
اندیشه‌های مردم آزاده وطن گم کرده در طریق هدف، راه چاره را

آن نغمه‌های پاک که خواندی هزار بار در گوش جان خسته‌ام آغاز راز کرد  
با آیه‌های سوره فجر و حدید و صف بر روی من در بیچه امید باز کرد

ناگاه در سپیده صبحی ز هم گسست بانگ گلوله‌های مجاهد، سکوت را  
توفان یک اراده پر شور هم‌رهان از هم درید لانه صد عنکبوت را

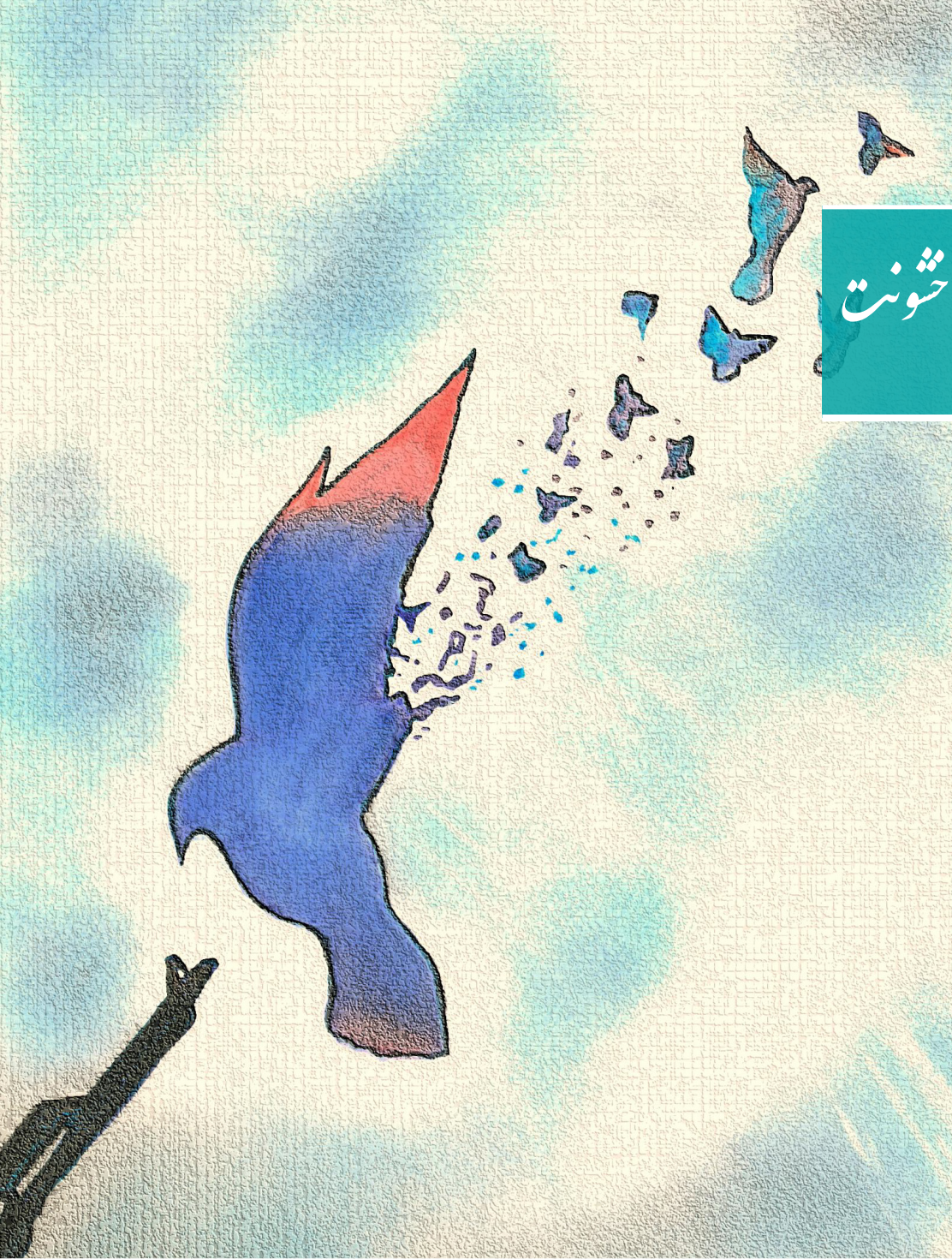
مادر ببین که بذر نخستین که کاشتی در جان من شکفت و زهر سو جوانه زد  
آن شعله‌یی که در دل من بر فروختی از لوله سلاح من اکنون زبانه زد

مادر سپاس آخرم آخر قبول کن پاداش آن سرود نخستین که خوانده‌ای  
آن آیه‌های پاک که بارزهای آن در جانم اشتیاق شهادت نشانده‌ای

ای هموطن طریق تو تاریک بود و من با خون خود چراغ رهت بر فروختم  
دیدم که راه و می روی اکنون و با شتاب من نیز مفتخر که در این راه سوختم

شهید مهدی رضایی در بیدادگاه پهلوی





# پرونده مقاومت و خشونت

مقاومت به عنوان سیاست زیست  
مینو مرتاضی

عزت اله سجایی و خشونت پرهیزی  
فاطمه گوارایی

در لابلای دنوشته های هاله  
فیروزه صابر

برای آنان که بی سلاح برای  
صلح و بقای ایران ایستادند  
پروین فهیمی

چگونه شبیه ستمگر  
نشویم؟  
مهدیه گلرو

بدون خشونت در میانه  
خشونت  
سمانه گلاب

## هدی صابر:

امام حسین می گوید: "نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم." یعنی جان من با جان شما و خاندان من با خاندان شماست. امام حسین، جان مایه را این قرار می دهد؛ جان خود و دیگران را مشاع تلقی می کند تا از هدم و هدر رفتن نیروها جلوگیری شود و تا آنان که هنوز مقاومت، به معنای حسینی، در ذات و جوهرشان ننشسته، این امکان دموکراتیک را داشته باشند که بی ذلت میدان را ترک کنند.

(سخنرانی هدی صابر در منزل زنده یاد منزل آقای احمدزاده در مشهد - بهمن ۱۳۸۶)

ما نزد هم سالگرد  
تپان نامه

دیباچه

# مقاومت مدنی و کنش خشونت‌پرهیز



ابوطالب آدینه‌وند

در چنین وضعیتی آشفته، سخن گفتن از خطوط راهبردی روشن، سخت است. پس از کشتار هولناک و خشونت‌بار دی ماه و دریده شدن سبعتِ بدوی ابعاد خشونت ساختاری و نیز به فاصله‌ای کوتاه پس از آن، حمله و تجاوز خارجی جنایتکارانه به میهن جاودانه و تحمیل وضعیت استثنایی به کشور، انواع خشونت و بی‌پناهی بر سر اصناف مردمان بار شد، در ویه‌ای که به قولی از برتولت برشت در پسا جنگ دوم در باره آلمان، در پی انحلال جامعه‌اند. سخن از سپهر گشودن و افق در انداختن در پس از آنچنان رفتن «سپهر بابا»، شاید خود فراری باشد از سوی قدرت‌هاضمه و یا شاید نشخوار یک زخم‌مزن زیسته. اما و در عین حال، این زخم زیسته‌زنده، خود فراخوانی است برای تأملی ژرف بر راه‌رفته و در راه پیش‌رو و در مرحله‌ای نوین از حیات اجتماعی و سیاسی ما، تأملی مجدد بر دشواره ایران و تجدید پرابلماتیک آن.

در دوران اخیر، مقاومت خشونت‌پرهیز به مثابه یکی از اشکال مقاومت در برابر استبداد و نابرابری، در جوه و ابعاد مختلف مورد بحث و گفتگوی کنشگران بوده است. در سه سطح «نظری»، «راهبردی» و «عملی» می‌توان به طرح این موضوع پرداخت و درباره چستی و ماهیت خشونت، مجاز بودن یا نبودن رفتارهایی در سطح هنجارین و همچنین بکارگیری عدم خشونت و یا چگونگی عدم بکارگیری خشونت به عنوان ترجیحی عملی و تجویزی، به گفتگو نشست.

در این یادنامه محور و زاویه ورود ما بنا به ضرورت‌های دورانی که در زیر اشاره خواهد شد؛ بیشتر بر روی وجه و قلمرو راهبردی و عملی آن، در شیوه و اخلاق مبارزه کنشگر متمرکز خواهد بود.

در دو دهه اخیر، می‌توان به زمینه‌های بروز خشونت در اثر انباشت مطالبات بی‌پاسخ اشاره کرد؛ مطالباتی که در حوزه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شکل گرفته و در مقاطع مختلف، در قالب موج‌های مکرر اعتراضی بروز یافته‌اند. هر یک از این موج‌ها مختصات، زمینه‌ها و بازیگران خاص خود را داشته‌اند، اما پرسش محوری در همه این تجربه‌ها آن بوده است که در برابر انسداد، بی‌پاسخی یا سرکوب، چه شیوه‌ای از ایستادگی می‌تواند هم مؤثر باشد و هم جامعه را از ورود به چرخه فرساینده خشونت مصون بدارد.

در چنین فضایی، سخن گفتن از «مقاومت خشونت‌پرهیز» نه شعاری ساده، بلکه پرسشی جدی و حتی مناقشه‌برانگیز است. هنگامی که اعتراض مدنی با سرکوب بی‌محابا پاسخ می‌گیرد، این پرسش به درستی طرح می‌شود که آیا پرهیز از خشونت همچنان می‌تواند راهبردی مؤثر باشد یا در معرض آن است که به انفعال تعبیر شود؟

همانطور که اشاره رفت بدون پاسخ به بحران‌ها، انسداد و شکست مسیر اصلاحی، ناامیدی از آینده و عدم تناسب بین امکان تحقق و انتظارات در سطح جامعه از یک سو و قطبیت سیاسی و اجتماعی بین نیروهای اجتماعی و سیاسی و قومی و مذهبی از دیگر سو، اضطراب امکان سربر آوردن و تسری خشونت کنشگر در برابر و واکنش به خشونت هولناک سیستمی را در سوی کنشگران سیاسی و اجتماعی بیش از پیش نموده است؛ زیرا به تجربه تاریخ، و به تعبیری از اسلاوی ژیزک در کتابش پیرامون خشونت، خشونت کنشگر نتیجه مستقیم و بلاواسطه خشونت سیستمی است.

این وضعیت، افتادن در تله خشونت را محتمل می‌نماید زین سبب؛ ضروریست که هم

خشونت کنشگرانه و هم بدیل آن، (در وجه ایجابی و سلبی) راهبرد «خشونت‌پرهیزی و مقاومت مدنی»، در سطح راهبرد و پیامدها و نتایج احتمالی آن، مورد بررسی و سنجش قرار گیرد.

ژانر مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز، می‌تواند پاسخ و امکانی را برای تاب‌آوری و همچنین توسعه مقاومت مدنی در اکنون و همزیستی در فردا تمهید نماید.

هاله سحابی، عزت‌الله سحابی و هدی صابر، از منظرگاه راهبردی و نیز منش سیاسی، به فراخوار، در نقد رادیکالیسم بی‌بنیاد سخن گفته، نسبت به قطبیت‌های آنتاگونیستی هشدار داده و بر مشی مسالمت‌آمیز و خشونت‌پرهیز در دوران اخیر تأکید داشته‌اند و البته خود از آفرینندگان روایتی توسعه‌گرا، دموکراتیک و توأم با مسالمت برای همه تنوع و تکرار ایران بوده، در برابر همه اشکال خشونت سیستمی و روایت‌های اقتدارگرایانه از ایران مقاومت نموده و عمر و جان بر سر آن نهاده‌اند. کنشگرانی در ژانری از مقاومت مدنی.

همانطور که می‌دانیم وضعیت اخیر ما نه «در سایه خشونت» بل در دل خشونت نهادینه‌شده سیستمی است و رفتن در مسیر دموکراسی توسعه‌گرا، علاوه بر چالش‌های وضعیت ساختاری به نحوه مواجهه آگاهانه پویایی‌ها و جنبش‌های اجتماعی با این دشواره ربطی وثیق دارد تا از چرخه‌های مخرب و پیش‌بینی‌ناپذیر خشونت جلوگیری نموده و امکان بر ساختن نظامی توسعه‌گرا و دموکراتیک را بیشتر کند.

در این میان بازخوانی تجربه‌ها و میراث فکری کسانی که بر اخلاق، مسئولیت‌پذیری و پایداری مدنی تأکید داشتند، می‌تواند افقی برای گفت‌وگوی امروز ما بگشاید.

ما هر سال یاد مهندس عزت‌الله سحابی، هدی صابر و هاله سحابی را در خردادماه و هم‌زمان با آسمانی شدنشان گرامی می‌داریم. اما مسال بران‌شیم این یادبود را به گفت‌وگو و هم‌اندیشی درباره مسائل راهبردی مبتلا به پیش‌روی جامعه ایرانی در روند گذار کم‌هزینه به دموکراسی همراه کنیم؛ نشست‌هایی برای شنیدن دیدگاه‌های متفاوت و جست‌وجوی راه‌هایی که بتوانند میان منش و کنش خشونت‌پرهیز و دموکراسی خواهی عدالت‌خواهی واقعیت‌های پیچیده زمانه ما پیوندی معنادار برقرار کند. ■

هاله سحابی، عزت‌الله سحابی و هدی صابر، از منظرگاه راهبردی و منش سیاسی، به فراخوار، در نقد رادیکالیسم بی‌بنیاد سخن گفته، نسبت به قطبیت‌های آنتاگونیستی هشدار داده و بر مشی مسالمت‌آمیز و خشونت‌پرهیز در دوران اخیر تأکید داشته‌اند



# سیاست تبعید

سیاست‌های مقاومت  
در برابر انحصار فضاهای عمومی می‌ایستند

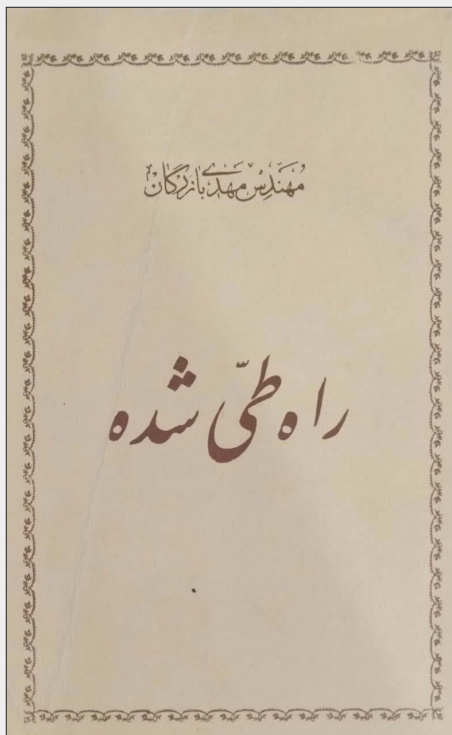


علیرضار جابی

افق‌هایی که تجدد در جهان جدید گشود دامنه فهم متن را چه در فیزیک عالم و چه در میراث‌های فرهنگی اعم از مذهب، هنر و فلسفه به نحوی نامحدود گسترش داد. این گستره نامحدود به جهت دورانی و به صفت محدودناپذیر بودن خود، خصیلتی آنارشیک دارد و آنارشیک (۱) بودن نیز فی حد ذاته یعنی رادیکال بودن. این همان نیروی ویران‌گر و گریزناپذیر تجدد است که تاریخ ایران نقطه جوش آن را در انقلاب مشروطه دید و هم‌چنان هم درگیر پیامدهای ناگزیر و نیمه‌تمام آن است.

گرایش فرهنگی-سیاسی‌ای که امروز با نام ملی-مذهبی شناخته می‌شود، در متن پرسش‌هایی نضج گرفت که از نیمه دوم قرن نوزدهم تا به امروز، جامعه ایران درگیر آن بوده و اکنون به لحظه‌های تعیین‌کننده خود رسیده است؛ پرسش‌هایی که میرزا فتحعلی آخوندزاده با طرح «پروتستانتیزم اسلامی» و میرزا یوسف خان مستشارالدوله با رساله «یک کلمه» تلاش کردند بدان پاسخ دهند؛ و البته که این‌ها نخستین قدم‌هایی بود که در درون خود خبر از چالش‌های عظیمی می‌داد و در کلکسیون بزرگی از جنبش‌ها و انقلاب‌های ایران نیز باز نمود یافت.

در حدود نیمه اول قرن بیستم، مهدی بازرگان با کتاب دوران ساز «راه طی شده» انقلاب عظیمی در دستگاه فکر اسلامی پدید آورد که ابعاد ویران‌گر آن فراتر از حدود درک زمانه می‌نمود و دو دهه زمان لازم بود که گروهی از شاگردان جوان او به پی افکنی و قدرت تأسیس «راه طی شده» پی‌برند و آن را در ساختمانی از نظم انقلابی متعین سازند. ویران‌گری راه طی شده از همان روح آنارشیکی برمی‌خاست که عمیقاً آغشته به دیالکتیک، امر منفی، انهدام و تکامل بود. راه طی شده صلاهی یک چرخش دورانی بود که فهم متن دینی به مثابه خوانش هستی، بر آشنایی زدایی رادیکال از واژه‌ها و مفاهیم استوار است و ناگزیر، هستی‌شناسی سیاسی متفاوتی را نیز تأسیس می‌کند. این همان افق‌گشایی‌های روایی تجدد است که دامنه متن را تا بی‌نهایت گشوده می‌کند و به تناسب هر گشایش، ساختمانی از گذشته و مرزبندی‌های میان روح و ماده، معاد و جهان، فیزیک و متافیزیک و طبیعت و فراطبیعت را منهدم می‌سازد. هستی‌شناسی راه طی شده عمیقاً «ضد لویاتانی» و «ضد هابزی» است. اگر به جلد کتاب لویاتان هابز نگاه کنیم، تصویری از بدن پادشاه را می‌بینیم که از هزاران انسان کوچک ساخته شده است؛ انسان‌هایی که حکم سلول و یاخته برای بدنی کلان دارند و در آن هضم شده‌اند. اما بازرگان، از جمله، در «بی‌نهایت کوچک‌ها» - نشان



در حدود نیمه اول قرن بیستم، مهدی بازرگان با کتاب دوران ساز «راه طی شده» انقلاب عظیمی در دستگاه فکر اسلامی پدید آورد که ابعاد ویران‌گر آن فراتر از حدود درک زمانه می‌نمود و دو دهه زمان لازم بود که گروهی از شاگردان جوان او به پی افکنی و قدرت تأسیس «راه طی شده» پی‌برند و آن را در ساختمانی از نظم انقلابی متعین سازند.

می‌دهد این انسان‌های نادیده گرفته شده، هر لحظه ممکن است در مسیر «خطوط گریز»، بدن غول‌آسای پادشاه را متلاشی کنند و در مقام «کنش‌گر» رادیکال و خارج از ساختار، از غیرمنتظره‌ترین دقیقه‌ها و مکان‌ها در لحظات ناامیدی سیاسی و در قالب فرم‌ها و فیگورهای جدیدی از زندگی و کنش، امر سیاسی را تأسیس کنند.

آن‌چه بازرگان به تصویر کشید یک هستی‌شناسی انتزاعی و مجرد از واقعیت نبود و مابه‌ازاهای آن چه در جنبش‌ها و سازمان‌ها و چه در روشنفکران سیاسی تاریخ ما نمودار است. ما با حضور این پدیدارهای سیاسی است که در می‌یابیم ساختارهای قدرت هرگز کامل نیست و پیوسته حفره‌هایی وجود دارد که قدرت حاکم جز از طریق «خشونت» نمی‌تواند آن را بر کند و نیروی آلترناتیو نیز متقابلاً تلاش می‌کند با «مقاومت» خود، در داخل این شکاف‌ها رخنه کند و سکنی گیرد. در این میان، دوگانه «سحابی‌ها-صابر»، بیانی راستین و عملی از همین چالش و برشی از سیاستی است



■ مهندس بازرگان در تبعید زندان برازجان در دیدار با خانواده

که با نام «سیاست تبعید» می‌شناسیم. در جایی که خشونت ساختاری در قانون، دادگاه و پلیس سیاسی، نحله «سحابی‌ها-صابر» را از صحنه رسمی سیاست اخراج و به بیرون از آن تبعید می‌کند، آنها با مقاومت، اقدام و حضور در شکاف‌های ساختاری و اجتناب‌ناپذیر، «سوژه‌هایی» بدیل خلق می‌کنند که قدرت حاکم دیگر هیچ ابزاری برای مهار آنها نخواهد داشت.

آنچه برای رژیم قدرت، مسیر سحابی‌ها و صابر را علی‌رغم آن همه صلح‌طلبی، خطرناک می‌نمود، به زیر سؤال بردن مبانی الهیاتی‌ای است که نظم بوروکراتیک موجود را شکل داده است. الهیات ضد اقتدارگرای سحابی‌ها-صابر، آن بدن سیاسی هابزی را که در این جا جنبه لاهوتی پیدا کرده و نماینده یک نظم الهی است، با نقد رادیکال خود دچار فروپاشی و اضمحلال می‌کند و «امر مطلق» خداوند - که در شکل قانون مسلط، عهده‌دار «الهیات شکنجه» است - در یک بدیل آنارشیک، تبدیل به نیروی رهایی‌بخش فاقد تعیین و فاقد نظم سلسله‌مراتبی «پادشاهی-خلافی» می‌شود.

در یک بیان کلی مقاومت سحابی‌ها-صابر در برابر خشونت ذاتی سیاست غالب است؛ یعنی سیاستی که شاید مفهوم «توزیع امر محسوس» رانسیر آن را توضیح می‌دهد. رانسیر می‌گوید این سیاست است که به ما تحمیل می‌کند که چه چیزی در فضاهای عمومی باید دیده یا شنیده شود و چه کسی می‌تواند صحبت کند و چگونه صداها را مخالف در آن به پارازیت‌های مزاحم و ناخوشایند تبدیل می‌شود. بدین اعتبار، این سیاست‌های مقاومت هستند که در برابر انحصار فضاهای عمومی می‌ایستند و این ایستادگی بسا زمان‌هایی که با بهای جان به پایان می‌رسد.

عزت‌الله سحابی، یک روح مجسم اخلاقی بود؛ او سیاست را هم چون باری گران می‌دید که برای بهروزی خلق، از به‌دوش کشیدن آن ناگزیر بود؛ فرزندش

■ ■ ■  
دوگانه «سحابی‌ها-صابر»، بیانی راستین و عملی از همین چالش و برشی از سیاستی است که با نام «سیاست تبعید» می‌شناسیم. در جایی که خشونت ساختاری در قانون، دادگاه و پلیس سیاسی، نحله «سحابی‌ها-صابر» را از صحنه رسمی سیاست اخراج و به بیرون از آن تبعید می‌کند، آنها با مقاومت، اقدام و حضور در شکاف‌های ساختاری و اجتناب‌ناپذیر، «سوژه‌هایی» بدیل خلق می‌کنند که قدرت حاکم دیگر هیچ ابزاری برای مهار آنها نخواهد داشت.

هاله، هاله‌ای درخشان از استقامت و پرهیز و سرشار از شفقت و در عین حال بر آن چه حقیقت می‌دید، سازش‌ناپذیر بود. هدی صابر، وجدان پاک و جان‌خسته از تباهی روزگار و فروافتادگی و استضعاف مردمان بود. در مسیری انتهایی از رنج گام‌گذارد و پذیرفت و دیعه‌ای گران‌سنگ بر دوش دارد که آسمان بر عظمت آن نماز گزارده است. آنها جملگی بیان یک روح جمعی هستند که خاستگاه مذهب بیدادستیز، عزمشان را در برابر همه اضلاع و اجزاء خشونت صیقل داده بود و بر این سخن امیر مؤمنان تا به آخر قد قامت بستند که *الْمِیَّةُ وَلَا الدَّیْنَةُ*؛

مرگ، آری، خواری و پستی، نه. ■

### پی‌نوشت

(۱) آنارشیک، An\_Arche: بدون آرچه؛ آرچه واژه‌ای است یونانی به معنای «آغاز»، «سرمنشا» و «علت نخستین»؛ از آن، معنای «قدرت»، «فرمانروایی» «نفوذ»، «ولایت» و «حکمرانی» نیز گرفته شده است. بنابراین آنارشیک بودن متناظر است بانفی اصل بنیادین حاکمیت، اقتدار متمرکز و مشروعیت الهی.



## باز تولید خشونت و رویکرد حذفی در سپهر سیاسی ایران

قدرت‌های خارجی سلطه‌طلب، تلاش کرد تحول سیاسی در ایران را از طریق جنگ، تجاوز خارجی و تخریب زیرساخت‌ها پیش ببرد. این طیف که به واسطه همین وابستگی، از امکانات گسترده تبلیغاتی و رسانه‌ای نیز برخوردار شده و توانسته بود برخی لایه‌های اجتماعی ناراضی را جذب کند با پیوند زدن فراخوان «انقلاب» به حمله خارجی، به شکلی عریان ماهیت این نوع نگاه به تحول سیاسی را آشکار کرد، نگاهی که به دلیل استوار بودن بر خشم و نفرت و اراده‌ای معطوف به قدرت به هر قیمت به هیچ حد و مرز اخلاقی و عقلانی وفادار نمی‌ماند.

فراخوان این طیف به تجاوز خارجی و ابراز شادمانی از بمباران سرزمین مادری، که حتی موجب تعجب و نکوهش بخش‌هایی از افکار عمومی جهانی نیز شد، اما به نظر می‌رسد نهادهای سیاسی ریشه‌دار، با تجربه و مسئول ایرانی را به خود آورده باشد. بسیاری از آنها، از چپ تا لیبرال و حتی پادشاهی خواهان ملی‌گرا، نه تنها در برابر این راهبرد نابخردانه ایستادند، بلکه اکنون به بازاندیشی جدی در شیوه و محتوای سیاست‌ورزی خود رسیده‌اند. در نتیجه، به نظر می‌رسد که تلاش‌های پایدار برای دفاع از سیاست‌ورزی مسالمت‌آمیز و دموکراسی خواهانه، که پیش‌تر عمدتاً در سنت فکری و سیاسی برخی نهادهای نزدیک به جبهه ملی و میراث‌داران آن دیده می‌شد، اکنون ابعاد فراگیرتری به خود گیرد و به تدریج بر فضای سیاست‌ورزی

منطق  
سلطه‌گرایانه  
نه تنها در ساختار  
قدرت، بلکه  
در اپوزیسیون  
آن یعنی میان  
بسیاری از  
نیروهای سیاسی  
برآمده در عصر  
مدرن، از جمله  
بخش‌هایی از  
تحصیل‌کردگان و  
کنشگران طبقه  
متوسط، نیز  
باز تولید شده  
است.

سنگ‌بنای تحول‌طلبی سیاسی در ایران مدرن، از همان آغاز، بر بنیانی ناپایدار استوار شد، بدین معنا که، همچون دوران پیشامدرن، الگوی تحول‌خواهی همچنان بر رویکردی حذفی و خشونت‌بار تکیه داشته و تغییر در نظام سیاسی، کم‌وبیش، بر بستر شورش و انقلاب علیه دولت مستقر، با هدف انهدام و فروپاشی ساختار موجود، دنبال شده است. بسته ماندن امکان مشارکت نیروهای



علی حاجی‌قاسمی\*

اجتماعی جدید، به ویژه طبقه متوسط نوظهور، در فرایند سیاست‌گذاری و تعیین راهبردهای کلان، زمینه و بهانه لازم را برای نهادینه شدن راهکار انقلابی و براندازانه علیه ساختارهای قدرت فراهم آورده است. نتیجه این تجربه آن بوده است که منطق سلطه‌گرایانه نه تنها در ساختار قدرت، بلکه در اپوزیسیون آن یعنی میان بسیاری از نیروهای سیاسی برآمده در عصر مدرن، از جمله بخش‌هایی از تحصیل‌کردگان و کنشگران طبقه متوسط، نیز بازتولید شده است. نمونه اخیر فراخوان به انقلاب که این بار از سوی سوداگران قدرت در بخشی از طیف راست سیاسی که وسوسه‌دستیابی به قدرت را در قالب گفتمانی براندازانه و خشونت‌آمیز داشت دنبال شد که طی آن بار و هزینه انقلاب عمدتاً بر دوش جوانان ناراضی و عمدتاً حاشیه‌نشین و همچنین بخش‌هایی از طبقه متوسط متجدد شهری ناآشنا با رویکردهای خشونت‌گرایانه گذاشته شد تا در نهایت در خیابان‌ها فاجعه‌ای انسانی رقم بخورد. این رخداد اوج بحران و بن‌بست نگاه سیاسی مبتنی بر انقلاب خونین بود، نگاهی که بیش از هر زمان دیگری فرسودگی و ناتوانی خود را آشکار کرده و ضرورت تصفیه حسابی جدی و نهایی با این شیوه فهم و عمل سیاسی را پیش‌روی کنشگران ایران قرار داده است.

بر این مبنا، شاید بتوان اذعان داشت که مهم‌ترین چالش کنونی در سیاست ایران، مواجهه با همین عارضه باشد که مانع شکل‌گیری توسعه متوازن، نهادینه شدن همزیستی سیاسی و دستیابی به نوعی سازگاری پایدار در حیات سیاسی کشور شده است. در کنار این چالش البته باید به نقطه امید نیز اشاره کرد که در حال آشکار شدن است که آن شکل‌گیری و رشد آگاهی عمومی، بویژه در نهادها و گروه‌های ریشه‌دارتر سیاسی در شناخت خطر گرفتار شدن جامعه ایران در باتلاق ماجراجویی‌های خشونت‌بار گروه‌های افراطی در دو سوی محور مختصات سیاسی است. چنانچه این آگاهی تداوم و تعمیق یابد می‌تواند روند عقلانی را برای انجام تحول پایدار برای کشور رقم بزند.

آخرین نمونه این ماجراجویی را در ماه‌های اخیر تجربه کردیم؛ جایی که راست افراطی در اپوزیسیون خارج از کشور در همکاری علنی با برخی



طیف‌های جدیدتری از جمله جریان‌های مرتبط با ملی‌گرایی مترقی و سوسیال‌دموکراسی ایرانی اثر بگذارد.

علاوه بر تجاوز خارجی، عامل تعیین‌کننده دیگری که زمینه‌ساز این تحول ریشه‌ای در نوع نگرش به سیاست بوده است، تجربه خشونت‌باردی ماه در ایران بود که در آن جامعه دریافت که چگونه در یک راهبرد رادیکال و انقلابی، بخصوص زمانیکه با منافع دول خارجی خشونت طلب پیوند می‌خورد، جان انسان‌ها به هیچ‌شمرده می‌شود و قدرت‌های خارجی از اعتراضات رادیکال به عنوان دستاویزی برای توجیه حمله و ویرانی ساختارها و تهدید علیه موجودیت کشور هدف بهره می‌برند. در کنار این دو فاجعه، عامل مهم دیگری که افکار عمومی، به ویژه کنشگران سیاسی و اجتماعی، را به تأمل واداشت، واکنش مثبت و بعضاً همراه با ابراز خرسندی بخشی از ایرانیان نسبت به تجاوز خارجی بود؛ به خصوص در میان شماری از ایرانیان دیاسپورا که، با وجود زندگی در دموکراسی‌های نهادینه‌شده، آنچنان بیگانگی با مفاهیمی چون حقوق بشر، خشونت‌پرهیزی، حفظ جان انسان‌ها و حل متمدانانه کشمکش‌ها از خود نشان دادند که تصورش نمی‌رفت. این وضعیت از وجود بحرانی عمیق در حوزه داوری اخلاقی و مسئولیت اجتماعی در میان این طیف از ایرانیان پرده برداشت. این در حالی است که در افکار عمومی جهان، استقبال یا ابراز شادی نسبت به رخدادهایی که می‌تواند موجودیت جامعه، امنیت شهروندان و منافع ملی را تهدید کند، نشانه نوعی اختلال در قضاوت اخلاقی و ناتوانی در درک پیامدهای کنش جمعی در تحولات اجتماعی تلقی می‌شود.

مشاهده این رفتار در بخش معناداری از جامعه ایرانی، بی‌شک بسیاری از کنشگران دوراندیش را بر آن داشته است تا آن را صرفاً بازتاب یک اختلاف و یا نارضایتی سیاسی یا ایدئولوژیک ارزیابی نکنند، بلکه آن نشانه‌ای از یک بحران عمیق‌تر در نظام ارزش‌گذاری اجتماعی و درک منافع عمومی و اصولاً نوع نگاه به تحول اجتماعی و فقدان درک اخلاقی، مدنی و مسئولانه از سیاست ارزیابی کنند. هنگامی که بدیهی‌ترین اصول مرتبط با حفظ و تداوم جامعه، ثبات حیات ملی و امکان زیست مشترک تضعیف می‌شود، جامعه در معرض تهدیدی قرار می‌گیرد که نه تنها آینده سیاسی، بلکه انسجام تاریخی و اجتماعی آن را نیز با خطر مواجه می‌سازد.

بنابراین، ضرورت تأمل و بازنگری در رویکردهای که ممکن است جامعه را بار دیگر دچار بازتولید خشونت سیاسی کند و هزینه سنگین انسانی را بر آن تحمیل کند بیش از پیش اهمیت یافته است. اکنون نقد راهکارهای رادیکال مبارزاتی صرفاً بازتاب یک اختلاف ایدئولوژیک سیاسی نیست بلکه مواجهه با رویکردی است که در صورت بارور شدن می‌تواند بار دیگر به تهدیدی برای امنیت و بقا جامعه تبدیل شود و به همین دلیل شناخت و ارزیابی از آن به چالشی جدی برای تحلیلگران سیاسی تبدیل شده است. اگر تا پیش از جنگ و تجاوز خارجی بسیاری از اهل فکر و اندیشه به دلیل پرهیز از مواجهه

تحلیل تحولات  
سه دهه اخیر  
در ایران نشان  
می‌دهد که هر  
بار که حرکتی  
اعتراضی برای  
پیشبرد تغییرات  
سازنده و  
تدریجی آغاز  
شده است،  
هژمونی  
گفتمان افراطی،  
چه در حکومت و  
یا در اپوزیسیون  
برانداز، جلوی  
هرگونه خلاقیت  
رادر تبدیل  
نارضایتی‌ها  
به نتایج  
ملموس و قابل  
دسترس، سلب  
و سیاست‌ورزی  
را به بن‌بست  
کشانده است.

شدن با خشونت کلامی ارتش سایبری  
رغبت چندانی برای ورود به این بحث  
از خود نشان نمی‌دادند، اکنون با تداوم  
بحران سیاسی و عدم چشم‌انداز روشن در  
فراهم شدن زمینه‌های مشارکت عمومی،  
نگرانی از گسترش رادیکالیسم و تهدیدی  
که این روند می‌تواند بویژه بر نسل جوان  
که نسبت به پیامدهای مهلک خشونت  
سیاسی آسیب‌پذیرتر است، نقد بی‌پرده  
راهکار پرهزینه براندازانه را ضروری ساخته  
است. نقد راهکارهایی که انقلاب پرهزینه و  
روی آوردن به درگیری‌های خشونت‌بار در  
خیابان، راتنها امکان تغییر سازنده می‌داند.  
این در حالی است که تحلیل تحولات سه  
دهه اخیر در ایران نشان می‌دهد که هر بار  
که حرکتی اعتراضی برای پیشبرد تغییرات  
سازنده و تدریجی آغاز شده است، هژمونی  
گفتمان افراطی، چه در حکومت و یا در  
اپوزیسیون برانداز، جلوی هرگونه خلاقیت  
رادر تبدیل نارضایتی‌ها به نتایج ملموس  
و قابل دسترس، سلب و سیاست‌ورزی



علی‌رغم گستردگی نسبی، نتوانسته‌اند به دستاوردهای نهادی پایدار بینجامند؟ مرور این شش مقطع اعتراضی نشان می‌دهد که اگرچه محرک‌های اولیه متفاوت بوده‌اند، از محدودیت‌های سیاسی و انتخاباتی تا بحران‌های اقتصادی و مطالبات اجتماعی مانند حقوق زنان، اما نحوه صورت‌بندی مطالبات، واکنش حاکمیت، و روند تحولات میدانی از شباهت‌های قابل توجهی برخوردار بوده است. در عین حال، و البته، تجربه «زن، زندگی، آزادی» نشان داد که حتی در دل همین الگو نیز امکان تغییرات محدود اما ملموس وجود داشته و دستاوردهای مشخص نیز حاصل شده است؛ چنان‌که توقف گشت ارشاد و کاهش سخت‌گیری‌های رسمی در حوزه حجاب را می‌توان نمونه‌ای از تأثیرگذاری نسبی آن دانست.

برای فهم دقیق‌ترین الگوی تکرارشونده، نه تنها برای تحلیل گذشته، بلکه برای درک چشم‌انداز آینده کنش جمعی در ایران، ناگزیر باید به یک متغیر ساختاری کلیدی که در تمامی این مقاطع حضور داشته و به مثابه عاملی تعیین‌کننده عمل

راست افراطی در اپوزیسیون خارج از کشور در همکاری علنی با برخی قدرت‌های خارجی سلطه‌طلب، تلاش کرد تحول سیاسی در ایران را از طریق جنگ، تجاوز خارجی و تخریب زیرساخت‌ها پیش ببرد. فراخوان این طیف به تجاوز خارجی و ابراز شادمانی از بمباران سرزمین مادری، حتی موجب تعجب و نکوهش بخش‌هایی از افکار عمومی جهانی نیز شد

را به بن‌بست کشانده است. در ادامه به درس‌آموزی از ناکارایی و پرهزینه بودن الگوی تحول سیاسی خشونت‌بار خیابانی و یا توسل به حمله خارجی می‌پردازیم.

### ■ الگوی تکرارشونده اعتراضات در ایران

سه دهه اخیر در ایران با چرخه‌ای تکرارشونده از اعتراضات اجتماعی و سیاسی همراه بوده است و در آن الگویی نسبتاً مشابه تکرار شده است. هر بار که نارضایتی نسبت به سیاست‌های جاری آغاز شده به سرعت به بسیج خیابانی و سپس در مدت زمانی نسبتاً کوتاه به تقابل و درگیری با نهادهای امنیتی انجامیده و سرانجام با سرکوب و فروکش کردن اعتراضات پایان یافته است، بی‌آنکه تغییرات ساختاری پایدار و معناداری در پی داشته باشد. از اعتراضات دانشجویی تیر ۱۳۷۸ تا جنبش سبز ۱۳۸۸، و از اعتراضات عمدتاً معیشتی سال‌های ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ تا خیزش «زن، زندگی، آزادی» در ۱۴۰۱ و سرانجام اعتراضات نسبت به تورم و گرانی دی‌ماه اخیر، که همگی آنها با وجود تفاوت‌های نسلی، گفتمانی و مطالباتی، الگویی کمابیش مشابه در شکل‌گیری و فرجام خود داشته و سرنوشتی مشابه برای آنها رقم خورده است.

در همه این اعتراضاتی که نام برده شدند، الگویی تکرارشونده از «اعتراض-رادیکالیزاسیون-سرکوب» قابل مشاهده است. این تکرار الگو، پرسشی اساسی را پیش روی پژوهشگران قرار می‌دهد: چرا اعتراضاتی که غالباً با مطالباتی مشخص و بعضاً محدود در حوزه سیاست‌گذاری آغاز می‌شوند، به سرعت رادیکال شده و به درگیری خیابانی و مواجهه امنیتی می‌انجامند؟ چه سازوکارهایی در سطح ساختار سیاسی، نهادهای میانجی، فرهنگ سیاسی و تجربه‌های پیشین جامعه موجب می‌شود که مسیر گفت‌وگو و اصلاح تدریجی به سرعت جای خود را به تقابل بدهد؟ و چرا اغلب این اعتراضات،



کرده اذعان کرد و آن اصرار ساختار سیاسی مسلط بر حفظ انحصار در فرآیند سیاست گذاری، تعیین استراتژی برای کشور و ممانعت از مداخله نیروهای «غیر خودی» در عرصه قدرت بوده است. در چنین چارچوبی، نارضایتی های اجتماعی هیچگاه امکان نیافته اند تا در مجاری نهادمند، رقابتی و چانه زنی محور امکان تاثیر گذاری کم تنش و سازنده، آن گونه که در دموکراسی های پایدار رایج است، بازتاب یابند و به اصلاحات تدریجی بینجامند. انسداد نسبی کانال های مشارکت مؤثر، ضعف یا حذف نهادهای میانجی مستقل، و محدود نگاه داشتن عرصه رقابت سیاسی، همواره موجب شده است تا شکاف میان جامعه و دولت نه از مسیر گفت و گو، بلکه از طریق انباشت تنش و انفجار مقطعی تخلیه شود. تاکید بر اهمیت این ویژگی ساختاری نظام سیاسی مستقر در ایران از آن جهت است که نشان می دهد مقابله این «نظام» با اعتراضاتی که موجودیت آن را نشانه می رود، پدیده ای مقطعی یا صرفاً واکنشی به اعتراضات اخیر نبوده و همواره وجود داشته و اساساً ریشه در ماهیت انقلابی، ایدئولوژیک و موجودیت آن دارد؛ نظامی که برآمده از یک انقلاب هنجاری-دینی است که بخش مهمی از مشروعیت خود را از پیوند با نهاد دین و خوانشی خاص از حاکمیت الهی کسب کرده است. در چنین الگویی، صیانت از هویت ایدئولوژیک نظام و حفظ انسجام درونی آن، بر هر گونه گشایش سیاسی و پذیرش تکثر اولویت داشته است. از این رو، هر حرکت اعتراضی که از چارچوب های تعریف شده فراتر رفته است، نه صرفاً به عنوان مطالبه ای سیاسی، بلکه به منزله تهدیدی بالقوه علیه بنیان های هویتی و اقتدار سیاسی تفسیر شده است. همین برداشت امنیتی از اعتراض، در همه این سال ها زمینه ساز واکنش های سخت گیرانه و تسریع چرخه تقابل بوده است.

با فرض ثابت بودن این متغیر ساختاری، پرسش مهم آن است که کنشگران ناراضی و نیروهای تحول خواه در شش مقطع اعتراضی سه دهه

■ ■ ■  
چنانچه اعتراضات صرفاً بر بسیج خیابانی و فشار لحظه ای افکار عمومی تکیه کرده اند، اما پشتوانه ای از شبکه های سازمان یافته و نهادهای میانجی پایدار نداشته اند، در برابر واکنش هماهنگ و متمرکز ساختار قدرت شکننده بوده اند. در مواردی دیگر، رادیکال شدن سریع گفتمان مطالبات، چه به صورت واکنشی و چه بر اثر سرکوب، فاصله میان امکان عملی تغییر و مطالبات اجتماعی را افزایش داده و در مقابل امکان تحقق دستاوردهای تدریجی را کاهش داده است.

اخیر چه راهبردهایی را در قبال چنین ساختار قدرتی برگزیده اند و این راهبردها تا چه اندازه واقع بینانه و متناسب با محدودیت های موجود بوده اند. مرور تطبیقی این تجربه ها نشان می دهد که در بسیاری موارد، شکاف میان اهداف اعلام شده برای این اعتراضات و ظرفیت های بسیج، میان سطح مطالبات و میزان انسداد نهادی، و نیز میان افق زمانی تغییر و توان سازمان دهی پایدار، به نوعی عدم توازن راهبردی انجامیده است. به بیانی دیگر، ناهماهنگی و ناسازگاری میان هدف ها، ابزارها، ظرفیت ها و شرایط محیطی هر یک از این کنش های اعتراضی به گونه ای بوده است که اجزای راهبرد با یکدیگر هم سطح و هم خوان نبوده اند. در برخی مقاطع، اتکای بیش از حد به بسیج خیابانی و فشار افکار عمومی، بدون برخورداری از شبکه های سازمان یافته و نهادهای میانجی تثبیت شده، موجب شده است که اعتراضات در برابر واکنش متمرکز و منسجم ساختار قدرت آسیب پذیر شوند. به این معنی که چنانچه اعتراضات صرفاً بر بسیج خیابانی و فشار لحظه ای افکار عمومی تکیه کرده اند، اما پشتوانه ای از شبکه های سازمان یافته و نهادهای میانجی پایدار نداشته اند، در برابر واکنش هماهنگ و متمرکز ساختار قدرت شکننده بوده اند. در مواردی دیگر، رادیکال شدن سریع گفتمان مطالبات، چه به صورت واکنشی و چه بر اثر سرکوب، فاصله میان امکان عملی تغییر و مطالبات اجتماعی را افزایش داده و در مقابل امکان تحقق دستاوردهای تدریجی را کاهش داده است.

از این منظر، نقد راهبردی نیروهای تحول خواه نه به معنای نادیده گرفتن





با محدودیت‌های ساختاری مواجه است. محدودیت نسبتاً شدید رقابت انتخاباتی، ضعف نهادهای میانجی مستقل، و تفسیر امنیتی از برخی مطالبات سیاسی و اجتماعی، موجب می‌شود که بخشی از جامعه احساس کند امکان تأثیرگذاری پایدار بر فرآیند سیاست‌گذاری از طریق مجاری رسمی کاهش یافته است. این احساس، چه واقعاً وجود داشته باشد و چه فقط در ذهن افراد شکل گرفته باشد، خود به عاملی در شکل‌دهی به رفتار اعتراضی تبدیل می‌شود.

نکته مهم‌تر آن است که در چنین ساختاری، اعتراضات اجتماعی به جای آنکه صرفاً بازتاب نارضایتی از یک سیاست مشخص تلقی شوند، غالباً در چارچوبی کلان‌تر و تهدیدمحور برداشت و یا تعبیر می‌شوند. هنگامی که ساختار قدرت، مشروعیت خود را بر بنیان‌های ایدئولوژیک و انقلابی استوار می‌داند، عقب‌نشینی در برابر فشار اجتماعی می‌تواند نه اصلاح یک خط‌مشی، بلکه عقب‌نشینی از اصول هویتی تعبیر شود. بدین ترتیب، منطق «صیانت از موجودیت نظام» بر منطق «تعدیل سیاست‌ها» غلبه می‌یابد و واکنش امنیتی به اعتراض، به گزینه‌ای محتمل و حتی یک اولویت تبدیل می‌شود. برآیند این شرایط آن می‌شود که هزینه کنش اعتراضی بالا می‌رود و فرصت‌های گفت‌وگوی نهادمند محدود می‌ماند. در چنین بستری، حتی مطالبات محدود و سیاست‌محور نیز مستعد آنند که به سرعت سیاسی و رادیکال شوند، زیرا مسیرهای تدریجی اصلاح مسدود یا کم‌اثر به نظر می‌رسند. از این منظر، انسداد نهادی رامی‌توان



■ ■ ■  
 هنگامی که ساختار قدرت، مشروعیت خود را بر بنیان‌های ایدئولوژیک و انقلابی استوار می‌داند، عقب‌نشینی در برابر فشار اجتماعی می‌تواند نه اصلاح یک خط‌مشی، بلکه عقب‌نشینی از اصول هویتی تعبیر شود. بدین ترتیب، منطق «صیانت از موجودیت نظام» بر منطق «تعدیل سیاست‌ها» غلبه می‌یابد و واکنش امنیتی به اعتراض، به گزینه‌ای محتمل و حتی یک اولویت تبدیل می‌شود.

محدودیت‌های ساختاری، بلکه معطوف به ارزیابی نحوه مواجهه این نیروها با محدودیت‌هاست. آیا امکان طراحی کنش‌های تدریجی، ائتلاف‌های گسترده‌تر، تمرکز بر مطالبات مشخص و قابل تحقق، و گفتگوی سازنده و موثر با نهادهای حکومتی، به‌نحو مؤثرتری وجود داشته است؟ یا آنکه انسداد نهادی (مقاومت سخت ساختار قدرت در برابر اصلاح) به اندازه‌ای عمیق بوده که هر راهبرد اصلاحی را ناگزیر به بن‌بست می‌کشانده است؟ پاسخ به این پرسش، کلید فهم چرایی بازتولید چرخه «اعتراض-تقابل-فروکش» در سه دهه اخیر ایران است و زمینه را برای ارزیابی دقیق ترافق‌های پیش‌روی کنش جمعی در آینده فراهم می‌سازد.

#### ■ انسداد نهادی و محدودیت فرصت‌های سیاسی

برای تبیین چرخه تکرارشونده اعتراض و سرکوب در ایران معاصر، نخست باید به ساختار فرصت‌های سیاسی توجه کرد؛ مفهومی که در ادبیات سیاسی، به‌ویژه در آثار سیدنی تارو و چارلز تیلی (۱)، نقش محوری دارد. بر اساس این رویکرد، میزان انعطاف‌پذیری یا انسداد ساختار سیاسی تعیین می‌کند که مطالبات اجتماعی از چه مجاری‌ای پیگیری شوند و با چه نوع واکنشی مواجه گردند. در نظام‌هایی که کانال‌های نهادمند مشارکت نظیر احزاب رقابتی، رسانه‌های مستقل، نهادهای صنفی و سازوکارهای مؤثر پاسخگویی فعال و قابل دسترس‌اند، نارضایتی‌ها غالباً پیش از آنکه به بحران خیابانی بدل شوند، در قالب چانه‌زنی و اصلاحات تدریجی مدیریت می‌شوند. در مقابل، هرچه این کانال‌ها محدودتر و کم‌اثرتر باشند، احتمال انتقال تنش از سطح نهادی به سطح خیابان افزایش می‌یابد.

در این چارچوب، می‌توان از نوعی «انسداد نهادی نسبی» در تجربه جمهوری اسلامی سخن گفت؛ وضعیتی که در آن، اگرچه اشکالی از مشارکت و رقابت سیاسی وجود دارد، اما دامنه و اثرگذاری آنها



یکی از پیش شرط‌های ساختاری چرخه «اعتراض-تقابل-سرکوب» دانست؛ چرخه‌ای که در سه دهه اخیر بارها تکرار شده است.

### تداوم فرهنگ رادیکال و گفتمان حذفی

با این حال، چرخه تکرار شونده اعتراض و سرکوب را نمی‌توان صرفاً با ارجاع به انسداد نهادی در ساختار قدرت توضیح داد. در کنار متغیر ساختاری «بسته بودن فرصت‌های سیاسی»، باید به یک متغیر فرهنگی-گفتمانی نیز توجه کرد که آن نوع نگاه مسلط به سیاست و تحول سیاسی در جامعه ایرانی است. اگر ساختار قدرت، اعتراض را به مثابه تهدیدی وجودی علیه نظام تفسیر می‌کند، بخشی از نیروهای ناراضی نیز، آگاهانه یا ناآگاهانه، در چارچوبی می‌اندیشند که سیاست را نه عرصه رقابت و چانه‌زنی مستمر، بلکه میدان حذف و جانشینی کامل قدرت تلقی می‌کنند. از نخستین سال‌های پس از انقلاب، بخش مهمی از نیروهای سیاسی منتقد، رابطه خود با حکومت جدید را در قالب رقابتی برای حذف و جانشینی تعریف کردند؛ الگویی که خود حکومت انقلابی در مواجهه با رژیم پیشین به کار بسته بود. این منطق «جانشینی انقلابی»، که می‌توان آن را استمرار نوعی فرهنگ سیاسی حذفی در تاریخ معاصر ایران دانست، به تدریج به بخشی از گفتمان مسلط سیاسی بدل شد. حتی در دوره اصلاحات، که کوششی آگاهانه برای عبور از منطق انقلابی و استقرار رقابت مسالمت‌آمیز و پذیرش پلورالیسم صورت گرفت، با نخستین نشانه‌های انسداد یا مقاومت درون ساختاری، بخشی از نیروهای اجتماعی به سرعت به ادبیات رادیکال و تقابلی بازگشتند. این بازگشت نشان می‌دهد که گذار از «رویکرد انقلابی به تحول سیاسی» به «رویکرد تدریجی، مداراگر و نهادگرا» هرگز به صورت پایدار در ذهنیت سیاسی جامعه نهادینه نشد.

از منظر نظری، این وضعیت را می‌توان حاصل برهم کنش دو متغیر دانست: «انعطاف‌ناپذیری نهادی در بالا» و «تداوم گفتمان حذفی در پایین». بر این اساس شاید بشود گفت که رادیکالیزاسیون در عرصه سیاست در ایران محصول کنش متقابل نظام و مخالفان آن بوده است. واکنش سخت حکومت به تشدید گفتمان رادیکال انجامیده و رادیکالیسم گفتمانی معترضان نیز به تقویت ذهنیت تهدید در حاکمیت کمک کرده است. در چنین چرخه‌ای، هر دو سوی درگیری ناخواسته به بازتولید منطق تقابل یاری رسانده‌اند. نکته قابل تأمل در این بحث این است که گرایش به راه‌حل‌های انقلابی یا حذفی، صرفاً به نیروهای رادیکال محدود نمانده و حتی بخش‌هایی از طبقه متوسط شهری که از منظر جامعه‌شناختی معمولاً حامل گرایش‌های اصلاح‌طلبانه، تدریجی و پرهیز از خشونت‌اند نیز در مقاطعی به راهکارهای براندازانه یا اتکاء به قدرت‌های خارجی برای تغییر قدرت دل بسته‌اند، یعنی آنچه در تجربه اخیر رخ داد. این امر

رادیکالیزاسیون  
در عرصه  
سیاست در ایران  
محصول کنش  
متقابل نظام و  
مخالفان آن بوده  
است. واکنش  
سخت حکومت  
به تشدید گفتمان  
رادیکال انجامیده  
و رادیکالیسم  
گفتمانی  
معترضان نیز به  
تقویت ذهنیت  
تهدید در حاکمیت  
کمک کرده  
است. در چنین  
چرخه‌ای، هر دو  
سوی درگیری  
ناخواسته به  
بازتولید منطق  
تقابل یاری  
رسانده‌اند

را می‌توان نشانه‌ای از ضعف نهادینه شدن فرهنگ رقابت مسالمت‌آمیز و پذیرش تداوم رقابت حذفی در عرصه سیاست دانست. هنگامی که امکان تغییر تدریجی باورپذیر نباشد، ذهنیت و تخیل سیاسی در جامعه به سوی گسست ناگهانی، حذف کامل و حتی مداخله خارجی میل می‌کند. بر این اساس، چرخه تکرار شونده اعتراض در ایران معاصر را می‌توان نه صرفاً پیامد سخت‌گیری ساختار قدرت و نه صرفاً نتیجه شتاب‌زدگی یا رادیکالیسم نیروهای ناراضی، بلکه حاصل هم‌افزایی این دو سطح دانست: ساختاری که خود را در معرض تهدید وجودی می‌بیند و فرهنگی سیاسی که تحول را عمدتاً در قالب جابه‌جایی کامل قدرت تصور می‌کند. تا زمانی که این دو منطق متقابل اصلاح نشوند، یعنی از یک سو انعطاف‌پذیری ساختار قدرت و پذیرش تکرار، و از سوی دیگر تثبیت فرهنگ رقابت غیرحذفی و نهادینه شدن منطق رقابت تدریجی و مدارا، احتمال بازتولید چرخه «اعتراض، رادیکالیزاسیون، سرکوب و فروکش» همچنان بالا خواهد بود.



و عبور از منطق حذفی به رویکردی اصلاح محور، زمینه پایداری این تغییرات را فراهم می‌کند. هرچند با توجه به سابقه تاریخی، خروج کامل از چرخه تقابل دشوار به نظر می‌رسد، تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد که حتی در شرایط سخت نیز اصلاحات محدود اما ملموس ممکن است و می‌تواند نقطه آغاز شکل‌گیری الگویی باثبات‌تر از تعامل میان جامعه و دولت باشد.

از این منظر، اصلاح‌گری پیگیرانه و مسالمت‌جویانه را نمی‌توان پروژه‌ای مقطعی و وابسته به شرایط زودگذر سیاسی دانست، بلکه باید آن را فرایندی بلندمدت و انباشتی تلقی کرد که در متن فراساز و فرودهای اجتماعی تداوم می‌یابد. شاید به همین دلیل است که اصلاح‌طلبی، بیش از آنکه راه‌حلی برای یک مقطع خاص باشد، «روندی برای همه فصول» است؛ روندی که حتی در دشوارترین شرایط نیز امکان بازسازی تدریجی اعتماد، عقلانیت و ظرفیت گفت‌وگوی ملی را زنده نگاه می‌دارد. ■

\* علی حاجی قاسمی، استاد جامعه‌شناسی و سیاست‌گذاری اجتماعی در دانشگاه سوئدرتورن سوئد است.

### ■ ارجاع

- Tarrow, S. (۲۰۱۱). Power in movement: Social movements and contentious politics (۳rd ed.). Cambridge University Press.
- Tilly, C., & Tarrow, S. (۲۰۱۵). Contentious politics (۲nd ed.). Oxford University Press

■ ■ ■  
اصلاح‌گری  
پیگیرانه و  
مسالمت‌جویانه  
را نمی‌توان  
پروژه‌ای مقطعی  
و وابسته به  
شرایط زودگذر  
سیاسی دانست،  
بلکه باید آن را  
فرایندی بلندمدت  
و انباشتی تلقی  
کرد که در متن  
فراساز و فرودهای  
اجتماعی تداوم  
می‌یابد. شاید به  
همین دلیل است  
که اصلاح‌طلبی،  
بیش از آنکه  
راه‌حلی برای یک  
مقطع خاص  
باشد، «روندی  
برای همه  
فصول» است

با توجه به روند شتابان رادیکالیزاسیون اعتراضات و سرکوب‌خشن در ایران، سؤال اساسی که در اینجا مطرح می‌شود اینک سرانجام این چرخه به کدام سمت حرکت خواهد کرد؟ آیا جامعه و نظام سیاسی ایران همچنان گرفتار تکرار خودکار خشونت و تقابل خواهد بود، یا امکان گذار به گفت‌وگو جدید و پایدارتر حل مسائل وجود دارد؟

در برابر آینده چرخه اعتراض و سرکوب می‌توان دو سناریوی متمایز را تصور کرد. در سناریوی نخست، اگر محدودیت‌های ساختاری در کانال‌های رسمی تغییر و تحول در مناسبات اجتماعی و اقتصادی و نیز برداشت تهدید وجودی در میان حاکمیت و بازیگران رادیکال جامعه تداوم یابد، چرخه تقابل بازتولید و حتی تشدید می‌شود؛ به گونه‌ای که اعتراضات اقتصادی، صنفی یا سیاسی به سرعت امنیتی شده و به سوی خشونت سوق پیدا می‌کند. در چنین وضعیتی، هر نارضایتی می‌تواند به میدان رقابت نیروهای رادیکال داخلی و خارجی تبدیل شود و جامعه در چرخه‌ای از بی‌اعتمادی، سرکوب و رادیکالیزاسیون گرفتار گردد. چرخه‌ای که خطر بی‌ثباتی گسترده‌تر را نیز در پی خواهد داشت. اما در سناریوی دوم، امکان تضعیف این منطق تقابلی وجود دارد: اگر مطالبات روشن، مشخص و اجتماعی صورت‌بندی شوند، سرمایه اجتماعی و شبکه‌های مدنی تقویت گردد و نیروهای میانه‌رو در دو سوی جامعه و حکومت مجال میانجی‌گری بیابند، اعتراض می‌تواند به جای تقابل صفر و صدی، به ابزاری برای اصلاح تدریجی بدل شود. در این مسیر، تغییر نگاه و فهم کنش‌های اعتراضی از «تهدید» به «مطالبه»، تمرکز بر خواسته‌های مشخص و قابل‌سنجش، و ایجاد حداقلی از اعتماد متقابل، می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری گفت‌وگویی پایدارتر و کم‌هزینه‌تر شود.

بر پایه تجربه تاریخی و تحلیل چرخه اعتراض و سرکوب، گذار به گفت‌وگویی پایدار مستلزم مجموعه‌ای از تحولات هم‌زمان در سطح ساختار و فرهنگ سیاسی است. نخست، کاهش محدودیت‌های ساختاری و گشودن کانال‌های واقعی و مؤثر برای مشارکت و چانه‌زنی ضروری است تا کنش جمعی ناگزیر به خیابان و تقابل پرهزینه نشود. دوم، تغییر برداشت تهدید محور در درون ساختار قدرت اهمیت دارد؛ به این معنا که اعتراض نه نشانه براندازی، بلکه نوعی مطالبه و یا نقد اجتماعی و فرصت اصلاح تلقی شود. سوم، تقویت سرمایه اجتماعی و شبکه‌های مدنی پایدار می‌تواند مطالبات را منسجم، مذاکره‌پذیر و غیر خشونت‌آمیز سازد. چهارم، تقویت نیروهای میانه‌رو در حکومت و جامعه که به تغییر تدریجی و تفاهم‌باور دارند، امکان کاهش شکاف‌ها را افزایش می‌دهد. بالاخره، پنجم، تحول تدریجی در فرهنگ سیاسی

## واکاوی میراث سحابی‌ها - صابر مقاومت به عنوان سیاست زیست



مینومرتاضی

با نگاهی به زندگی و زیست سحابی‌ها - صابر در می‌یابیم که مقاومت، سبک زیست سحابی‌ها - صابر، و خشونت، سبک زیست سیاست در ایران بوده است. وقتی از خشونت و مقاومت سخن می‌گوییم، نمی‌توان ضلع یا قاعده اصلی این رابطه، یعنی «قدرت» را که بر سازنده و وضعیت خشونت و مقاومت است، نادیده گرفت.

هانا آرنت، در تمایز میان قدرت و خشونت، به این نکته اشاره می‌کند که: «قدرت همیشه نیازمند تعداد (اکثریت اولیه) است، حال آن‌که خشونت متکی بر اسباب و ادوات است.» و در جایی دیگر می‌گوید: «صورت افراطی قدرت آن است که همه در مقابل یکی قرار بگیرند؛ انقلاب‌ها. و شکل افراطی خشونت آن است که یکی در برابر همه بایستد؛ دیکتاتورها.»

از این رو می‌توان گفت مقاومت، در برابر قدرتی معنا پیدا می‌کند که توان جذب اکثریت و امکان اعمال اسباب و ادوات خشونت علیه مخالفان خود را دارد.

از آن جا که قدرت سیاسی در ایران هیچ‌گاه برآمده از شبکه منکثر آرا و نیروهای مردم نبوده، و زندگی و زیست روزمره ایرانیان، جز در محدود دوره‌هایی کوتاه، اغلب تحت تأثیر و دستخوش قدرت‌های سیاسی سرکوبگر مستقر قرار داشته است، مقاومت، به ویژه از نوع فرهنگی آن، به سبک زندگی توده‌های وسیعی از ناراضیان تبدیل شده است.

در واکاوی میراث سحابی‌ها نیز، انتخاب مقاومت به عنوان سیاست زیست، راهی برای رهایی از دو قطب اکثریت به‌ظاهر خاموش و اقلیت ناراضی آشکار در معرض دید جلوه می‌کند.



مقاومت، در برابر قدرتی معنا پیدا می‌کند که توان جذب اکثریت و امکان اعمال اسباب و ادوات خشونت علیه مخالفان خود را دارد.

مهندس سحابی و صابر، در مقام پدر و پسر معنوی و آرمان‌خواه، از دو نسل متفاوت، اما هر دو متعلق به نحله فکری نواندیشی دینی و دوران نظم صنعتی و علمی، در جست‌وجوی، یا بهتر بگوییم در آرزوی خلق جهانی نو بودند؛ جهانی که در آن، انسان، کما هو انسان، محترم شمرده شود.

احترام و کرامت انسان، زمانی به رسمیت شناخته می‌شود که او بتواند آزادانه و اراده‌گرایانه، عاملیت بر ساخت زندگی خویش را بر عهده بگیرد. از همین رو، مقاومت مبتنی بر آرمان‌هایی چون آزادی و عدالت، مشروعیت و مقبولیت می‌یابد.

آزادی، از نظر سحابی، یعنی آن‌که شرایطی در جامعه ایجاد شود تا افراد بتوانند، در ساحت مادی و معنوی، به رشد و شکوفایی استعداد های درونی خویش دست یابند. این شرایط، مجموعه‌ای از وضعیت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. (نیم قرن خاطره و تجربه، ص ۲۱)

و در پاسخ به این پرسش که «آزادی از چه؟» می‌گوید:

«به این نتیجه رسیدیم که ما خواهان آزادی از قید "سه اس" هستیم: استبداد، استعمار و استثمار.»

تجربه سحابی از شرکت در مبارزات مسلحانه، تجربه‌ای ذی قیمت است که در سال‌های پس از انقلاب، او را در پیگیری مشی مقاومت فرهنگی و کنشگری مدنی، ثابت قدم می‌سازد.

سحابی، درباره پیوستن به مقاومت مسلحانه، می‌گوید:

«هدف، آزادی از قید "سه اس" بود که مورد توافق همه قرار داشت. حتی مهندس بازرگان جلوتر هم رفت و گفت: ما باید زمینه را فراهم کنیم که نهضت و جنبش، به سوی جنبش مخفی، قهرآمیز یا مسلحانه برود. منتها از آن جا که جنبش مسلحانه کیفیت دیگری دارد و نهضت آزادی در آن فاز نمی‌تواند حرکت کند، لذا ما باید مانند مادری سعی کنیم این فرزند در رحم ما رشد کند و کامل شود، بعد تولد پیدا کند و مدتی هم پشت او را داشته باشیم یا دستش را بگیریم تا زمین نخورد و به بلوغی برسد که بتواند روی پای خود بایستد.»

مهندس سحابی، پس از آزادی از زندان در سال ۵۷ و پس از پیروزی انقلاب، وارد ساختار و قدرت سیاسی می‌شود. شورای انقلاب، مجلس خبرگان برای تدوین قانون اساسی، وزارت مشاور و سرپرستی سازمان برنامه و بودجه و نیز نمایندگی مجلس



سوسیالیسم رضایت نمی دادند و بر پله آخر چشم دوخته بودند؛ در حالی که ما تأکید داشتیم سوسیالیسم آن است که بچه ابتدایی پشت خط نماند. این، دیدی مرحله‌ای بود که بر «سوسیالیسم ممکن» می‌ایستاد. (همان، ص ۱۶۹)

سنت ایرانی، در زمانه عسرت سیاسی، همواره کار فرهنگی بوده است و سحابی و صابر نیز از این سنت مستثنا نبودند. بحث‌ها و نشست‌های مرتب با دانشجویان در دانشگاه‌ها، در حوزه‌های اقتصاد، تاریخ و ایدئولوژی، و نیز گفت‌وگوها و چالش‌های روشنگرانه از جنس مطالبه‌گری، تلاشی برای برساخت جنبش فرهنگی در برابر انقلاب فرهنگی و جلوگیری از انسداد سیاسی در جامعه بود.

سحابی، در بخشی دیگر از خاطرات خود، می‌گوید:

«در حالی که خود معتقد به سوسیالیسم بودم، واقعیت‌های تجربی کشورهای جهان سوم، به ویژه ایران، مرا به این نتیجه رساند که ارزش‌های مقدسی چون آزادی و عدالت باید در شرایط خاص خود تعریف شوند. در همان سال‌ها، علاوه بر برگزاری و شرکت در جلسات، گهگاه نظرات خود را در قالب نامه به اشخاص دست‌اندرکار، مانند رئیس‌جمهور یا امام، بیان می‌کردم.» (همان، ص ۱۸۲)

سحابی، که تجربه چهارده سال زندان را با خود داشت، به خوبی می‌دانست که ایستادگی در برابر اقتدارگرایی، علاوه بر احساس مسئولیت اخلاقی و فداکاری فردی، بیش و پیش از هر چیز، به همبستگی و فداکاری جمعی روشنفکران و مبارزان در بطن جامعه نیاز دارد.

انتقاد و روشنگری، هنگامی که بر پایه دلسوزی و صداقت استوار شود، می‌تواند نیروی سازنده برای ایجاد راه و گشودن



سنت ایرانی، در زمانه عسرت سیاسی، همواره کار فرهنگی بوده است و سحابی و صابر نیز از این سنت مستثنا نبودند. بحث‌ها و نشست‌های مرتب با دانشجویان در دانشگاه‌ها، در حوزه‌های اقتصاد، تاریخ و ایدئولوژی، و نیز گفت‌وگوها و چالش‌های روشنگرانه از جنس مطالبه‌گری، تلاشی برای برساخت جنبش فرهنگی در برابر انقلاب فرهنگی و جلوگیری از انسداد سیاسی در جامعه بود.

شورای اسلامی را تجربه می‌کند. اما به زودی درمی‌یابد که با همراهان و هم‌بندان سابق خود، در نحوه مواجهه با مردم و پیاده‌سازی شعارها و اصول انقلاب، اختلاف نظر و رویه دارد.

او احساس می‌کرد همه آن آرزوهایی که به خاطرشان زندان، شکنجه، فقر و هجران را تحمل کرده بود، صادره شده و اکنون به شکلی دیگر مطرح می‌شود.

سحابی، اما، به کمک هدی صابر و سایر همفکران، اقدام به برگزاری سلسله نشست‌های فکری، سخنرانی، انتشار نشریه، نوشتن نامه‌های انتقادی مشفقانه، چه سرگشاده و چه محرمانه، و ایراد سخنرانی‌های روشنگرانه می‌کند.

سحابی شخصیتی مداراگر و روادار داشت. همین ویژگی‌ها، همراه با خلوصی که در منش او بود، باعث می‌شد با بسیاری از دولتمردان زمان آشنا و، به تعبیر خودش، «رفیق» باشد. اما این رفاقت، هرگز مانع آن نمی‌شد که با شجاعت و صراحت، انتقادات خود را بیان نکند.

مهندس سحابی، در طول دوران مسئولیت‌های سیاسی اش، دلسوزانه فعالیت کرد. او در بخشی از خاطراتش، درباره دهه شصت، می‌گوید:

«پس از سال‌های ۶۲ و ۶۳ مراجعات به ما بسیار زیاد شده بود. همین امر مسئولیت سنگینی بر دوش ما می‌گذاشت. این جوان‌ها معمولاً تک‌بعدی بودند و تنها مواضع سیاسی برایشان اهمیت داشت. آنان توجهی به ابعاد دیگر نداشتند. در این میان، سعی من این بود که تعادلی میان آرمان‌خواهی آنان و واقعیت‌های اجتماعی ایجاد کنم؛ واقعیت‌های انکارناپذیر اجتماعی و اقتصادی که همواره در جوّ تند و انقلابی مغفول مانده بود. مثلاً در آن روزها همه بر تحصیلات رایگان تأکید می‌کردند. حرف ما این بود که اگر هر سه مقطع آموزشی رایگان شود، باید ۲۳ درصد بودجه جاری به آن اختصاص یابد و این امر شدنی نبود. بنابراین می‌گفتم بیاییم بر رایگان شدن آموزش ابتدایی بایستیم. در آن روز، جوان‌ها به کمتر از



بستری جهت دگرگونی‌های اجتماعی و ساخت جامعه‌ای انسانی‌تر و عادلانه‌تر باشد.

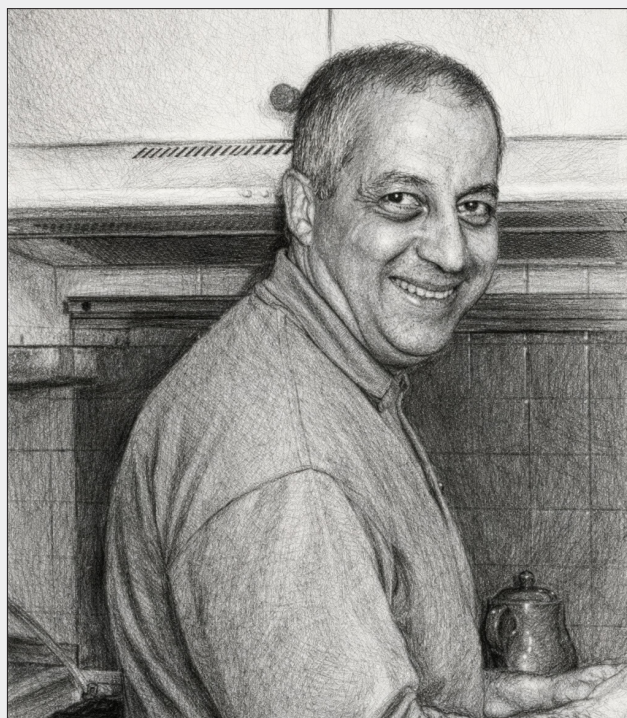
بدیهی بود که انتقادات و روشنگری‌های حقیقت‌جویانه و نافذ مبارزی شناخته‌شده چون سبحانی، خوشایند نظام سیاسی مستقر نباشد. از این رو، انتقادات او تحمل نشد؛ از حوزه مسئولیت‌های سیاسی طرد شد و نهایتاً به مصداق آن‌که انقلاب فرزندان خود را می‌بلعد، گرفتار حبس، زندان و انواع شکنجه‌ها شد.

سحابی شخصیتی زلال و مخلص داشت. گاه در برابر شکنجه‌های طاقت‌فرسا کم می‌آورد و، به اصطلاح، می‌شکست؛ اما دوباره برمی‌خاست و ادامه می‌داد. این شکست‌های مقطعی، هرگز مانع ادامه مقاومت و پیگیری آرمان‌های آزادی و عدالت در جامعه نمی‌شد.

هدی صابر، با وجود تفاوت‌های اساسی در منش، شخصیت و سن و سال، یار و همراهی وفادار برای مهندس سبحانی بود. اگر مهندس سبحانی اهل مدارا و گذشت بود، هدی سخت‌گیر، انقلابی، رادیکال، بسیار منظم، تشکیلاتی، اخلاق‌مدار و متشروع بود.

او بر منش انقلابی و اخلاقی فرد مبارز، تا مرز وسواس، تأکید داشت. در سخنرانی‌ای که در بهمن ۱۳۸۶، در منزل آقای احمدزاده در مشهد، درباره امام حسین ایراد کرد، گریزی به وضعیت شخصیت‌های سیاسی امروز می‌زند و می‌گوید:

«حالا همه فکر می‌کنند منش فقط در حاکمیت پر کشیده‌نه، در جریان مبارز هم منش ته کشیده است. الان نیروهای سیاسی هم عملاً فکر



هدی صابر،  
با وجود  
تفاوت‌های  
اساسی در  
منش، شخصیت  
و سن و سال،  
یار و همراهی  
وفادار برای  
مهندس سبحانی  
بود. اگر مهندس  
سحابی اهل  
مدارا و گذشت  
بود، هدی  
سخت‌گیر،  
انقلابی،  
رادیکال،  
بسیار منظم،  
تشکیلاتی،  
اخلاق‌مدار و  
متشروع بود.

می‌کنند مبارزه سیاسی یعنی بده‌بستان، یعنی لابی‌گری؛ امتیازی بده، امتیازی بگیر. اما منش امام حسین این نبود. منش او آوردن حداکثر ظرفیت به صحنه بود.»

او سپس، با اشاره به خطبه امام حسین پس از پس‌گرفتن دعوت کوفیان، می‌گوید:

«امام حسین می‌گوید: "نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم". یعنی جان من با جان شما و خاندان من با خاندان شماست. امام حسین، جان‌مایه را این قرار می‌دهد؛ جان خود و دیگران را مشاع تلقی می‌کند تا از هدم و هدر رفتن نیروها جلوگیری شود و تسا آنان که هنوز مقاومت، به معنای حسینی، در ذات و جوهرشان ننشسته، این امکان دموکراتیک را داشته باشند که بی‌ذلت میدان را ترک کنند.»

هدی صابر، در سخنرانی دیگری در سال ۱۳۸۷، تحت عنوان «آموزش عاشورا و دینامیس سه‌گانه»، بار دیگر بر مفهوم منش تأکید می‌کند و می‌گوید:

«معنای منش این است که آنچه خودت به آن می‌رسی، فرصت رسیدن پیرامونت را هم به آن بدهی. تفاوت تلقی‌ای که از پیش‌تاز در جامعه ما وجود دارد با پیش‌تازی‌ای که امام حسین ایفا کرد، همین است. معنای پیش‌تازی این است که به نسبتی که خود به درک جدی می‌رسد، شرایط را برای درک جدی‌تر پیرامونش فراهم کند... ادبیات انسانی ارتفاع ندارد. انسانی که ارتفاع ندارد، می‌تواند با انسان ارتفاع گرفته مواجه شود.»

مؤلفه‌هایی که هدی صابر برای منش مقاومت‌گران و مبارزان برمی‌شمرد عبارت‌اند از: آوردن حداکثر ظرفیت به صحنه، نفی درک بده‌بستانی از سیاست، نفی تقسیم‌کاری پدی و فکری پیش‌تاز و توده،



مفهوم مقاومت زده‌ها، ناظر بر ایجاد فرصت و ساخت افق‌های جدید برای رهایی از فضا و ادبیات سلطه است. افق‌های رهایی‌بخش هاله، شعر، نقاشی، گفت‌وگو، همدلی، مادری و مراقبت‌اند؛ مراقبت از همه چیز و مادری برای همه کس، حتی برای قاتل خویش. این، همان منشی است که هدی در روایت خود از امام حسین شرح داده بود.

مقاومت هاله، قابل تقلیل به اعتراضی صرفاً سیاسی نیست، بلکه مقاومتی همه‌جانبه در ساحت هستی انسانی است؛ مقاومتی برآمده از سویدای جان انسان، جانی مشاع و روحی دردآشنا با جان و روان مردمی که قربانی خشونت و قدرت، چه خودآگاه و چه ناخودآگاه، شده‌اند.

چنین مقاومتی، صرفاً در مواجهه با سلطه معنا پیدا نمی‌کند، بلکه وضعیتی حاضر و همواره برقرار است تا افق‌هایی برای آفرینش معناها و مفاهیم نو، برای بودگی انسان و طبیعت و رهایی از نابودی، بگشاید.

به این معنا، مقاومت، سبکی بود که هاله آگاهانه و اراده‌گرایانه انتخاب کرده و تا آخرین لحظه حیات دنیوی خویش، بدان متعهد و پایبند ماند.

به یاد هاله، کتاب کوچک اشعارش را گشودم. این شعر آمد؛ شعری که گویای منش و شخصیت مقاوم و استوار اوست:

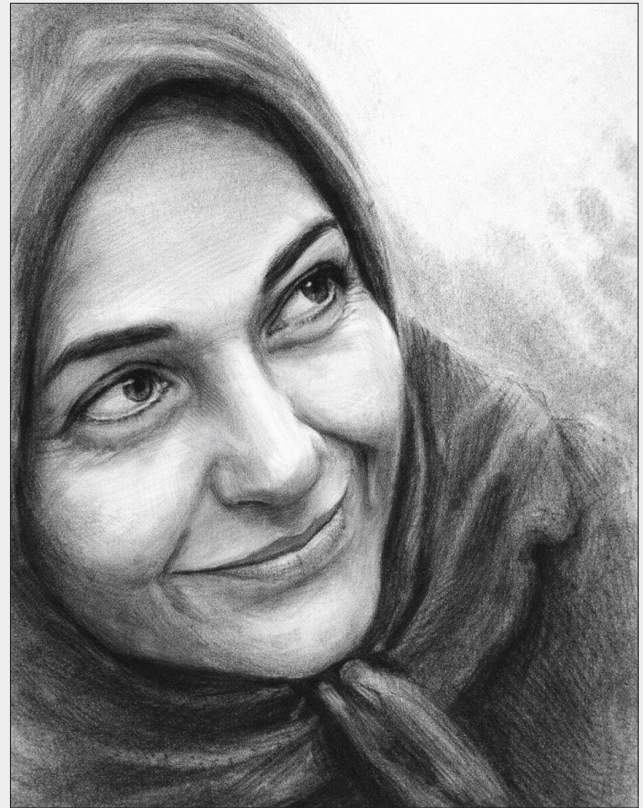
امید

استقامت باید اگر امید، قله است  
بی تردید زندگی نیز قله‌ای دارد و از پس  
آن قله قله‌ای دیگر باز بالاتر  
گر فرازی دیگر پیش روست استقامت  
باید

راه سخت است ناتوانی بسیار... اما  
لختی درنگ و سپس گامی چند راه را بر  
تو آسان می‌کند.

نو امید مشو هرگز او تو را پاس خواهد  
داشت لیک نو میدی راه‌رگز نمی‌بخشد.

■ ■ ■  
مقاومت هاله،  
قابل تقلیل به  
اعتراضی صرفاً  
سیاسی نیست،  
بلکه مقاومتی  
همه‌جانبه در  
ساحت هستی  
انسانی است؛  
مقاومتی  
برآمده از  
سویدای جان  
انسان، جانی  
مشاع و روحی  
دردآشنا با  
جان و روان  
مردمی  
که قربانی  
خشونت و  
قدرت، چه  
خودآگاه و چه  
ناخودآگاه،  
شده‌اند.



باقی ماندن بر میثاق و عهد، و پیشبرد پروژه تا پایان.

شخصیت‌های محبوب هدی صابر، عموماً مبارزانی بودند که او در «هشت فراز، هزار نیاز» از آنان یاد کرده است؛ از ستارخان و میرزا کوچک خان گرفته تا پهلوان حسین رزاز، جهان‌پهلوان تختی و دکتر مصدق. عناصر مشترک در منش این مبارزان، پاک‌دستی، ملجأ مردم بودن و مقاومت تا پای جان بود.

هدی صابر، وجه دیگری از مقاومت را پیش روی می‌نهد، اما در اصل مقاومت برای مردم و برای مردم، با سحابی هم‌رأی و هم‌نظر است.

او در پاسخ به نقدهای ناعادلانه از مبارزان دهه چهل و پنجاه می‌نویسد:

«منشی، نه مقدس است، نه پایدار و نه تمام‌دورانی؛ می‌آید و می‌رود، متناسب با دوران. اما روش و منش، پایدار و برقرار و فراتر از این دوران و آن دوران است. مرئی داشتن حریم گذشتگان و نیز حاضران، در این دوران، نه ضرور، که فریضه است؛ خصوصاً حریم آنانی که نیستند، اما پهلوانانه زیستند و پهلوانانه جستند.»

مفهوم مقاومت، برای هاله سحابی، که از کودکی با ادبیات مبارزه، زندان و مقاومت آشنا، و بهتر بگویم مأنوس، شده و رشد یافته بود، مفهومی سیال و از جنس و سبک زندگی است.

اگر نزد مهندس سحابی و هدی صابر، مقاومت به منزله کنش سیاسی برای بازتولید گفتمان مصادره‌شده یا به حاشیه‌رفته عدالت و آزادی است، برای هاله، مقاومت کنش‌های ایجابی برای آفرینش فضایی است که در آن، منطق زندگی و مهربانی بر منطق جنگ و نزاع پیروز شود.

## گفت‌وگو با مهندس لطف‌الله میثمی

# مطالبه‌گری با دفاع در تنیده است

## استقلال و آزادی را نمی‌توان از یکدیگر تفکیک و یکی را فراموش کرد

لطف‌الله میثمی نمادی از تاریخ مقاومت در ایران است. او که در سال‌های جوانی فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران را تجربه کرده، سپس در کنار هم‌قطاران خود - مجاهدین بنیانگذار - مسیر مبارزه با رژیم پهلوی را طی کرده و در تمام سال‌های پس از انقلاب نیز مسیر مقاومت و آزادیخواهی را رها نکرده، در مصاحبه پیش رو به بازخوانی مسئله غامض نسبت مقاومت و مشی مسلحانه با خشونت‌پرهیزی پرداخته است. به گفته این فعال سیاسی و اندیشمند قرآنی، در شرایط امروز جامعه ایران، توجه به دفاع از کشور و حفظ استقلال، در تنیده با مطالبه‌گری جامعه مدنی بوده و این دو، ارکان به هم پیوسته برای مقاومت خشونت‌پرهیز هستند که نمی‌توان یکی را به بهای دیگری نادیده گرفت. مشروح این گفت‌وگو در ادامه می‌آید.

### • به عنوان مدخلی بر بحث در مورد نسبت خشونت و مقاومت توضیح دهید.

منشا خشونت، حذف نیروها و کنشگران است. وقتی کسی را حذف می‌کنید، مقاومت نشان می‌دهد و مقابله می‌کند. در نتیجه حذف‌کننده هم برای دفع این مقاومت پلیس ایجاد می‌کند و دور خشونت ایجاد می‌شود. در ایران هم ابتدا ما یک حکومت ملی و دموکراتیک (دولت دکتر محمد مصدق) داشتیم که با یک کودتا مواجه شدیم و در واقع همانطور که در کتاب «اعترافات یک قاتل اقتصادی» جان پرکینز آمده، آن واقعه، جنگی بود در غالب کودتا. برای نسل بعد کودتا بخصوص بعد از سال ۴۲ این سوال به وجود آمد که چرا غرب که رو بنای خودش دموکراسی است، حکومت‌های دموکراتیک ما را سرکوب می‌کنند؟ به این نتیجه رسیدند که سرکوب در ذات امپریالیسم هست و به تدریج این ایده شکل گرفت که ما هیچ راهی در برابر امپریالیسم نداریم جز نبرد یا اسارت. با علم به این که اینها ذاتاً تنها جم‌طلب هستند و از پای در آوردن اینها راه بسیار پرهزینه‌ای بود این نبرد شکل گرفت. چه در آمریکای لاتین و چه در ایران؛ در این نبرد کادرهای بسیاری از دست دادیم که اگر بودند شاید وضعیت ما الان این نبود. در ایران انقلاب مشروطه داشتیم که با همان قانون اساسی که در مجلس موسسان اول و دوم زمان رضاشاه هم خیلی تغییر کرده بود و چیزی از آن نمانده بود، هم می‌شد کار کرد. نهضت آزادی می‌گفت ما

وقتی انقلاب شد ما با آقای مهندس توسلی و دکتر یزدی در مدرسه علوی بودیم و بحث شد که چه کار باید کرد مثل کودتا علیه مصدق، کودتای دیگری از طرف امپریالیسم شکل نگیرد. گفتند در کنار این انقلاب یک واحد مقاومت هم باشد که اگر کودتایی شد از آن دفاع کند و این گونه شد که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تأسیس شد.

ایرانی و مسلمان و تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم. تا سال ۵۵ هم مبارزه در چارچوب قانون اساسی مطرح بود. اما شاه وقتی آمد گفت که من از این به بعد به قانون اساسی عمل می‌کنم که دیگر انقلاب وارد سرازیری خودش شده بود. وقتی انقلاب شد ما با آقای مهندس توسلی و دکتر یزدی در مدرسه علوی بودیم و بحث شد که چه کار باید کرد مثل کودتا علیه مصدق، کودتای دیگری از طرف امپریالیسم شکل نگیرد. گفتند در کنار این انقلاب یک واحد مقاومت هم باشد که اگر کودتایی شد از آن دفاع کند و این گونه شد که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تأسیس شد. در آن زمان چنین دیدگاهی بود. چون یکی از ایرادات به مصدق بود این بود که چرا در کنار جریان دموکراسی یک سازماندهی مقاومت شکل نداد. انقلاب که شد حرف به وجود



ما باید بیابیم روی دفاع و در چارچوب دفاع، مطالبه‌گری آزادی داشته باشیم. من فقط مهندس سحابی را در میان نیروهای ملی-مذهبی دیدم روی دفاع و استقلال حرفی داشت.

اگر ما ایران را دایره‌ای فرض کنیم که ارتباطی با خارج ندارد می‌توانیم بگوییم مبارزه مسلحانه و دخالت خارجی و جنگ داخلی نه و فقط مقاومت بدون خشونت جواب می‌دهد؛ من هم نظرم همین است. اما توجه کنید که در فرهنگ آن زمان، مبارزه اسمش خشونت نبود. مبارزه جهادی بود که بیشترین هزینه‌اش را ما خودمان می‌دادیم و پذیرفته بودیم که عمر متوسط ما شش ماه است. مبارزه، همه هزینه و شهادت بود. این نبود که خشونت به دیگری کنیم؛ با خشوتی که اعمال می‌شد برخورد می‌کردیم. در آن زمان اجماع بود. هم تبیین ایدئولوژیک داشت و هم با محاسبات زمانه می‌خورد.

■ ■ ■  
 زمان خاتمی یک دموکراسی نسبی به وجود آمد و یازده سپتامبر را محکوم کرد و در افغانستان با آمریکا همکاری کرد و مسأله «گفتگوی تمدن‌ها» مطرح شد. باز هم ما را «محور شرارت» خواندند. این اشتباه مان بود بلکه توسعه طلبی آنها بود که گفتند باید اینها تغییر رژیم بدهند و نابود شوند. اینجا یک دوراهی است و هر حکمرانی طبیعی است که یک استراتژی دفاع داشته باشد. یک عده می‌گویند کاری بکنیم اصلا به ما حمله نشود. خاتمی که همه کار کرد اما باز هم محور شرارت شدیم.

آمدن نهاد مقاومت پیش آمد که عراق حمله کرد و مقاومت‌های بی نظیر جنگ بعد از آن شکل گرفت.

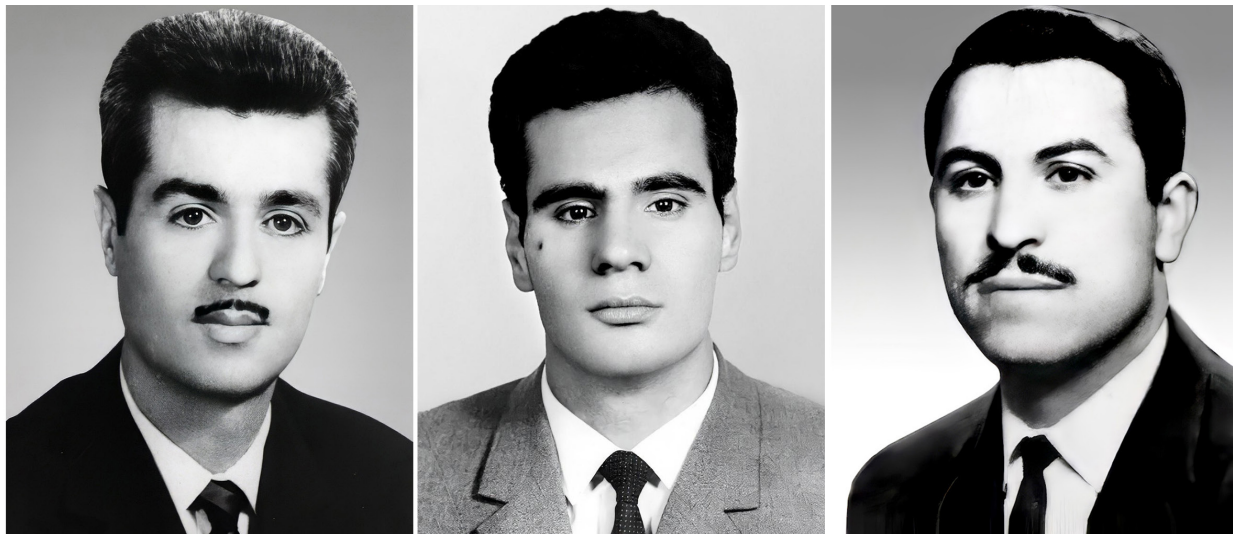
این روحیه مقاومت ایران به لبنان منتقل شد و در سال ۱۹۸۲ که اسرائیل حمله کرد حزب الله لبنان از دل ۱۸ سال مقاومت و با دست خالی شکل گرفت و شاید کمک ایران فقط پنج درصد بود. در سرزمین‌های اشغال شده می‌گفتند ما چه چیزی از لبنان کمتر داریم که با دست خالی دفاع کردند و اینطور شد که انتفاضه اول هم شکل گرفت. بعد هم سازمان آزادی بخش فلسطین وارد قضیه شد که قرارداد مادرید و قرارداد اسلو امضا شده و قرار شد زمین به جای صلح باشد. اما خشونت گریان اسرائیل به همان هم پایبند نماندند و حتی اسحاق رابین را ترور کردند. در سال ۱۹۹۶ که نتانیاهو آمد باز هم همه چیز را به هم زد و «زمین به جای صلح» را به «زمین به جای امنیت» تبدیل کرد. امنیت هم معنی اش گسترده است مثلا می‌گوید یکی در مصرف‌فیزیک بخواند ممکن است امنیت من را بهم بزند پس آن را هم ترور می‌کنیم.

• اینها در شکل مقاومت در برابر اشغال و دخالت خارجی معنی می‌دهد در مورد مبارزه مسلحانه با سیستم سرکوب داخلی بیشتر بگویید.

همین کودتا را امروز می‌گوییم حاصل دخالت خارجی بود؛ سالها طول کشید تا کتابها ترجمه شود و این تصور جدید درست شود. در ابتدا خیلی‌ها این نظر را نداشتند. بخشی از روحانیت حتی کودتا را یک حرکت ملی می‌دانست. به خود ما می‌گفتند مگر شاه اشغالگر خارجی است که با آن مبارزه مسلحانه می‌کنید؟ ما می‌گفتیم قانون اساسی سند وفاق ملی و ناموس ماست؛ اینها به قانون اساسی تجاوز کردند مثل این است که به ایران تجاوز کردند.

• این مقاومت اما در ایران از نهضت به نظام تبدیل شده است و خودش عامل سرکوب شده و گزارش‌های زیادی هست که در خود این نظام هم نفوذهای جدی وجود دارد. الان یک مقاومت اجتماعی در برابر همین نظام داریم که می‌خواهیم روی آن حرف بزنیم. در شرایط جدید چطور مقاومت باید باشد و آیا الان هم می‌تواند کسی به حرکت مسلحانه فکر کند؟

زمان خاتمی یک دموکراسی نسبی به وجود آمد و یازده سپتامبر را محکوم کرد و در افغانستان با آمریکا همکاری کرد و مسأله «گفتگوی تمدن‌ها» مطرح شد. باز هم ما را «محور شرارت» خواندند. این اشتباه مان نبود بلکه توسعه طلبی آنها بود که گفتند باید اینها تغییر رژیم بدهند و نابود شوند. اینجا یک دوراهی است و هر حکمرانی طبیعی است که یک استراتژی دفاع داشته باشد. یک عده می‌گویند کاری بکنیم اصلا به ما حمله نشود. خاتمی که همه کار کرد اما باز هم محور شرارت شدیم. پس



■ شهید سعید محسن، محمد حنیف نژاد و اصغر بدیع زادگان

می گفت ما به نامه سانسور نکردیم. حتی در دور سوم انتخابات همه کسانی که رای می دادند و رای می گرفتند غسل شهادت می کردند. زیر موشک باران انتخابات برقرار می شد و شورای نگهبان هم نقشی نداشت و امام و وزارت کشور جانب مردم را می گرفتند. اینها دو نمونه موفق بودند که به دفاع توجه داشتند. من می گویم باید مردم هم به دفاع توجه کنند و ما باید در فکر آن باشیم. کدام نیروهای آزادی خواهان تئوری برای دفاع داشته اند؟ در جنگ ما ۲۳۰ هزار شهید و نیم میلیون مجروح دادیم. کسانی که جنگ را اداره می کردند نشستند گفتند اگر امام بمیرد ما دیگر بسیج نیروها نداریم که دفاع توده ای کنیم. باید برویم به سمت این که بعد امام سلاح سنگین داشته باشیم حالا یا موشک یا هسته ای و... این یک تئوری برای دفاع است. به فکر دفاع بودن چیز بدی نیست و در کنار این می توانیم مطالبات آزادی را داشته باشیم. دیگر جلوی آن مطالبه گری را نمی توانند بگیرند و اگر هم بگیرند مطالبات رشد و گسترش خواهد داشت.

■ ■ ■  
حنیف نژاد و سعید محسن به این فکر کردند که هر نوع مبارزه ای از تراکت پخش کردن تا تظاهرات و... انجام بدهند، ساواک تسلط پیدا خواهد کرد. پس بهترین راه تکامل فکری خودشان است که ساواک متوجه نمی شود. از سال ۴۴ تا ۴۷ فقط روی تکامل فکری ایستادند و می گفتند این یک راه درازمدت مردمی است، فکرشان این بود که سی سال طول می کشد.

حنیف نژاد و سعید محسن به این فکر کردند که هر نوع مبارزه ای از تراکت پخش کردن تا تظاهرات و... انجام بدهند، ساواک تسلط پیدا خواهد کرد. پس بهترین راه تکامل فکری خودشان است که ساواک متوجه نمی شود. از سال ۴۴ تا ۴۷ فقط روی تکامل فکری ایستادند و می گفتند این یک راه درازمدت مردمی است، فکرشان این بود که سی سال طول می کشد. در ۵ خرداد که خبر شهادت حنیف آمد همه دانشگاه متاثر شد. حتی شریعتی که کارش بیشتر فرهنگی بود از سال ۵۰ به بعد «پس از شهادت» را می گفت. مبارزه مسلحانه در آن زمان بسیار توده ای شده بود. بعد ۱۵ خرداد که اعضای نهضت آزادی را زندان انداختند همه مراجع و دانشگاه از این حرکت دفاع کردند. از زندان به کمیته دانشجویی نهضت آزادی پیام دادند که شرایط ایران فرق کرده و باید نیرویی متولد بشود که پیچیدگی جدیدی داشته باشد و مبارزه مسلحانه تأیید شد. جریان مسلحانه در آن زمان واقعا حمایت همه را داشت و روی آن اجماع بود. بعد انقلاب، یک انقلاب مردمی شده بود و تا نقطه عطف نظارت استصوابی اعتمادی بین مردم و نظام بود و مردم انتخابات ها می آمدند. من ایران را دایره محدود به خودش نمی بینم. در چنین بستری که می خواهند ایران را تجزیه کنند نمی توانیم به دفاع بی تفاوت باشیم. اگر دفاع را قبول داشته باشیم و ساماندهی دفاع داشته باشیم در سایه دفاع، مطالبه گری معنی می دهد. اگر نه که حاکمان به مطالبه گری اهمیتی نمی دهند؛ چون می گویند اصلی ترین وظیفه ما این هست. زمان مصدق، او هم به استقلال توجه داشت و هم به آزادی ها. نهضت ملی ایران دو مولفه داشت یکی استیفای حقوق ایران از خارجی ها و یکی هم برقراری آزادی ها. این یکی از نمونه های موفق است. آقای خمینی هم تا جایی موفق بود که هم دفاع کرد و هم آزادی ها برقرار بود. در جنگ آزادی بود و به قول بنی صدر

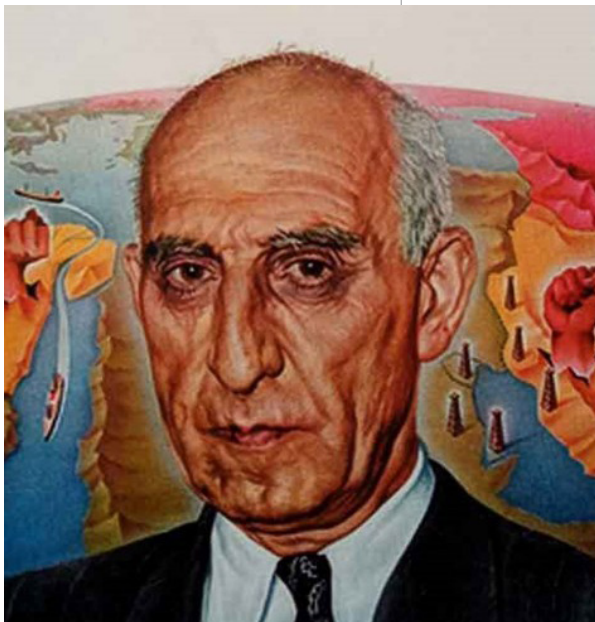


در برابر اینها که همین قانون اساسی ولایت فقیه را هم به هیچ گرفتند، چطور در برابر اینها مقاومت کنیم؟

ما ۱۲۰ سال قانون اساسی داشتیم و استقلال و آزادی باهم جا افتاده و یکی نباید برای دیگری از بین برود و عدم تفکیک این دو مهم است. کسی که در ایران هر یکی از اینها را بگیرد و آن یکی را فراموش کند به هیچ جا نمی‌رسد و نمونه‌اش هم مصدق است و آن اوایل خمینی هم موفق بود. استقلال و آزادی از هم جدا شود به هیچ جا نمی‌رسد. شرایط ایران شرایط تجزیه است. همین اخیرا ترامپ گفت ما به برخی نیروها در کردستان اسلحه داده بودیم و خیلی مهم بود. ما داریم در برابر این خطر هستیم و باید توری دفاع داشته باشیم. مادر «چشم‌انداز ایران» سه و یژه‌نامه کردستان داشتیم چون نیروهای نهادی و نیروهای کرد هر دو می‌گفتند تنها راه مبارزه مسلحانه است و ما می‌گفتیم یک سری

■ ■ ■

زمان مصدق، او هم به استقلال توجه داشت و هم به آزادی‌ها. نهضت ملی ایران دو مولفه داشت یکی استیفای حقوق ایران از خارجی‌ها و یکی هم برقراری آزادی‌ها. این یکی از نمونه‌های موفق است.



• به طور مشخص در مورد مبارزه مسلحانه به عنوان یکی از اشکال مبارزه برای عدالت در زمینه داخلی هم توضیح دهید.

جایز بودن یا نبودن مبارزه مسلحانه دو جنبه دارد. یکی جنبه حق و باطلی دارد و یکی جنبه کارشناسی دارد. در آن زمان که می‌گویم نهضت آزادی هم مبارزه مسلحانه را تایید کرد که آقای بازرگان و طالقانی و سحابی آدم‌هایی نبودند که بخواهند کلت بکشند؛ اینها بسیار دموکراتیک بودند. امام خمینی هم گفت اگر نهضت آزادی را قبل از دادگاه تایید می‌کردم، حکم‌تان بالاتر می‌رفت؛ ولی جنبش مسلحانه را رد نکرد. آنجا بحث کارشناسی بود. بعد انقلاب از زندان که درآمدیم، رجوی را که ندیدیم؛ با آن همه بلایی که سر ما آورد؛ اما بازم از سر دلسوزی به او گفتیم که این راهی که شما می‌روید حتی اگر حق مطلق هم باشید و خمینی باطل مطلق هم باشد، معادله و موازنه نیست و هر دو نیرو دارید و از بین می‌روید. جوابی که به من گفت این بود که لطفی جوانان هجده‌ساله شهادت طلب را درک نمی‌کند. من گفتم خمینی از شما بیشتر جوان شهادت طلب دارد. این یک دیدگاه کارشناسی بود. در زندان لاچوردی که بودم هفته‌ای یکبار پلو مرغ می‌دادند. یک هفته ندادند، پرسیدیم گفتند خانواده‌ها را لونا پارک دعوت کرده پلو مرغ را به آنها داده و گفته به بچه‌هایتان بگوئید اگر ترور کنید ما هم شب‌ها بچه‌های شما را اعدام می‌کنیم. قضیه ختم به خیر نشد. ترور و اعدام هر دو بد بودند.

• یعنی اگر ارزیابی در سطح کشور یا در سطح یک منطقه متفاوت بشود و احساس کنند می‌توانند با مبارزه مسلحانه اثرگذاری داشته باشند، درست است که این راه را بروند؟

ارزیابی‌ها درست نیست. از بعد از دور دوم انتخابات مجلس همه می‌گفتند این نظام ساقط می‌شود و ما نباید شرکت کنیم. اما اینطور نشد. نکته دیگر این است که الان آدم‌پای کار کم داریم. من و تراب حق شناس و صدر حاج سید جوادی سال ۴۲ وقتی همه را دستگیر کرده بودند تنها شده بودیم. ما از صبح با دو چرخه در خانه زندانی‌ها بودیم و غذا می‌گرفتیم و زندان می‌رفتیم و اطلاع می‌گرفتیم و جمع‌بندی می‌کردیم. واقعا پای کار بودیم و همه کار می‌کردیم. الان پای کار نداریم. چند هفته اینترنت قطع شد یک جلسه حضوری ساده نتوانستیم بگذاریم. پای کار کم است.

اگر روی حق و باطل هم کار نشود چرا که نه. اوایل می‌گفتند هر کس با خمینی در افتاد و افتاد. من جزو ای نوشتن با تیترا «آیت‌الله خزعلی را بشناسید» که شکنجه را تایید کرده بود. دو روز بعد دستگیر شدیم و دیدیم که در زندان بعد انقلاب هم شکنجه هست. حتی به خودسوزی رسیدیم؛ اما ما دیدیم آقای منتظری روی این مساله ایستاده از این موضع کنار رفتیم. ۲۲ بار هم سر نشریه دادگاه رفتیم. اینها همه مقاومت است.



وحی» رسیدیم و تصمیم گرفتیم روی آن کار محققانه کنیم. به این رسیدیم که چیزهایی در تاریخ آمده که در قرآن نیست و چیزهایی در قرآن آمده که در تاریخ نیست و سعی کردیم اینها را در بیاوریم و به عقلانیت وحی برسیم.

روحانیت می گوید هر چیزی وحی بگوید. وحی را هم جز حضرت محمد کسی درک نمی کند و بعد هم ائمه و از ائمه هم به روحانیت می رسد. حالا جایی هست که نشان می دهد بشری این را برعکس رفته و با خدا در ارتباط است و طراحی ای می کند که مورد تایید خدا قرار می گیرد. این در حالیست که یکی از متفکرین می گوید وحی نه قابل فهم است و نه قابل آموزش و نه قابل استدلال. امامی بینیم محمد به عنوان یک بشر، وحی را هم وحی کرد و هم به خوبی اجرا کرد و هم مورد تایید خدا قرار گرفت. ■



این که چه شد که با هاله روی آیات مربوط به احد کار کردیم، دلیلش سوالاتی بود که در مورد وحی مطرح بود و ما هفت سال ماهیانه با هم کار کردیم. احد یک ویژگی داشت. هفتاد آیه در مورد احد در قرآن هست وحی شده است.

راه های سیاسی هم وجود دارد و شاید یک گام کوچک به آن نزدیک هم شده باشیم.

• وقتی نفوذ این قدر جدی است، مبارزه با حکومت به شکلی همان مطالبه استقلال هم هست. این طور نیست؟

روی نفوذ هم جامعه مدنی باید بایستند و نهضت نامه نگاری راه بیفتند. نه یک نفر و دو نفر، همه بنویسند. خلاصه این که در شرایط فعلی چه باید کرد من اجماعی که بین کنشگران هست را قبول دارم. نه دخالت خارجی و نه مبارزه مسلحانه و نه جنگ داخلی و نه براندازی بلکه تقویت جامعه مدنی بدون خشونت. هدف من هم جامعه بدون حذف است.

• در پایان با عنایت به کار مشترک شما، زنده یاد هاله سحابی و آقای قیداری در بازخوانی جنگ احد، یادی از هاله سحابی در بازخوانی کتاب «احد قله بحران قله مدیریت» داشته باشیم.

این که چه شد که با هاله روی آیات مربوط به احد کار کردیم، دلیلش سوالاتی بود که در مورد وحی مطرح بود و ما هفت سال ماهیانه با هم کار کردیم. احد یک ویژگی داشت. هفتاد آیه در مورد احد در قرآن هست که بعد از جنگ احد وحی شده است. یعنی خدا وحی نکرده چطور جنگ کن، محمد با عقل بشری خودش و با آموزه های خودش از وحی این جنگ را طراحی کرده و اجرا کرده و خدا آن را بعد جنگ تایید کرده است. ما گفتیم این چه مکانیزمی است؟ از بررسی این مکانیزم به «عقلانیت



# نرمالیزه کردن صلح در دنیای نرمالیزه شده جنگ و خشونت

مدتی پیش وقتی در حیاط بزرگ زندان قدم می‌زدم، زندانی میان‌سالی که کنار دیوار زیر آفتاب نشسته بود نزدیکم آمد و پس از سلام کردن گفت مشکلی دارد و از من خواست تا به او کمک کنم. مثل همیشه تصور کردم چون اغلب زندانیان من را «دکتر» صدا می‌زنند، تصور کرده‌است که پزشک‌ام. بنابراین تفاوت این دو را توضیح دادم و توصیه کردم به بهداری زندان مراجعه کند. او نیز بلافاصله توضیح داد می‌دانند پزشک نیستم؛ اما چون به درمان بهداری امید ندارد سراغ من آمده‌است. بالاخره راضی شدم تا مشککش را توضیح دهم: گفت که مدت‌هاست شب‌ها نمی‌تواند بخوابد، و بلافاصله پس از آن که دراز می‌کشد، همسرش حاضر می‌شود و با او گفت‌وگو می‌کند و این وضع تا صبح طول می‌کشد و در نهایت هر صبح او خسته‌تر از شب قبل ناچار است برخیزد. او همه این‌ها را در کمال آرامش و حتی با کمی طنز و لبخند توضیح داد.



سعید مدنی\*

وقتی آنچه به نظر من آمد گفتم، تازه پرسیدم اصلاً جرمش چیست و چرا در زندان است. باز هم در کمال آرامش - و البته مثل بسیاری زندانیان غیرسیاسی - پاسخ داد: «هیچی». وقتی از او خواستم که «هیچی» را توضیح بدهد، در حالی که لبخندی به لب داشت گفت همسرش راکشته و سپس سوزانده. با شنیدن پاسخ یکه خوردم، نه به خاطر اینکه مدتی هم‌کلام یک قاتل شده بودم، بلکه به سبب لحن آرام او و فقدان نمودی از احساس شرم و گناه یا پشیمانی در او. در ادامه از او خواستم نحوه قتل و سوزاندن جسد را توضیح بدهد و او با کمال میل، بدون کمترین اکراه، گویی درباره یک سفر تفریحی یا تماشای فیلم یا خاطره‌های خوش با رفیقی صحبت کند، جزئیات یک شبانه‌روزی از گفت‌وگوی اولیه تا سوزاندن همسرش در گودالی در انتهای حیاط خانه را توضیح داد و در بیخ از کمترین نشانه‌ای از انجام عملی زشت، غیرانسانی و حتی غیرمتعارف. گویی از دید آن مرد میان‌سال، همه مردان بالاخره روزی همسرشان را به قتل می‌رسانند، درست همان‌طور که همه مردان بالاخره روزی ازدواج می‌کنند، روزی فرزندی خواهند داشت، و روزی خواهند مرد. برای او، آنچه انجام داده بود امری متعارف و بهنجار به نظر می‌آمد.

از دانشجوی، معلم، کارگر، نویسنده و مترجم به جرم بیان نظر و اندیشه، دین و مذهب، دفاع از موازین حقوق بشر و اعتراض به وضع موجود و خشونت حاکم بر زندگی روزمره نه تنها استشنا نیست، بلکه بخشی از جریان عادی هر روز است. در این کشور، تشکیل ۹۰ هزار پرونده قضایی برای دختران و پسران جوانی که معترض حجاب اجباری بودند و اعمال خشونت علیه آنها بدیهی، معمول، و متعارف محسوب می‌شود، گویی چهره‌ای بی‌بدیل از وضعیتی کاملاً نرمال باشد.

در سطح جهانی نیز هر روز شاهد عادی سازی خشونت در مناطق مختلف جهان هستیم. اخبار روزانه رسانه‌ها حاکی از مرگ روزانه ده‌ها فلسطینی

مشکل امروز صلح‌طلبان و جنبش صلح نیز گویی نرمالیزه شدن خشونت، جنگ، و مرگ در بسیاری نقاط دنیاست. در سرزمین من، ایران، سالهاست تورم حدود ۷۰ درصدی و بیشتر امری عادی محسوب می‌شود.

مشکل امروز صلح‌طلبان و جنبش صلح نیز گویی نرمالیزه شدن خشونت، جنگ، و مرگ در بسیاری نقاط دنیاست. در سرزمین من، ایران، سالهاست تورم حدود ۷۰ درصدی و بیشتر امری عادی محسوب می‌شود. برخی روشنفکران و اقتصاددانان ارگانیک نیز مقالاتی مبنی بر وجود تورم در همه دنیا از جمله ایران نوشته‌اند و گویی قرار گرفتن نیمی از جمعیت زیر خط فقر و نیمی دیگر در حال ریزش به زیر خط فقر نیز در همه دنیا امری عادی و متعارف است و این خشونت شرم‌آور بهنجار و حتی معمول است که احیاناً می‌توان برای آن راه حلی متعارف در درون ساختار سیاسی - اقتصادی کنونی یافت. به همین ترتیب، هر روز اخباری درباره خشونت حاصل از بحران‌های کنونی ایران می‌شنویم بی آنکه هیچ‌یک از آنها غیرمعمول محسوب شود. مدتی پیش یکی از مسئولان بهداشت کشور چنان‌که کمبود واکسن‌های پنتاوالان (صد دیفتری، کزاز، سیاه‌سرفه، هیپاتیت بی و هموفیلوس آنفولانزای نوع بی) و روتاو ویروس (ضد التهاب شدید) اشاره کرد، گویی درباره هوای نیمه‌بارانی روز بعد سخن می‌گوید و نه احتمال مرگ و بیماری هزاران کودک. در کشور من، ایران، مجازات اعدام روزانه جوانان بدون رعایت قوانین و مقررات جاری امری متعارف است، محکومیت چندین ساله مردان و زنان اعم

(Pacifism) در ابتدای سده گذشته در سال ۱۹۰۱ است. با بسط مفهوم خشونت، به تدریج معنای صلح نیز گسترش یافت و بر همین مبنا صلح طلبی دامنه‌ای از مباحث که یک سوی آن نبود جنگ و تبعیض و نابرابری بود را در بر گرفت (Alcalde ۲۰۱۴). از همین رو، امروزه جنبش صلح طلبی با دیگر جنبش‌های ضد جنگ، ضد آپارتاید، حقوق بشر، محیط زیست، عدالت، و امثال آن همپوشانی بسیار دارد. آنچه مسلم است، گرایش جهانی از ایده‌های سلبی (ضد جنگ، ضد تبعیض، ...) به سوی فهمی عمدتاً ایجابی در حال تحول است و از همین رو کمتر رخداد مبتنی بر کنش جمعی در قالب کارزارها، خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی را می‌توان سراغ گرفت که پیوندی با صلح طلبی و صلح به مفهوم موسع آن نداشته باشد. در واقع با وجود آنکه نزدیک به چهار دهه پیش مردم ایران درگیر جنگ حاصل از تهاجم عراق و دفاع میهنی بودند و امروز گرفتار تهاجم اسرائیل و امریکا، گویی اکنون با توجه به دامنه وسیع خشونت اعم از فردی، بین فردی، گروهی و نظامدار که زندگی روزمره ایرانیان را فرا گرفته، صلح طلبی به مفهوم خاص و عام آن معنا و مصداق دارد؛ اگرچه صلح طلبی به مفهوم وسیع آن ضرورتی بسیار جدی تر محسوب می‌شود. این امر به معنای نادیده گرفتن گرایش به نظامی‌گری و افزایش قابل توجه بودجه نظامی نیست؛ بلکه تأکید است بر سرریز شدن تبعات حاصل از گرایش مذکور بر زندگی و حیاط روزمره ایرانیان. تحول مهم دیگر در ادبیات صلح و صلح طلبی تأکید بر مشی خشونت‌پرهیز

ساکن غزه، به ویژه کودکان و زنان، در اثر بمباران اسرائیل یا گرسنگی و بیماری حاصل از محاصره این منطقه است. لذا آنچه در غزه عادی شده است، مرگ جماعتی فقط به سبب بودن و سکونت در آنجاست. آیا تا کنون خبری درباره حیات، زندگی، رفاه و بهزیستی در غزه شنیده‌ایم؟ رقابتی سرسختانه و جدی بر سر نرمالیزه کردن جنگ یا صلح در جریان است. در کشورهای توسعه یافته به مدد دموکراسی و جامعه مدنی توانمند کفه ترازو اغلب به سود نرمالیزه شدن صلح، رفاه، و بهزیستی سنگین شده و در مقابل، در کشورهای عقب‌نگه داشته شده یا در حال توسعه آنچه نرمال و متعارف است، جنگ و خشونت است. بنابراین مسئله پیش روی صلح طلبان و جنبش صلح طلبی در کشورهای دموکراتیک تفاوتی جدی با مسائل فعالان این جنبش در کشورهای تحت سلطه نظام‌هایی اقتدارگرا دارد. کار دشوار صلح طلبان در ایران و دیگر کشورهای بی‌بهره از حقوق بشر یا ناقض آن مبارزه برای صلح در دنیایی است که جنگ و خشونت، نابرابری و تبعیض امری متعارف و بخشی از زندگی روزمره است.

#### ■ تحول نظری و عملی صلح طلبی

بنا بر نظر برخی صاحب‌نظران صلح طلبی ایده‌ای است با سابقه تاریخی بشریت که در تمامی فرهنگ‌ها مظاهر آن را می‌توان دنبال کرد (Alcolde ۲۰۲۳). در عین حال، برخی پژوهشگران رد پای صلح را در سنت دینی جستجو کرده‌اند. برای مثال بولدینگ (Boulding ۲۰۰۰) اشاره می‌کند که گزارش‌های مندرج در آیات قرآن درباره تلاش‌های پیامبر اسلام برای ترویج دین قبل از هجرت آشکارا نشان‌دهنده مشی خشونت‌پرهیز او بوده است. محقق مذکور شواهدی نیز درباره بودیسم و مسیحیت عرضه می‌کند. در عصر حاضر از نخستین کاربردهای قابل توجه اصطلاح صلح طلبی

در این کشور،  
تشکیل ۹۰ هزار  
پرونده قضایی  
برای دختران و  
پسران جوانی که  
معترض حجاب  
اجباری بودند و  
اعمال خشونت  
علیه آنها  
بدیهی، معمول،  
و متعارف  
محسوب  
می‌شود، گویی  
چهره‌ای بی‌بدیل  
از وضعیتی  
کاملاً نرمال  
باشد.





### ■ چالش‌های صلح‌طلبی در ایران امروز

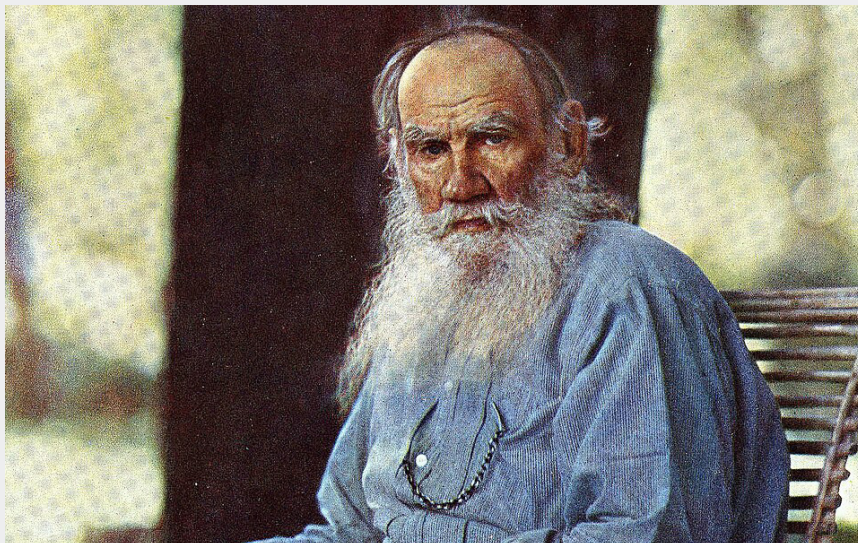
فعالان صلح‌طلب علاوه بر آنکه در سطح جهانی مانند همه جنبش‌های حقوق بشری با چالش‌ها و مخاطراتی مواجه‌اند، به‌طور خاص نیز به سبب ماهیت صلح و صلح‌طلبی با مسائل و مشکلات جدی خاص خود روبه‌رو می‌شوند. از این گذشته، همان‌طور که پیش از این اشاره شد، صلح‌طلبی در نظام‌های اقتدارگرا چالش‌هایی متفاوت از نظام‌های دمکراتیک دارد و البته دامنه این چالش‌ها برای فعالان صلح‌طلبی در ایران به سبب سابقه کوتاه این جنبش دوچندان است. اهم این چالش‌ها عبارتند از:

- انگ خوردن: از آنجا که صلح‌طلبان ناچاراً از تعامل و همکاری با گروه‌ها و جناح‌های رقیب و حتی متخاصم هستند، به خاطر این تعامل و همکاری گاه حتی طرد و سرکوب می‌شوند (Wehrenpenning et al ۲۰۲۳). به کمک امکانات فضای مجازی، به‌ویژه امکان ناشناس ماندن در پایگاه‌هایی مانند اکس و اینستاگرام، بازار انگ‌زنی به فعالان ایرانی در فضای مجازی رونق بسیار دارد.



در سطح جهانی نیز هر روز شاهد عادی‌سازی خشونت در مناطق مختلف جهان هستیم. اخبار روزانه رسانه‌ها حاکی از مرگ روزانه ده‌ها فلسطینی ساکن غزه، به‌ویژه کودکان و زنان، در اثر بمباران اسرائیل یا گرسنگی و بیماری حاصل از محاصره این منطقه است. لذا آنچه در غزه عادی شده است، مرگ جماعتی فقط به سبب بودن و سکونت در آنجاست. آیاتاً کنون خبری درباره حیات، زندگی، رفاه و بهزیستی در غزه شنیده‌ایم؟

برای حل منازعه در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، جنسیتی و محیط‌زیستی است (Brock ۱۹۷۲). لئو تولستوی، نویسنده و متفکر صاحب‌نام و یکی از پیشگامان مخالفت با اعدام، بارها گونه خشونت سهمی مهم در پی‌ریزی جنبش‌های خشونت‌پرهیز داشت. این ایده که با همت شخصیت‌های تأثیرگذار چون گاندی و ماندلا امروزه به شکل‌گیری ادبیاتی غنی انجامیده است، بی‌تردید آموزه‌های مهمی برای جنبش صلح‌طلبی در نظام‌های اقتدارگرا دارد و هزینه‌های گذار از وضعیت خشونت‌بار به دنیایی سرشار از صلح و امنیت را برای ملت‌ها و فعالان صلح کاهش می‌دهد. بهره‌برداری جنبش عدالت جهانی و همین‌طور خیزش‌ها و جنبش‌های بهار عربی از مشی خشونت‌پرهیز به عنوان یکی از اصول کلیدی‌شان، بر غنای گنجینه جنبش‌های اعتراضی علیه خشونت در سراسر جهان به‌ویژه کشورهای در حال توسعه و یا در حال گذار دمکراتیک افزود. اما هنوز هم دسته‌ای از صاحب‌نظران به‌ویژه پس از کشتار دی ماه ادعاهای اولویت اخلاقی خشونت‌پرهیز صلح‌طلبی را به چالش کشیده و تأکید می‌کنند خشونت می‌تواند عامل مؤثر و حتی عادلانه جهت نفی خشونت در نظام‌های اقتدارگرا باشد و از همین رو صلح‌طلبی مطلق یا خشونت‌پرهیزی به مثابه یک استراتژی و اصل را مورد سؤال قرار می‌هند (Howes ۲۰۰۹) که البته در آینده عواقب نامبارکی برای جامعه ایران خواهد داشت. مجموعه این تحولات مفهومی و نظری درباره صلح و صلح‌طلبی موجب شکل‌گیری مفاهیمی چون امنیت انسانی، دفاع غیرتهاجمی (nonoffensive) و ایفای اندیشه پیرامون مقاومت مدنی شده است.



در اختیارمان قرار بدهد. به او توضیح دادم که من و دوستانم اگرچه مخالف و منتقد وضع کنونی هستیم، خشونت پرهیزیم و هر گونه راه حل خشونت بار برای حل مسائل کنونی مردم ایران را رد می کنیم. مرد جوان با ناباوری به سخنانم گوش داد و با نگاه و لحنی تحقیر آمیز گفت: «می دانستم از عوامل رژیم هستی!»

**- اولویت یا عدم اولویت صلح:** فعالان سیاسی و اجتماعی و همینطور جنبش های اجتماعی بر حسب مشی، استراتژی و اهدافی که انتخاب می کنند، برای صلح و صلح طلبی اولویت های متفاوتی قائل هستند. از دیدگاه فعالان صلح طلب، صلح بستری مناسب برای همه جنبش های مترقی فراهم می آورد و از هزینه تحول و دگرگونی سیاسی - اجتماعی می کاهد. اما بخشی از فعالان سیاسی، به ویژه نیروهای رادیکال، صلح طلبی را در دنیای سراسر خشونت و سرکوب نظام های اقتدارگرا امری رمانتیک و احساسی می دانند که جریان مبارزه سیاسی را ممکن است به انحراف ببرد. از این رو، آنها اغلب فعالان صلح را بازیچه نظام مستقر می دانند و مزاحم در جریان تلاش برای تغییر وضع موجود. در مقابل، فعالان صلح نیز با اولویت قائل شدن برای صلح و پرهیز از خشونت، به ویژه در نظام های اقتدارگرا در برابر چالش ورود به مبارزه سیاسی یا پرهیز از آن قرار می گیرند.

**- ریسک پذیری:** اغلب تصور می شود فعالان صلح باید کمتر از مخالفان سیاسی در معرض سرکوب و فشار از سوی نظام های مستقر قرار گیرند. این فرض در نظام های اقتدارگرا به کلی نقض می شود. صلح طلبی و جنبش صلح اغلب

تحول مهم دیگر در ادبیات صلح و صلح طلبی تأکید بر مشی خشونت پرهیز برای حل منازعه در حوزه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، جنسیتی و محیط زیستی است (Brock ۱۹۷۲). لنو، تولستوی، نویسنده و متفکر صاحب نام و یکی از پیشگامان مخالفت با اعدام، بارد هر گونه خشونت سهمی مهم در پی ریزی جنبش های خشونت پرهیز داشت.

**- ناسازگاری گروهی:** انسجام در جنبش های صلح اغلب در معرض چالش قرار می گیرد. در حالی که این جنبش ها اغلب حول مضمونی مشترک یا در برابر مصیبت و بی عدالتی شکل می گیرند، به تدریج اعضای جنبش و فعالان صلح طلب دچار چالش و اختلاف می شوند. صلح طلبی نوعی بصیرت است؛ اما تعریف آنچه صلح است یا مصداق آن اغلب دشوار و محل اختلاف است. مانند بسیاری از مناقشات بر سر مفاهیم، تعاریف و نظرات درباره صلح نیز متنوع است (همان). برای مثال، فعالان صلح در گروه های ضعیف تر، (مثلا در میان اپوزیسیون در معرض سرکوب) اغلب عدالت و برابری را پیش شرط هر گونه صلح اعلام و بر صلح سیاسی تأکید می کنند. در حالی که فعالان صلح در گروه های قوی تر (مانند احزاب حاکم یا گروه های وابسته به نظام مسلط) بیشتر بر صلح بین فردی یا صلح میان جناح های درون ساختار قدرت تأکید می کنند. دعوت به وفاق در دولت پزشکیان از این سنخ است. این تفاوت ها در فرایند ادغام افقی حامیان متنوع صلح بسیار چالش برانگیز است و مانع شکل گیری جنبشی متحد و قوی می شود.

**- شکاف واقع گرایی سیاسی و آرمانگرایی:** در حالی که اغلب جنبش های اجتماعی مترقی متمایل به مشارکت در فرایند سیاسی از موضع مخالف وضع موجود هستند، جنبش های صلح طلب ناچار به واقع گرایی سیاسی اند؛ بنابراین اغلب با نوعی چالش میان محافظه کاری - رادیکالیسم در میان فعالان این جنبش مواجه هستیم (همان).

روزی مردی جوان که به اتهامی غیرسیاسی دوران محکومیتش را در زندان سپری می کرد، به سراغم آمد و از آنجا که به زودی محکومیتش تمام و آزاد می شد، گفت که می تواند برای کمک به من و دوستان فعال سیاسی ام هر نوع سلاحی که لازم داشته باشیم به قیمتی ارزان تهیه کند و



خارج از کشور را در بر می گرفت به شدت با این گفت و گوها مخالف بودند و آن را راهی برای نجات جمهوری اسلامی از بحران های تودرتو و تداوم نظام اقتدارگرا محسوب کردند. در مقابل، بخش دیگری از اپوزیسیون که بیشتر در داخل کشور به سر می برند، فارغ از پیامدها و نتایج این گفت و گوها بر سرنوشت جمهوری اسلامی، همین که توافق احتمالی می تواند سایه جنگ را از آسمان ایران دور کند و قدری گشایش در معیشت روزمره نزدیک به نیمی از جمعیت فقیر یا در معرض فقر ایجاد کند، آن را شایسته حمایت و تأیید دانستند. تردید نیست که بخشی از این تفاوت در دیدگاه ها تحت تأثیر استراتژی ها و تعلقات سیاسی است؛ اما بخشی نیز به حضور در فضاهای متفاوتی مربوط است که افراد و گروه ها در آن تنفس می کنند. این فضای متفاوت منجر به اختلاف نظر در معنای صلح و خشونت نیز می شود. صلح و خشونت اصطلاحاتی مناقشه برانگیز هستند که به سختی می توان درباره مفهوم آنها به توافقی جامع رسید. بی تردید در دامنه و ابعاد خشونت علیه دانشجویان و دانشگاهیان حامی مردم غزه و طرفدار آتش بس در ایالات متحده با سرکوب دانشجویان در اعتراضات زن، زندگی، آزادی ایران در سال ۱۴۰۱ تفاوت هایی ماهوی وجود دارد. تأیید این تفاوت ها به معنای ترجیح یکی بر دیگری نیست، بلکه تأکیدی است بر مسائل، مشکلات و چالش های نظری و عملی صلح طلبان و خشونت پرهیزان در ایران و سایر نقاط دنیا. ■

\* این مقاله پیش از این در کنفرانس صلح، دموکراسی و رسانه در لاهه هلند در خرداد ۱۴۰۴ ارائه شده است و در اینجا با تغییراتی باز نشر شده است.

متضمن نفی خشونت در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، جنسیتی، قومی و امثال آن است؛ لذا صلح طلبان ناچارند در برابر تبعیض و خشونت مقاومت کنند و به همین سبب مانند دیگر نیروهای مخالف و معارض سیاسی در معرض تهدید هستند. در این زمینه تفاوت های قابل ملاحظه ای در میان کشورهای دموکراتیک و اقتدارگرا وجود دارد.

#### نتیجه

صاحب نظران بسیاری درباره جنبش صلح و صلح طلبی مطالعه و پژوهش کرده اند (۱۹۷۲ Kelman؛ ۱۹۸۲ Fisher et al؛ ۱۹۹۷ Fisher؛ ۱۹۹۹ Saunders؛ ۲۰۰۲ Voorhees؛ ۲۰۰۴ Galtung). آنها در پی آن بوده اند که برخی اصول و قواعد حاکم بر این جنبش را در سراسر جهان و به نحوی عام توضیح دهند. بدون آنکه بخواهم اهمیت این تلاش ها را نادیده بگیرم، یادآوری می کنم که صلح طلبان در هر جای دنیا ناچارند خودشان را در بستر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی که در آن فعالیت دارند تعریف کنند. این امر به معنای نادیده گرفتن دستاوردهای نظری و تجربی مشترک جنبش جهانی صلح یا نفی مسئله مشترک صلح جهانی نیست؛ بلکه تأکیدی است بر آنکه حتی این اشتراکات موجود در گنجینه جنبش صلح ممکن است تحت تأثیر شرایط خاص نتایجی متفاوت به بار آورد. نمود اولیه این تفاوت را در فهم متفاوت از اصطلاحات صلح، خشونت، خشونت طلبی و خشونت پرهیزی می توان یافت. در جریان مذاکرات جمهوری اسلامی ایران و امریکای ترامپ درباره پروژۀ اتمی ایران و تحریم ها، هم وطنان به دو دسته حامی و مخالف مذاکرات تقسیم شدند. بخشی که عمدتاً اپوزیسیون

در حالی که اغلب جنبش های اجتماعی مترقی متمایل به مشارکت در فرایند سیاسی از موضع مخالف وضع موجود هستند، جنبش های صلح طلب ناچار به واقع گرایی سیاسی اند؛ بنابراین اغلب با نوعی چالش میان محافظه کاری - رادیکالیسم در میان فعالان این جنبش مواجه هستیم



## مقاومت و عدم خشونت؛ «تنهاره رهایی»!



حسن یوسفی اشکوری

«مقاومت و عدم خشونت» سابقه‌ای دیرین در تاریخ معاصر جهان دارد. نمونه بارز آن در لهستان و مشهورترش در هندوستان تحت استعمار «بریتانیای کبیر». در اواخر دوران فعالیت مهاتما گاندی در جریان مبارزات ضد استعماری اش، به دلایلی، خشونت در شبه قاره هندوستان شدت پیدا کرد. گاندی در دفاع از حقوق مسلمانانی که بیش از حد تحت خشونت سیک‌های متعصب قرار گرفته بودند، با تمام قوا به یاری برخاست. او به عنوان اعتراض به کشتار مسلمانان، روزه مخصوص خود را گرفته بود و برای اتمام آن به معبد می‌رفت که در راه یک فرد سیک مسلک او را به جرم همیاری و حمایت از مسلمانان به گلوله بست و در فرجام آن گاندی به خون غلطید و کشته شد. این نشان می‌دهد مقاومت و عدم خشونت فقط برای دفاع از حقوق و یا افراد همفکر و وابسته نیست؛ بلکه عدم خشونت بیش از همه باید شامل مخالفان فکری و مسلکی و مذهبی باشد. بیهوده نیست که گاندی هنوز هم در جهان به عنوان نمونه عالی از عدم خشونت شناخته شده و شهرت دارد.

در ایران ما نیز عدم خشونت و البته همراه با مقاومت و پایداری در راه هدف، سابقه‌ای دیرین دارد. این سنت از عصر مشروطه به بعد، البته به مقتضای روز، ادامه پیدا کرده است. هرچند در جنبش مشروطه خواهی جریانی رادیکال و گاه افراطی، عمدتاً در قالب انجمن‌های مخفی ظهور پیدا کرده و گاه نیز دست به ترور برخی مخالفان زدند، اما در مجموع سنت اعتدالی و حداکثر رادیکالیسم آرمانخواه ادامه پیدا کرد.

در این میان دو نکته مهم‌اند و شایسته است مورد دقت و تأمل قرار گیرند. نخست آن که بین رادیکالیسم و افراط‌گرایی فرق فارق است. رادیکالیسم و به ویژه افراطی‌گری بیشتر حاشیه بر متن بوده و غالباً برآمده از تحولات بی‌ثبات‌کننده و خروج جامعه از نظم و انتظام لازم بوده و به ویژه ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی زمینه‌های رشد و برکشیده شدن نوعی رادیکالیسم و حتی افراط‌گرایی غالباً زاینبار را تولید کرده است. نکته دیگر آن که به طور خاص اقدامات تندروانه و حتی اقدامات مسلحانه را غالباً حکومت و حاکمان بر شماری از افراد و جمعیت‌ها و حزب‌ها تحمیل کرده‌اند. از این رو مسئولیت این نوع اقدامات در تاریخ معاصر عمدتاً بر عهده‌ی حاکمان و مسئولان وقت است. نمونه‌های آن را می‌توان از جنبش مشروطه خواهی تا هم اکنون پی گرفت.

اقدامات تندروانه و حتی اقدامات مسلحانه را غالباً حکومت و حاکمان بر شماری از افراد و جمعیت‌ها و حزب‌ها تحمیل کرده‌اند. از این رو مسئولیت این نوع اقدامات در تاریخ معاصر عمدتاً بر عهده‌ی حاکمان و مسئولان وقت است.

اما در این میان تاریخ تحولات حداقل معاصر گواه است که مطمئن‌راه غلبه بر تمامی موانع آزادی و عدالت و دموکراسی و حتی تحقق اعلامیه جهانی حقوق بشر، مقاومت در راه اهداف مشروع و قابل تحقق همراه با پرهیز از هر نوع خشونت ورزی و یا اصطلاحاً تندروی غیر ضرور است. شریعتی، به رغم ادبیات گاه تند و رادیکالی‌اش، جمله مشهوری دارد که به نیکی مرادم را روشن می‌کند. او سخنی به این مضمون دارد: در تغییرات اجتماعی، کوتاه‌ترین راه مهم نیست، مطمئن‌ترین راه مهم است. رادیکالیسم و به ویژه افراط‌گری و غالباً بی‌تحمیلی، راه هر نوع تغییرات محتمل را می‌بندد. مهندس بازرگان در دوران نخست وزیری اش که گاه در تلویزیون ظاهر می‌شد و با مردم سخن می‌گفت، یک بار گفت: کریم شپیره‌ای (دلچک دربار ناصری) نزد شاه آمد و گفت: اعلیحضرت! پول می‌خوام، خیلی می‌خوام، زود هم می‌خوام! فکر می‌کنم این تمثیل عامیانه نمونه خوبی برای نشان دادن چنین بی‌حوصلگی اجتماعی برای مبارزان آزادیخواه و عدالت طلب باشد.

در نیم قرن اخیر جریان مشهور به ملی-مذهبی مصداقی برای چنین مشی و منشی در مبارزات اجتماعی بوده و هستند. شاخص‌ها و سخنگویان این جریان در چند دهه نسبتاً طولانی، از این مشی پیروی کرده‌اند. جز بازرگان و نهضت آزادی، مهندس سبحانی به طور خاص مصداقی از مقاومت و مداومت در راه تحقق اهداف مشخص اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و در یک بیان «اهداف ملی» شمرده می‌شود.



با فراز و فرودهای بسیار ۴۷ سال اخیر نشان می‌دهد که جنبش‌های مدنی البته همراه با مقاومت و پرهیز از دامچاله اعمال خشونت‌های افراطی و احياناً تله مرسوم بر سر راه مبارزان، توانسته‌اند در عرصه‌هایی حاکمیت استبدادی و سلطه طلب را وادار به عقب نشینی کنند. جنبش‌های مدنی و دانشجویی و بیشتر جنبش‌های زنان کم دستاورد نداشته است. خشونت از قضا بیشتر به تحکیم استبداد کمک می‌کند و راهی به‌رهایی نبوده و نیست. امیدوارم که هرچه زودتر شاهد تحولات و تغییرات مثبت در وطن خودمان باشیم. از خداوند برای شادی و آمرزش روح دلیرانی چون سحابی و هاله و هدی دعا می‌کنم. ■

■ ■ ■  
جنبش‌های مدنی  
البته همراه با  
مقاومت و پرهیز  
از دامچاله اعمال  
خشونت‌های  
افراطی و احياناً  
تله مرسوم بر  
سر راه مبارزان،  
توانسته‌اند در  
عرصه‌هایی  
حاکمیت  
استبدادی و  
سلطه طلب را  
وادار به عقب  
نشینی کند.

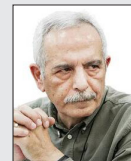
می‌دانیم که جریان موسوم به «ملّی-مذهبی» در نیمه نخست دهه هفتاد و پس از انتشار ماهانه «ایران فردا» و شخص سحابی شکل گرفت. البته این جریان در آستانه برگزاری مجلس پنجم و اندکی بعد ریاست جمهوری دوره اول آقای خاتمی، گسترده شد و تقریباً تمامی افراد و یا نهادهای سیاسی و مذهبی غیر رسمی و مطرح در آن زمان را ذیل «شورای فعالان ملّی-مذهبی» گرد آورد. در اینجا نیازی به گزارشی از تاریخچه این جریان نیست. مراد تأکید بر این نکته بوده و هست که مقاومت و پایداری و استواری در راه آزادی و عدالت و ایجاد تغییرات مثبت اجتماعی، تنها راه‌هایی از هر نوع سلطه داخلی و خارجی است.

واقعیت این است که جنبش اصلاح طلبی در دوران پس از انقلاب ۵۷، چند دهه پیش از جنبش اصلاح طلبی نوع دوم خردادی توسط سخنگویان و نمادهای این جریان پدید آمده بود. «ملّی» در این عنوان، هم به معنای «حق حاکمیت ملی» (دموکراسی) بوده و هم به معنای ایران دوستی و اولویت حراست بی چون و چرا از کشور ایران و حفظ استقلال و تمامیت ارضی است و «مذهبی» نیز به معنای خوانش‌هایی بخش و عدالت محور از دین اسلام و مذهب تشیع علوی بوده است. نمادهای آن عمدتاً حول پنج شخصیت تاریخی شناخته می‌شوند: مصدق، طالقانی، بازگان شریعتی و عزت‌الله سحابی. هر چند این آسمان ستاره کم ندارد.

یادی هم کنیم از زنده یاد هدی صابر. او نیز از بستگان این جریان و به طور خاص از دل‌بستگان مهندس سحابی بود. مشی و آموزه‌های او را که ملّی (به معنای ایران دوستی و اولویت قایل شدن برای ایران پیش از هر کنش سیاسی و حزبی و تشکیلاتی) و نیز مذهبی و دینداری خالصانه و التزام به دین‌رهای بخش بوده است. صابر در این مسیر بیش از همه اهل ایثار و استواری و مقاومت و مداومت بوده است. زمانی که او در زندان بود، سحابی درگذشت و هنگامی که دخترش هاله به شکل مظلومانه‌ای مورد ضرب قرار گرفت و درگذشت، صابر در زندان در اعتراض به آن رخداد اسفناک اعتصاب غذا کرد و در پی آن در همان جا درگذشت. بدین ترتیب هدی صابر نهایت مقاومت و اخلاص و فداکاری را با جان‌فشانی نشان داد.

به هر حال اکنون در شرایط «واقعا حسّاس» و مهم کنونی، جامعه ما راهی ندارد جز این که سنت مقاومت این بزرگواران را ادامه دهد و صبر و پایداری و اخلاص را نیز از آنان بیاموزد. این که گفته می‌شود تمام راه‌ها را آزموده ایم، به نظر می‌رسد چندان قانع‌کننده نمی‌نماید. راه تغییرات هرگز مسدود نمی‌شود. هر چند تا اطلاع ثانوی اصلاح طلبی به معنای متعارف و دوم خردادی آن، به هر دلیل، بسته است و به نظر می‌رسد دوران تاریخی آن به پایان رسیده است. اما تجارب تاریخی نشان می‌دهد این راه هیچ‌گاه مطلق و برای همیشه بسته نمی‌شود و مسدود نمی‌ماند؛ فقط باید راه‌های تازه کشف شود و تجارب دیگر را نیز آزمود. از قضا تجربه هر چند همراه

# برکشیدن مقاومت به توسعه‌ی دموکراتیک



کمال طهراری

احساس می‌کنم  
در بدترین دقایق این شام مرگ‌زای  
چندین هزار چشمه‌ی خورشید  
در دلم می‌جوشد از یقین.  
(الف. بامداد)

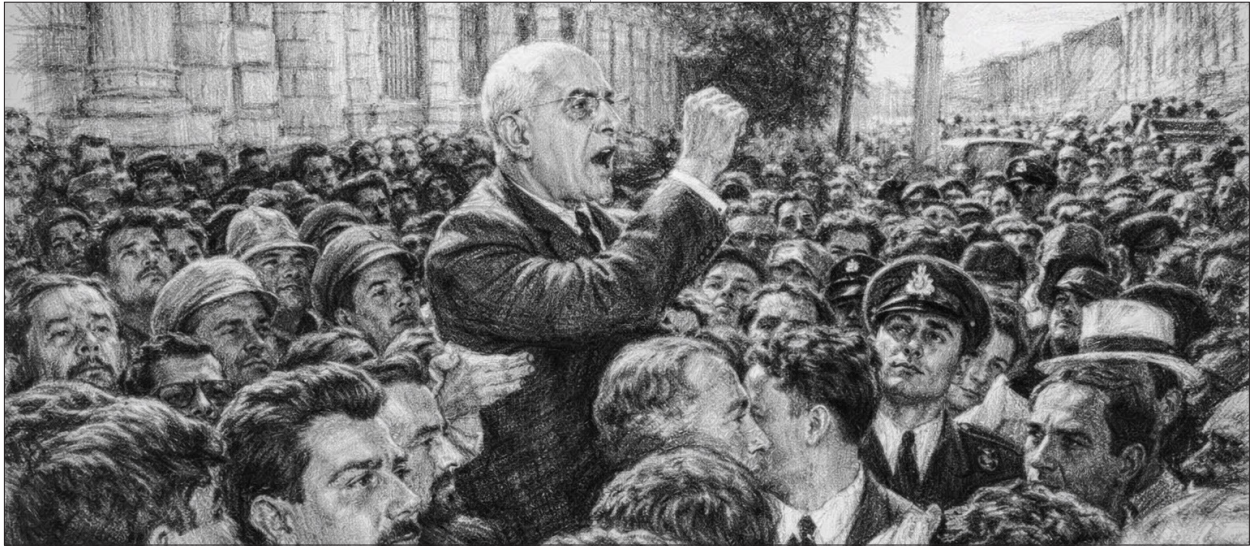
مقاومت فعلی منفعل نیست: عبوس و در خودتپیده، و تنها به فرمان ننهان. مقاومت به معنای نگاه داشتن یقین و پرواندن گوهری توسعه‌بخش است تا هزاران چشمه‌ی خورشید را به جامعه بتاباند. دکتر مصدق را ببینید که چگونه عدم تقابل مستقیم با کودتای ۲۸ مرداد را با اکتفا به مقاومت شخصی در برابرش برگزید. وی با این یقین و مقاومت، هم حداقل نهادهای توسعه‌بخش را حفظ کرد تا به اجبار در انقلاب سفید و وظائف پایه‌ی اقتصادی و اجتماعی انقلاب مشروطه و نهضت ملی تحقق یابند؛ و هم مشروعت را از پهلوی دوم و ایالات متحده چنان گرفت، که آن یک با دودمانش در نهایت بر باد رفت؛ و این یک را چون دیوی پلشت چنان از ذهن مردم براند که به رغم بی‌داد حاکمیت جمهوری اسلامی، یارای بازگشت نظامی نداشته باشد.

عزت‌الله سحابی و هدی صابر گوهری از جنس دکتر مصدق داشتند، و هاله سحابی هم حتماً از آن نصیب برده بود که با پدر در خاک شد... «آه از آن رفتگان بی‌برگشت». عزت‌الله سحابی علاوه بر ایران و مردم دوستی، دو خصلت اصلی داشت که وی را از دیگر فعالان و نخبگان سیاسی و فکری جدای کرد: جبهه‌اندیشی و توسعه‌اندیشی. هدی صابر پیرو این دو خصلت سحابی و دوستدار وی بود، با این تفاوت که سحابی به الزامات حوزه‌ی سیاسی بیشتر می‌اندیشید، و صابر به الزامات حوزه‌ی مدنی که ضرورت مکملیت آنها روشن است و هر دو به همین دلایل از حاکمیت جمهوری اسلامی ستمی بی‌حد دیدند... «بر قصر ستم کاران تا خود چه رسد خذلان».

سحابی و پیرو او صابر می‌دانستند که بدون داشتن خصلت‌های جبهه‌اندیشی و توسعه‌اندیشی، نه جنبشی فراگیر به صورت انقلاب رخ خواهد داد، و نه در صورت پیروزی به سرانجام و اهداف خود خواهد رسید. آنها دیگر انقلاب را «در ایران فعلی» ممکن و روانمی‌دانستند، و آن چه در ایران تا کنون گذشته است نیز درستی رویکرد آنها را تأیید

می‌کند. در واقع پس از فعالان و نخبگان سیاسی و فکری مشروطه، این خصائل لازم (جبهه‌اندیشی و توسعه‌اندیشی) برای جهت‌دادن اراده‌ی ملی-مردمی به سوی توسعه و تکامل اجتماعی با برنامه‌ای بدیل، به تدریج از دهه‌ی ۱۳۴۰ بین فعالان و نخبگان سیاسی و فکری ایران بسیار کمیاب شد و هنوز هم از آنها غفلت می‌شود. در نتیجه امواج نارضایتی مردم هم چون توفان‌های موسمی برمی‌خیزد، و بدون رسیدن به مقصود تا توفانی دیگر فرو می‌نشیند. هر چند هر چه می‌گذرد انحصارگری و ناکارآمدی حاکمیت، فاصله‌ی زمانی توفان‌ها را کوتاه‌تر و دشمنان ایران را به دست‌درازی بیشتر ترغیب کرده باشد. از سوی دیگر، آموزه‌های شخصیت‌هایی چون دکتر مصدق و پیروانی چون سحابی و صابر، و دیگر جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی و مدنی مترقی ایران، مقاومت جامعه‌ی مدنی در برابر تجاوز خارجی را با حفظ حق تعیین سرنوشت خود برای توسعه‌ی دموکراتیک پیوند زده است. هم‌اکنون است که جناح اخباری حاکمیت در پی حفظ انحصار قدرت و ثروت، دروازه‌ی قلعه‌ی رسانه‌ی به اصطلاح ملی و اینترنت را بر روی مردم بسته است، همان مردمی که رهبر حاکمیت نامیده شده‌اند.

■ ■ ■  
سحابی و پیرو او  
صابر می‌دانستند  
که بدون داشتن  
خصلت‌های  
جبهه‌اندیشی و  
توسعه‌اندیشی،  
نه جنبشی فراگیر  
به صورت انقلاب  
رخ خواهد داد،  
و نه در صورت  
پیروزی به  
سرانجام و  
اهداف خود  
خواهد رسید.  
آنها دیگر انقلاب  
را «در ایران  
فعلی» ممکن و  
روانمی‌دانستند



«قانون، جوهر و الگو» می‌کند و مفهوم جبهه را تا عمق جامعه‌ی مدنی می‌برد. برای تحقق بخشی این رویکرد، وی از بنیان‌گذاران نهادهای توسعه‌ی محلی در سیستان و بلوچستان گشت، که درباره‌ی آن با من نیز مشورتی داشت.

در مطالعات توسعه، ترکیب رویکردهای سحابی و صابر را «دموکراسی توسعه‌بخش» می‌نامند که فراتر از «دموکراسی سیاسی» می‌رود. از دیدگاه دموکراسی توسعه‌بخش، دموکراتیک شدن فرایند بطنی توسعه‌ی اقتصادی-اجتماعی است، یعنی فرایند توسعه‌ی قابلیت‌ها و استعداد‌های انسان، با اعتقاد به حمایت از فرایندهای سیاسی آزاد و شفاف‌ی که پشتیبان برابری و عدالت اجتماعی باشند. باشد که روشنفکران و فعالان سیاسی و مدنی با بهره‌گیری از چشمه‌های یقین، و به‌کارگیری و انکشاف آموزه‌های این اندیشه‌ورزان فعال در زمینه‌ی جنگ مواضع برای توسعه‌ی دموکراتیک ایران، از درد و رنج ملت بزرگ ایران در راه تحقق آن بکاهند. ■

رویکرد سحابی برای بورژوازی ملی در این زمینه نقشی اساسی قائل بود. رویکرد پژوهش‌گرانه‌ی صابر، بر آن مشارکت و نهادسازی اجتماعی را نیز بطور مشخص‌تر می‌افزود. این موضوع در سخنرانی بی‌نظیری با عنوان «الگوی مشارکتی دوران دکتر مصدق» منعکس است که وی در آن از تاریخ، استخراج «قانون، جوهر و الگو» می‌کند و مفهوم جبهه را تا عمق جامعه‌ی مدنی می‌برد.

یک نکته‌ی بسیار مهم در رویکرد سیاسی و اجتماعی سحابی و صابر که در هم‌نشینی با آنها بر من روشن‌تر گشت، اجتناب عملی آنها از دوگانه‌سازی سطحی انقلاب یا اصلاح بود. آنها در عمل پیوسته و بی‌دریغ، به بیان گرامشی در «جنگ مواضع» شجاعانه شرکت می‌کردند. پرهیز از تحریم‌های احساسی انتخابات، پرهیز از خشونت و بی‌تابی برای انقلاب زودرس، برای جلوگیری از ورود یا کشاندن ناآزمودگانی بدون نقشه و هدف سنجیده به «جنگ رودرو» در خیابان (تحت لوای انقلاب) و برای آن بود تا فرسوده و سرخورده نشوند. که متاسفانه به دلیل بی‌خردی و ناکارآمدی حاکمیت و ناامید شدن مردم از آن، بارها تکرار شده است. سحابی و صابر، مقاومت را به اصلاح‌گری، به معنای حضور در حاکمیت با کنار گذاشتن اصول خود، تقلیل نمی‌دادند. مقاومت نزد آنها به معنای جنگ مواضعی بود که به اراده‌ی ملی-مردمی برای توسعه‌ی دموکراتیک با رویکرد سوسیال دموکراتیک جهت دهد.

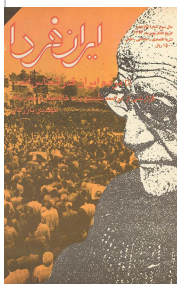
گفتم رویکرد سحابی به توسعه‌ی دموکراتیک معطوف به ساختار حوزه‌ی سیاسی بود. بطور مثال (همان‌طور که در یادداشت «سحابی و توسعه») شرح داده بودم و تکرار نمی‌کنم) او تاکید داشت: «توسعه‌ی سیاسی در غیاب توسعه‌ی اقتصادی مانند مَه‌ری است که بر آب می‌زنند»، و به‌درستی برای بورژوازی ملی در این زمینه نقشی اساسی قائل بود. رویکرد پژوهش‌گرانه‌ی صابر، بر آن مشارکت و نهادسازی اجتماعی را نیز بطور مشخص‌تر می‌افزود. این موضوع در سخنرانی بی‌نظیری با عنوان «الگوی مشارکتی دوران دکتر مصدق» (سال ۱۳۸۷) منعکس است که وی در آن از تاریخ، استخراج

# تجربه‌های تراژیک مهندس سبحانی



محمد جوانغلامرضا سبحانی

چند سال عضو شورای تحریریه ماهنامه «ایران فردا» بودم. جلسات هفتگی با مهندس سبحانی داشتیم. در جلسات متعدد ایشان را ملاقات می‌کردم، اما هیچ‌گاه فاصله میان تصویری که از او در ماه‌های اول انقلاب دیده بودم، با کسی که روبروی من بالبخند و نگاهی مهربان نشستگی بود، پر نشد. آن تصویر فرد مبارزی را به ذهنم متبادر می‌کرد که مثل پولاد آبدیده استوار و ستیزنده بود. آنکه روبروی من نشستگی بود، به اظهار نظرهای خام من که هنوز جوان بودم، خوب گوش می‌سپرد. انگار حرف‌های مهمی از زبان من جاری می‌شد. جملات من که تمام می‌شد، کمی تامل می‌کرد، نکاتی به آن‌ها می‌افزود یا نقد ملائمی عرضه می‌کرد. از اتاقش که خارج می‌شدم، باز هم به فاصله‌ای می‌اندیشیدم که میان این مرد معطف و مهربان و پذیرنده با آن چهره آهین و استوار عکس‌ها بود. شاید دلیلی برای تعجب نبود، یک عکس چطور می‌تواند عواطف و رفتار و شخصیت یک فرد را به خوبی بازنمایی کند. اما واقعاً آن فاصله وجود داشت. مهندسی که در عکس‌ها دیده بودم، با این مهندس که هر هفته افتخار ملاقاتش را داشتم، تفاوت‌های مهمی داشت. یک اتفاق ماجرا را برای من روشن کرد.



ایران فردا از شکاف میان خیال و واقعیت متولد شد. مهندس بارها هدف خود از انتشار ایران فردا را با ما در میان گذاشته بود. من تلاش می‌کنم مقاصد او را تئوریزه کنم. او خود و نسل‌های فردا را میان دو ورطه خطرناک مشاهده می‌کرد. یک ورطه خیال‌اندیشی‌های عاری از گفتگو و ورطه دیگر تسلیم تام واقعیت عاری از خیال بود. ایران فردا، از منظر او تلاشی برای برساخت فردای ایران، در پرتو نسبت میان خیال و گفتگو بود.

با اصل و بنیاد حکومت دینی موافق بودیم. خیال می‌کردیم شریعت اسلام، بخصوص اگر بویا و مبتنی بر نیازهای روز باشد، مشکلات جامعه را حل می‌کند. همه هم نظر بودیم، فقط یک نفر بود که مخالف بود و آن آیه الله طالقانی بود. طالقانی در آن جلسه گفته بود شما درک درستی از روحانیت ندارید. به صراحت گفت ما اشتباه کردیم، طالقانی درست دیده بود. دیگر صدایی از حاضرین برنیامد.

میان مهندسی که در تصاویر اول انقلاب دیده بودم و این چهره متواضع دوست داشتگی، یک خندق عمیق مملو از تجربه تراژیک تاریخی بود. مهندسی که قبل از پیدا شدن عمق تراژدی در تصویر آمده بود، با این مهندس که ابعاد پدیدار شده تراژدی دل او را بیش از همه می‌آزرد فاصله بسیار بود. چندی بعد از ایران فردا بیرون آمدم اما هیچ وقت از عمق علاقه‌ام به ایشان کاسته نشد. هر از چندی به ملاقات‌شان می‌رفتم. مهندس در تمام سال‌های بعد شدیداً نگران بود. روح و روانی آزردگی از یک تراژدی عمیق تاریخی داشت. با همین روح و روان آزردگی نیز از جهان رفت. روزهای تلخ تشییع ایشان فاجعه بزرگی بود. خدا نکند نسل جدید بداند که مرگ دخترش که مثل ماه مقدس و دوست داشتگی بود، در همان روز تشییع مهندس، چقدر روح و روان ما را آتش زد. نسل جدید نباید همه چیز را بداند. عمق احساس تراژیکی که مهندس را می‌آزرد، از فاصله میان آنچه خیال کرده بودند و آنچه شد، بر می‌خاست. ایران فردا از شکاف میان همان خیال و این واقعیت متولد شد. مهندس بارها هدف خود از انتشار ایران فردا را با ما در میان گذاشته بود. من تلاش می‌کنم مقاصد او را تئوریزه کنم. او خود و نسل‌های فردا را میان دو ورطه

یکی از شب‌ها که در کنار اعضاء تحریریه ایران فردا در حضور ایشان بودیم، صحبت یک نامه به میان آمد. ظاهراً یکی از هم‌زمان مهندس در زمان پهلوی نامه عتاب آلودی ارسال کرده بود. نویسنده در آلمان سکونت داشت. من او را نمی‌شناختم. نویسنده مهندس را به عدم صداقت متهم کرده بود. از ایشان خواسته بود صداقت پیشه کند. به قول نویسنده نامه، جمهوری اسلامی همان است که آنها قبل از انقلاب می‌خواستند. پس بیهوده شکایت نکنند و در موضع ایواریسین نشینند. اگر هم واقعاً نظم و نظام مستقر را تصدیق نمی‌کنند، از آنچه قبل از انقلاب خواسته بودند و در راهش تلاش کرده بودند توبه کنند. نامه خیلی صریح بود و گاه لحن کلام نویسنده از حدود ادب خارج شده بود.

تکلیف همه ما که دور تا دور میز نشستگی بودیم روشن بود. نویسنده نامه را متهم کردیم که بی انصافی کرده است. هر که هر چه می‌دانست در باره میرا بودن فکر و عمل بزرگانی مثل مهندس سبحانی گفت و بخشی از نامه را زیر سوال برد. مهندس سکوت کرده بود. به دقت به همه حرف‌ها گوش داد. حرف‌ها تمام شد و جلسه در سکوت فرورفت. مهندس با نگاه و کلامی تلخ گفت، ایشان راست می‌گویند. ما در زندان بودیم ایشان هم بود. به جلسه‌ای اشاره کرد که چهره‌های مهمی در آن بودند. یک به یک نام برد. ظاهراً در آن جلسه صحبت از حکومت دینی به میان می‌آید. مهندس گفت، همه ما



آن روزها که ایران فردا منتشر می شد، واقعیت دیگری هم در میان بود. خیال اندیشی در عرصه سیاست محکوم بود. این صدا آن روزها البته ضعیف بود اما به تدریج قوت گرفت به طوری که واقع گرایان هنجارگریز به مضمون اصلی سال ها و دهه های بعدی تبدیل شد. ما در سال های بعدی در تله نگاه های واقع گرایانه ای افتادیم که ناتوان از هنجارگذاری امر سیاسی بودند. نسل هایی به صحنه آمدند که سیاست را حساب و کتاب ریاضی می دانستند. به خلاف نسل مهندس سحابی که پر از صدق و فداکاری و ایمان بودند، افرادی صحنه گردان عرصه سیاست شدند که همه چیز را به نحو ابزاری به کار می بستند. اگر صدق و ایمان مهندس مانع از مشاهده سوه های فریب کارانه سیاست بود، در این نسل تازه، نیرنگ بازی خود به سکه روزگار تبدیل شد. هرچه رسانه های جدید بیشتر توسعه پیدا کردند بازیگران قمار صحنه سیاسی بیشتر و بیشتر شدند. آنچه در کار نبود، قوه خیال هنجارگذار بود. مهندس سحابی سیاست عاری از قوه خیال جمعی را ورطه دیگری می دانست و نسبت به آن هشدار می داد.

زندگی مهندس تراژیک بود. یکی از عرصه های این تراژدی نیز در همان تجربه ایران فردا جاری بود. در ماهنامه ایران فردا صداهای مختلفی شنیده می شد که همه با رای و اراده مهندس همساز نبودند. از جمله ناهمسازی ها فلسفه انتشار ایران فردا بود. برای مهندس سحابی، ایران فردا، منزل اول برای گشودن یک میدان مبارزه با نظم سیاسی مستقر نبود. اما با این مسیر رای نبودند. کسانی هم بودند که سرمایه ایران فردا را مهبای عرصه ای برای هموردی با صاحبان قدرت می انگاشتند. تجربه ایران فردا نیز برای مهندس سحابی کم و بیش یک تجربه تراژیک بود. ■

\* محمد جواد غلامرضا کاشی، دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی است.



زندگی مهندس تراژیک بود. یکی از عرصه های این تراژدی نیز در همان تجربه ایران فردا جاری بود. در ماهنامه ایران فردا صداهای مختلفی شنیده می شد که همه با رای و اراده مهندس همساز نبودند. از جمله ناهمسازی ها فلسفه انتشار ایران فردا بود. برای مهندس سحابی، ایران فردا، منزل اول برای گشودن یک میدان مبارزه با نظم سیاسی مستقر نبود. اما با این مسیر رای نبودند. کسانی هم بودند که سرمایه ایران فردا را مهبای عرصه ای برای هموردی با صاحبان قدرت می انگاشتند. تجربه ایران فردا نیز برای مهندس سحابی کم و بیش یک تجربه تراژیک بود.

خطرناک مشاهده می کرد. یک ورطه خیال اندیشی های عاری از گفتگو و ورطه دیگر تسلیم تام واقعیت عاری از خیال بود. ایران فردا، از منظر او تلاشی برای بر ساختن فردای ایران، در پرتو نسبت میان خیال و گفتگو بود. خیال ورزی عاری از گفتگو، همان وضعیتی بود که آنها پیش از انقلاب در آن افتاده بودند. آنها چهره های برجسته نسل خیال اندیشی بودند که با همه ایمان و قاطعیت تمام به آرمان های مقدس شان چسبیده بودند. ایمان ورزی به ساحت خیال، آدمی را از زمین سخت و سرد واقعیت گسیخته می کند. سوزده های پاک و فداکار می آفریند. آنچه این سوزده ها از دیدن آن ناتوانند، سرشت نیرنگ باز سیاست به ویژه در دوران مدرن است. در جلسه آن همدلان و هم رزمان که در فضای پیش از انقلاب و در محیط زندان تشکیل شده بود، همه استدلال های کلامی و قرآنی و منطقی به میان می آوردند، تنها طالقانی بود که همه شان را به سوه فریب کارانه واقعیت متوجه می کرد. گفتگو در زندان شکل نمی گیرد. میان همدلان و هم رزمان صورت تحقق نمی پذیرد. ایمان و عشق گاهی رهن گفتگو است. گفتگوی عاشقان و همدلانی که در محیط زندان روزگار می گذرانند، تنها دامنه خیال را افزون و آتشین می کند شور جمعی برمی انگیزد و آنها را در مسیر تحقق آنچه به طور جمعی در خیال پروراندند هم پیمان می کند. آن گفتگو نیست، مراسم انعقاد پیمان مشترک میان عاشقان است. گفتگو در یک محیط عاری از فشارهای هنجاری معنا دار است. آنهم نه با همدلان بلکه با دیگرانی که همراهِ و همراه تو نیستند.

گفتگو با دیگران ناهمدل تنها از این حیث نیست که گفتگو کنندگان به مشکلات فکر خود آگاه می شوند. این نازل ترین سطح انتظار از گفتگوست. گفتگو با دیگران ناهمراه، راه های میانی خلق می کند. راه هایی که نه در گلخانه خیال من پرورده شده نه در گلخانه خیال تو. راهی میان من و تو ظاهر می شود که نسبت به هر دوی ما تازگی دارد و آن میانه است که من و تو را راهبری می کند. گفتگو به این معنا، سیاسی ترین کنش مدنی است. گفتگو میان دیگران ناهمفکر و ناهمراه، در فرایند زمان خالق میدان های فراخ همزیستی است. گفتگو صورت خیالینی خلق می کند که نسبت به همه طرفین گفتگو تقدم هنجاری دارد. مانع خیال ورزی های محدود فردی و گروهی نیست، اما همه نسبت به این میدان فراخ، حکم کوچه پس کوچه های فرعی دارد. گفتگو به شرط آنکه مولفه های مدنی داشته باشد و در فضای مدنی رخ نشان دهد، هستی سیاسی جمع را پیش از هر کجا در ساحت کلام محقق می کند و این مقدمه رخدادی در عرصه عینی است. این همان نکته ای است که با سرشت حکومت دین و شریعت ناسازگار است. چرا که مدعیان حکومت دینی، همه ساز و کارهای همزیستی جمع را مطابق یک دستور کلی پیشینی ابلاغ می کنند.

هدف مهندس سحابی از تاسیس ماهنامه ایران فردا، پل زدن میان خیال اندیشی و گفتگو با دیگری ناهمسان بود. جمع دوستانی که در دفتر ایران فردا جمع می شدند، تنوع بسیار داشتند. نویسندگان نشریه نیز منحصر به اعضاء تحریریه نبودند و شمار فراوانی از صاحبان قلم و فکر در شماره های متفاوت ایران فردا، متن و مقاله داشتند.

# نیاز مهم ما



مهدی غنی

درباره «پرهیز از خشونت» و «پیدا کردن زبان گفتگو» که مورد نظر دوستان ارزشمندم است، من دانش آموز ابتدایی در حال فراگیری هستم و امیدوارم بیاموزم. دو مقوله‌ای که به گمانم نیاز مبرم جامعه ماست و باید خود را برای آن آماده سازیم. اما در این مورد در بستر شکل‌گیری جریان ملی مذهبی به تجاربی برخوردیم که جای تأمل بسیار دارد و پس از گذشت سالیان، هنوز مغز کند ذهن مرا به خود مشغول داشته است. تجاربی که از گفتنش پرهیز داشتم، بویژه که خود هنوز از بند آن نرسیده‌ام. اما به ذهنم رسید که شاید عمری برای بازگو کردنش نماند و شاید دانش‌آموزان برای جوانانی که آینده این سرزمین را می‌سازند، بی‌سود نباشد. یک تجربه جمعی و یک کنش ارتباطی.

پیش داریم. طبیعی است تا یکی سفید و دیگری سیاه باشد، میان‌شان نسبتی برقرار نمی‌شود و تنها با گفت‌وگو تضاد و تقابل تفسیر می‌شوند. تا زمانی که خط‌انداز شدن و نه خط‌پذیری، در ذهن ما بالاترین ارزش است، طبعاً نیازی به گفت‌وگو نخواهیم داشت. یادم است زمانی در سلول کمیته مشترک، هم‌سلولی کمی نیست به قصد میچ‌گیری از مرحوم کاظم ذوالانوار پرسید آیا حضرت علی در زمان حیاتش اشتباهی کرده است یا نه؟ کاظم قدری سکوت کرد و گفت به نظرم پرسش اشتباه است. مهم نیست که کسی اشتباه کرده یا نکرده، مهم این است که اگر اشتباهی کرد، از آن درس گرفته و تکرار نکند، علی چنین آدمی بود. شهید کاظم نیز خود چنین رویه‌ای داشت که جای خالی ماند.

بگذریم، در دوران حوادث و ناامنی‌ها، پروژه گفت‌وگو ناتمام از یاد

در دوران  
حوادث دوران  
اصلاحات،  
پروژه  
گفت‌وگو  
ناتمام از یاد  
رفت، اما فقدان  
گفت‌وگو  
در میان  
نحله‌های جمع،  
چون موریانه  
درون را کاوید و  
فرسوده کرد.

بگذریم از نحوه شکل‌گیری شورای فعالان که خود نیاز به واکاوی و آسیب‌شناسی دارد. از آنجا که جریان‌های مختلف با روایت‌ها و تصاویر گوناگون از آرمان‌ها و شخصیت‌های مشترک، گرد هم آمدند، نیاز به گفت‌وگو از ابتدا مشهود بود. در میانه راه، برای نزدیک شدن و ایجاد تفاهم، هم‌بانی و همدلی با یکدیگر، دوستان اثرگذار و گرداننده، تصمیم گرفتند نشست‌هایی را به نقد گذشته اختصاص دهیم، تا فاصله‌گذاری‌ها و اصطکاک‌های فکری و سیاسی سالیان گذشته میان نیروها کاهش یابد. روش کار چنین پیش‌بینی شد که هر جریانی به جای نقد دیگری و برجسته‌سازی خطاهای او، به نقد مواضع خود در گذشته پردازد و از این طریق فاصله‌ها و شکاف‌های پیداشده پر شده و قرابت فکری ایجاد گردد. اولین قرعه به نام استاد ارجمندم جناب دکتر پیمان افتاد. ایشان با صداقت تمام ساعتی در حضور جمع به بررسی سال‌های اول انقلاب پرداخت و برخی نقدهای مربوط به جریان خود را متواضعانه بیان کرد. نشست بعد که نوبت پیشکسوتان دیگر بود و انتظار می‌رفت همان رویه ادامه یابد، با رویکردی دیگر روبه‌رو شد. سرور محترم از نقد دکتر تقدیر و تشکر کرد، ولی آن را دلیل بر بی‌خطا بودن و درستی راه و جریان خود دانست. به این ترتیب برنامه هم‌بانی و همدلی که قرار بود برای جریان‌های همسو ادامه داشته باشد در همان شروع کار به پایان رسید.

تلخی این تجربه ناکام برجای ماند و نشان داد که راه پر و پیچ و خمی در



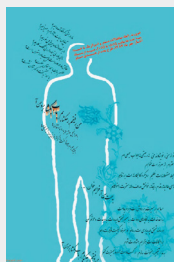
امکان گفت‌وگو را از دست داده باشیم. این مهم‌ترین خطر پیش روی ماست. از قضا هر سه بزرگوار شادروان سحابی و هاله و هدی، اهل تواضع، گفت‌وگو و حق‌طلبی بودند.

برای عبور از این تنگنا و گذرگاه، شاید بهره‌بردن از میراث بزرگان از یاد رفته از یک سو و عبرت‌آموزی از سرانجام برخی کنشگران این نحله، راه‌گشایی نشان دهد. یاد آوریم که شادروان دکتر شریعتی را که چگونه متواضعانه و مخلصانه می‌گفت: «نه شما باید معتقد باشید که آنچه می‌گویم صد درصد درست است و نه من خودم معتقدم که صد درصد درست است... این یادآوری را به عنوان مقدمه‌ای بر همه سخنرانی‌ها و نوشته‌هایم بپذیرید» (۱) با این رویکرد است که باب گفت‌وگو و مفاهیم باز می‌شود.

از آن سو، عاقبت مسعود خان پیش روی ماست که با کوچکترین اختلافی با هر کس، تنها راه‌کارش برچسب زدن، بایکوت کردن، طرد و حذف بود. ■

#### ■ پی‌نوشت

(۱) امت و امامت، چاپ حسیینه ارشاد، ۱۳۵۱، ص ۲۷ و ۲۸



شادروان هدی بعد از این وقایع رسیده بود به اینکه باید دوباره به خوانش و آموزش مکتب و اصلاح درون روی آورد. شروع برنامه باب بگشا در حسینیه ارشاد نشانی از این رویکرد آن بزرگمرد بود.

رفت، اما فقدان گفت‌وگو در میان نحله‌های جمع، چون موریانه درون را کاوید و فرسوده کرد. در صداقت و دلسوزی عزیزان تردیدی نبود، اما میان خوبان هم وقتی هم‌زمانی نباشد، دلخوری، کدورت، بدفهمی جای تفاهم را می‌گیرد. دستگیری‌ها پیش آمد، از آن هم بگذریم که خود داستانی جدا دارد. مرحوم هدی مدتی پس از آزادی، مرا احضار کرد، گلایه‌ها و درد دل‌هایی از دوستان داشت و شرحی از نیازهای فکری و ضعف‌های ایدئولوژیک که باید کارشود و انسجام نیاز داریم و... می‌دانست با این گونه مسائل موافق و همراهم. اما در دنباله کار مطرح کرد که امیدی به آن تشکل قبلی ندارم و می‌خواهم جمعی از جوانان و دانشجویان راه اندازم و کاری نو آغاز کنم. از من انتظار همراهی و همکاری داشت. هر چند نه گفتن به او برایم سنگین بود، اما گفتم. دلیلش را پرسید. گفتم تو با آن دو دوست دیگر، سه تفنگدار یا موتور محرکی بودید که این کامیون را می‌کشیدید. اکنون با آن دو به افتراق رسیده‌ای، رها کردن آن دو که مسیری دشوار را با هم پیموده‌اید، رسم درستی نیست. ضمن آن که از کجا معلوم با افراد جدید هم به آن نقطه نرسی. باید با آنها سخن گفت و به تفاهم رسید، تشکل جدید راه چاره نیست. می‌گفت موضوع قابل گفت‌وگو نیست. پس از اصرار پذیرفت سراغ‌شان رفته و با آنها گفت‌وگو کند. اما چند روز بعد از گفتگو با رضا، برآشفته از نتیجه گفت‌وگو، سخت آزرده خاطر عنوان کرد امکان ادامه گفت‌وگو وجود ندارد، ما هیچ نقطه مشترکی نداریم.

واقعیت این بود که شادروان هدی بعد از این وقایع رسیده بود به اینکه باید دوباره به خوانش و آموزش مکتب و اصلاح درون روی آورد. شروع برنامه باب بگشا در حسینیه ارشاد نشانی از این رویکرد آن بزرگمرد بود. درحالی که دوستانی دیگر با بازخوانی آنچه اتفاق افتاده بود، به رویکردی متفاوت رسیده بودند. اما این تفاوت رویکرد و دریافت، اساس مشکل نبود که اختلاف می‌تواند موجب تکامل گردد. مهم این بود که ما توان یا



## برای آنان که بی سلاح برای صلح و بقای ایران ایستادند



بهروز فهیمی

به یاد هاله و هدی و سحابی بزرگوار می نویسم، برای آنکه بگویم خشونت فقط آن لحظه ای نیست که باتوم بالا می رود، یا در زندان دری بسته می شود، یا پیکری بی جان به خانواده ای بازگردانده می شود. خشونت از جایی شروع می شود که حق اعتراض را انکار می کنند، صدای مردم را دشمنی می نامند، و انسان هایی را که جز کلمه، صبر، ایمان

و ایستادگی چیزی در دست ندارند، با نیروی قهر پاسخ می دهند. هاله و هدی از چنین مردمانی بودند. نه اهل خشونت بودند، نه اهل نفرت. نه مردم را به انتقام دعوت می کردند، نه در پی قدرت بودند، نه برای نام و مقام پا به میدان گذاشته بودند. آن ها از تبار انسان هایی بودند که باور داشتند باید ایستاد، اما نباید شبیه ستمگر شد. باید اعتراض کرد، اما نباید دل را به خشونت سپرد. باید در برابر ظلم کوتاه نیامد، اما نباید جان و کرامت انسان را کوچک شمرد.

من هاله را از نزدیک شناختم. سال ۱۳۸۶، در جمع مادران صلح، با او آشنا شدم. آن روزها من تازه همسرم را از دست داده بودم و غم در چهره ام پیدا بود. در جمع ها بیشتر سکوت می کردم. آدم وقتی داغ دارد، نمی خواهد کسی به او ترحم کند، اما از سوی دیگر دلش می خواهد کسی بی آنکه او را خرد کند، حالش را بفهمد. هاله همین طور بود. آرام آمد، کنارم نشست، از زندگی ام پرسید، از فرزندانم، از دردهایم. نه مثل کسی که می خواهد مهربانی اش را نشان دهد؛ مثل کسی که درد دیگری را واقعاً می بیند.

بعدها فهمیدم این فقط رفتار او با من نبود. هاله با انسان ها چنین بود. در جلسه ها اگر بحث بالا می گرفت، اگر کسی تند می شد، اگر فضای جمع تلخ می شد، او با آرامش، بالبخند، با حرفی ساده یا حتی شوخی کوچکی فضا را آرام می کرد. همیشه دنبال این نبود که خودش را جلو بیندازد. روی زمین می نشست، میوه پوست می کند، برای مهمان ها آماده می کرد، وقت نماز می رفت و دوباره به جمع برمی گشت. در او یک دینداری آرام بود، نه برای نمایش، نه برای سلطه برد دیگری؛ دینداری ای که از آن مهربانی درمی آمد، نه خشونت.

■ ■ ■  
هاله و هدی از چنین مردمانی بودند. نه اهل خشونت بودند، نه اهل نفرت. نه مردم را به انتقام دعوت می کردند، نه در پی قدرت بودند، نه برای نام و مقام پا به میدان گذاشته بودند. آن ها از تبار انسان هایی بودند که باور داشتند باید ایستاد، اما نباید شبیه ستمگر شد.

هاله دختر آن خانواده بود؛ خانواده ای که نام سحابی را با مبارزه، ملی بودن، دینداری آزادی خواهانه و ایستادن در کنار مردم می شناسیم. اما هاله فقط دختر پدرش نبود. خودش راهی داشت. در میان مادران صلح، در کنار خانواده های آسیب دیده، در کنار زنان، در کنار کسانی که صدای شان شنیده نمی شد، حضور داشت. برای زنان فکر کرده بود، برای اینکه چگونه می شود از دل همین فرهنگ و ایمان، حق زن را از حکومت طلب کرد و در برابر ستمی ایستاد که گاهی به نام دین بر زن تحمیل می شود. او صلح طلب بود، اما صلح طلبی اش ترس نبود. صلح طلبی او یعنی اینکه زندگی انسان حرمت دارد، حتی وقتی حکومت این حرمت را نمی شناسد.

بعد از اعتراضات ۸۸، وقتی جوان های این سرزمین یکی یکی افتادند و مادران شان داغدار شدند، هاله آرام نداشت. می گفت این جوان ها چه گناهی کرده اند؟ تا کی می خواهند با کشتن و ترساندن حکومت کنند؟ او حق اعتراض را حق مردم می دانست. اما هیچ وقت ندیدم از خشونت متقابل حرف بزند. حتی با مأموران هم حرف می زد. می خواست آن ها را متوجه کند که انسان رو به روی شان دشمن نیست. همین جاست که آدم می فهمد خشونت پرهیزی یعنی چه. یعنی وقتی حتی کسی در برابر تو ایستاده، تو هنوز تلاش کنی همه را انسان خطاب قرار دهی.



برای اینکه داغدار تنها نماند. این یادها مرا به خاطره‌ی دیگری از هاله‌ی عزیز می‌برد؛ خاطره‌ای که هنوز هم برای امروز ما معنا دارد. ۲۲ تیر ۱۳۸۹ بود، اولین سالگرد سهراب بود. هاله آمد، مثل همیشه آرام و بی‌هیاهو، و شعری را برای سهراب خواند و بعد با دست خط خودش به من داد. شعر از رضا رضایی بود؛ از همان خانواده‌ای که چند فرزندش، احمد و رضا و مهدی، در مبارزه با دیکتاتوری شاه کشته شدند و سال‌ها بعد آذر، خواهرشان، به دست جمهوری اسلامی جان باخت. من هیچ‌گاه با مبارزه‌ی مسلحانه موافق نبودم و نیستم؛ هنوز هم باور دارم که راه نجات این سرزمین از دل خشونت نمی‌گذرد. اما باورم نافی اذعان به این حقیقت نیست که رژیم شاه یک دیکتاتوری بود که مسیرهای مبارزه‌ی مدنی را بسته بود و جوانانی چون رضایی‌ها برای آزادی و عدالت جان دادند، هرچند

■ ■ ■  
هاله برای زنان فکر کرده بود، برای عدالت فکر کرده بود، برای اینکه چگونه می‌شود از دل همین فرهنگ و ایمان، حق زن را از حکومت طلب کرد و در برابر ستمی ایستاد که گاهی به نام دین بر زن تحمیل می‌شود. او صلح طلب بود، اما صلح طلبی‌اش ترس نبود. صلح طلبی او یعنی اینکه زندگی انسان حرمت دارد، حتی وقتی حکومت این حرمت را نمی‌شناسد.

اما حکومت با چنین آدم‌هایی چه کرد؟

با زنی که گل در دست داشت، با زنی که تصویر پدرش را گرفته بود، با زنی که همان صبح برای مأموران صبحانه گذاشته بود، با زنی که خشونت را با مهربانی پاسخ می‌داد، با زنی که در اعتراضات جنبش سبز با دستنوشته‌ای که می‌گفت «شاه هم صدای مردم را دیر شنید» ایستاده در میدان توپخانه، همان کرد که حکومت‌های مستبد با انسان‌های مقاوم می‌کنند.

پیکر عزت‌الله سحابی هنوز بر دوش تشییع‌کنندگان بود که داغ هاله را بر دلمان نشان‌دند. آن روز یکی از تلخ‌ترین روزهای عمر من بود. من مثل بسیاری شاهد ازدحام مأموران بودم، شاهد آن همه لباس سیاه، آن همه سپر و کلاه خود و اسلحه، در جایی که مردم فقط آمده بودند عزیزی را بدرقه کنند. حکومت حتی از سوگواری مردم هم ترس داشت.

اما هاله را فقط با آن روز نباید به یاد آورد. آن روز، خشونت حکومتی نشان داد؛ اما زندگی هاله چیز دیگری را نشان داده بود: امکان مقاومتی بی‌خشونت، صبور، مادرانه، اما محکم.

او به ما یاد داد که مهربانی، اگر با عدالت همراه باشد، ضعف نیست. صلح، اگر با ایستادگی همراه باشد، سازش نیست. و مادر بودن، اگر با وجدان بیدار همراه باشد، فقط سوگواری نیست؛ خودش شکلی از مقاومت است.

من هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم بعد از کشته شدن سهراب، چه کسانی به خانه‌مان آمدند. عزت‌الله سحابی و دوستان‌شان هم به دیدار ما آمدند. همین‌جا از فرصت استفاده می‌کنم و یادی کنم از این مرد خستگی‌ناپذیر تاریخ مبارزات ملی مردم ایران. با وجود اینکه رژیم شاه سال‌ها او را زندانی کرد و آزار داد؛ جمهوری اسلامی نیز سال‌ها بعد، با همان زبان زور و زندان، او را زیر فشار گذاشت، این رنج‌ها تلخ‌تر از آن نبود که وقتی برای رساندن صدای آزادی خواهی مردم ایران به کنفرانس برلین رفت، از سوی کسانی که خود را اپوزیسیون می‌نامیدند نیز بی‌حرمتی و توهین دید. او حقیقتاً عزت ملی بود.

عرض کردم که گروه‌های بسیاری برای خاطر سهراب به دیدن من می‌آمدند. هاله عزیز هم به اتفاق «مادران صلح»، «مادران خاوران» و بسیاری دیگر از مردم هر روز در کنارمان بودند.

شب شام غریبان سهراب بود که هاله در میان آن همه داغ و ماتم، برای سهراب فال حافظ گرفت و این شعر آمد:

یارب این نوگل خندان که سپردی به منش

می‌سپارم به تو از چشم حسود چمنش

مادر داغدار خوب می‌فهمد که یک جمله، یک نگاه، یک دست روی شانه، گاهی چگونه آدم را از فرو ریختن نگه می‌دارد. هاله از آن آدم‌هایی بود که کنار داغدار می‌ایستاد، نه برای عکس و نام، نه برای سخنرانی،



■ شهید سهراب اعرابی

که روش‌شان انتخاب من نبوده و نیست.

هاله با خواندن آن شعر، انگار می‌خواست داغ مادران این سرزمین را به هم پیوند بزند؛ از مادر رضایی‌ها تا مادران امروز. آنجا که رضا به مادرش می‌گوید:

مادر، بدان امید که گردم دوباره باز بر راه کوچه، دیده‌ی گریان خود مدوز خورشید زندگانی پرالتهاب من خواهد کند غروب، بهنگام نیمروز دیدم چگونه مردم محروم و بی‌امید چشمان بی‌فروغ به آینده بسته‌اند دزد از میان خانه به تاراج می‌برد یاران به گوشه‌یی به تماشا نشستند ای هموطن طریق تو تاریک بود و من با خون خود چراغ رهت بر فروختم دیدی که راه و می‌روی اکنون و با شتاب من نیز مفتخر که در این راه سوختم

باری تاریخ این کشور، با همه تفاوت راه‌ها و مشی‌ها، پر است از جوانان آزادی‌خواه و عدالت‌جویی که خواستند چراغی در تاریکی باشند برای مردم‌شان. هاله آن شعر را برای سهراب خواند و برای من مصداقی از پیوند دردها و امیدهای چند نسل بود. و این راه هنوز ادامه دارد.

و اما هدی صابر عزیز.

هدی را من از نزدیک به اندازه هاله ندیده‌ام، اما آنچه از او شنیده و خوانده‌ام، برایم روشن می‌کند که او هم از همان تبار بود: مؤمن به مردم، مؤمن به عدالت، مؤمن به آگاهی. اما ایمانش در حرف نمی‌ماند. سال‌ها نوشت، درس داد، با جوانان حرف زد، تاریخ گفت، اما در نهایت فهمید که فقط گفتن کافی نیست. رفت میان مردم. رفت سراغ جامعه. رفت

به جاهایی که معمولاً سیاستمداران و روشنفکران فقط نام‌شان را در سخنرانی‌ها می‌آورند. سیستان و بلوچستان برای او فقط یک اسم روی نقشه نبود. آنجا میدان کار بود، میدان دیدن مردم، میدان ساختن پیوند، آموزش، تشکل و امید.

هدی صابر از آن روشنفکرانی نبود که از بالا به مردم نگاه کند. او می‌خواست جامعه را بفهمد؛ آن نیروهای آرام و بی‌سروصدایی را که زیر پوست این کشور زندگی را نگه داشته‌اند. آدم‌های معمولی، معلمان، زنان، جوانان، حاشیه‌نشین‌ها، کسانی که نام‌شان در سیاست نمی‌آید اما بار زندگی روی دوش‌شان است. او فهمیده بود که مبارزه فقط در حزب و بیانیه و زندان نیست؛ در ساختن جامعه هم هست، در آموزش دادن، در توانمند کردن، در اینکه مردم خودشان بتوانند روی پای خود بایستند.

این برای من مهم است. چون من مادر هستم. مادر خوب می‌فهمد که زندگی فقط شعار نیست. بچه باید نان داشته باشد، مدرسه داشته باشد، امنیت داشته باشد، امید داشته باشد. هدی هم به همین چیزها فکر می‌کرد. به اینکه جامعه اگر سازمان نداشته باشد، اگر آگاهی نداشته باشد، اگر مردمش تنها بمانند، در برابر قدرت و خشونت بی‌پناه می‌شوند. او سیاست را از مردم جدا نمی‌دید. برای همین هم اعتراض فقط گفتن نبود؛ تن خودش را هم پای اعتراض گذاشت.

وقتی هاله را آن‌گونه از ما گرفتند، هدی نتوانست بی‌تفاوت بماند. در زندان بود، اما زندان نتوانسته بود وجدانش را زندانی کند. اعتراض کرد. اعتصاب غذا کرد. یعنی با تن خودش گفت این خشونت را

■ ■ ■  
گروه‌های  
بسیاری برای  
خاطر سهراب  
به دیدن من  
می‌آمدند. هاله  
عزیز هم به  
اتفاق «مادران  
صلح»، «مادران  
خاوران» و  
بسیاری دیگر از  
مردم هر روز در  
کنارمان بودند.  
شب‌شام  
غریبان سهراب  
بود که هاله در  
میان آن همه  
داغ و ماتم، برای  
سهراب فال  
حافظ‌گرفت و  
این شعر آمد:  
یارب این نوگل  
خندان که  
سپردی به منش  
می‌سپارم به تو  
از چشم حسود  
چمنش



برود. هاله و هدی هر دو قربانی خشونت افسارگسیخته شدند، اما هیچ کدام به خشونت تن ندادند. همین است که یادشان را زنده نگه می‌دارد.

یادمان باشد که هاله سحابی و هدی صابر اهل زندگی بودند، نه مرگ. اهل صلح بودند، نه سکوت. اهل مقاومت بودند، نه خشونت.

و آن حکومتی که با آن‌ها چنین کرد، بیشتر از موفقیت در گرفتن جان‌شان، پرده از چهره خود برداشت.

یاد آن‌ها با ما ست.

نه فقط در سالگردها، نه فقط در مراسم‌ها، نه فقط در نوشته‌ها،

بلکه در هر جا که مادری در برابر ظلم می‌ایستد و نمی‌گذارد داغش را به نفرت تبدیل کنند؛

در هر جا که جوانی برای آگاهی مردم تلاش می‌کند؛

در هر جا که کسی با دست خالی در برابر زور می‌گوید «نه».

■ ■ ■  
 وطن‌دوستی  
 بدون نفرت،  
 دین‌داری بدون  
 تحجر، مبارزه  
 بدون انتقام، و  
 عدالت‌خواهی  
 بدون  
 قدرت‌طلبی،  
 همین‌هاست  
 که اگر دقیق به  
 تاریخ خودمان  
 بنگریم، نام  
 مبارزان راه  
 آزادی و عدالت  
 را ماندگار  
 کرده است؛ از  
 ستارخان‌ها تا  
 میرزا کوچک‌ها،  
 از مصدق‌ها تا  
 جزنی‌ها، و از  
 طالقانی‌ها تا  
 سحابی‌ها و  
 صابر‌ها.

نمی‌پذیرم. حکومتی که حتی اعتراض بی‌دفاع یک زندانی را تاب نیاورد، با او هم همان کرد که با دیگران کرده بود. هدی نیز رفت، اما رفتنش فقط مرگ یک انسان نبود؛ سندی بود از اینکه این حکومت از صدای آرام مردم هم می‌ترسد، از وجدان بیدار مردم هم می‌ترسد، از آدمی که نه سلاح دارد و نه قدرت، اما حاضر نیست دروغ را بپذیرد.

این دو عزیز، هاله و هدی، هر دو خشونت‌پرهیز بودند. اما خشونت‌پرهیزی آن‌ها سکوت نبود. این را باید بلند گفت. چون گاهی حکومت‌ها و حتی بعضی آدم‌ها می‌خواهند صلح را به معنای ساکت بودن و سازشکاری (در معنای منفی کلمه) جا بزنند. می‌خواهند بگویند اگر اهل خشونت نیستی، پس اعتراض هم نکن. اگر صلح‌طلبی، پس در برابر ظلم آرام بنشین. اما هاله و هدی نشان دادند که صلح‌طلبی یعنی درست برعکس: یعنی اجازه ندهی خشونت در هیچ کجای جهان عادی‌سازی شود. یعنی در برابر هر خشونتی در هر گوشه‌ی جهان بایستی، و نگذاری خشونت درون خودت خانه کند. صلح‌طلبی فقط نباید برای وطنت در مواجهه با حکومت باشد. برای صلح‌طلب، جهان حکم‌خانه‌اش را دارد. صلح وقتی صلح است که برای فلسطینی‌ها هم باشد، وقتی صلح است که برای افغانستانی‌ها هم باشد، وقتی صلح است که برای کوبا و اوکراین و روسیه هم باشد.

یک نیروی ملی‌گرا، مذهبی، چپ، و هر شکلی از آزادی‌خواه و عدالت‌طلب، وقتی اصیل باشد، نباید برایش اعتقادات دیگران باعث نادیده گرفتن انسانیت افراد باشد. این انسانیت است که مهم است.

وطن‌دوستی بدون نفرت، دین‌داری بدون تحجر، مبارزه بدون انتقام، و عدالت‌خواهی بدون قدرت‌طلبی، همین‌هاست که اگر دقیق به تاریخ خودمان بنگریم، نام مبارزان راه آزادی و عدالت را ماندگار کرده است؛ از ستارخان‌ها تا میرزا کوچک‌ها، از مصدق‌ها تا جزنی‌ها، و از طالقانی‌ها تا سحابی‌ها و صابر‌ها.

در روزگاری که خشونت می‌خواهد همه چیز را آلوده کند، همین مبارزان هستند که چراغ راه‌اند. حکومت‌ها خیال می‌کنند با کشتن، با زندان کردن، با ترساندن، با شش‌بانه دفن کردن، با پرونده ساختن، با تحقیر خانواده‌ها، با منع سوگواری، می‌توانند حافظه مردم را خاموش کنند، اما نمی‌دانند مادران این سرزمین حافظه‌ی تاریخی زنده‌ی این مملکت‌اند. ما فراموش نمی‌کنیم. نه برای اینکه در نفرت بمانیم؛ برای اینکه حقیقت را زنده نگه داریم.

من سهرابم را از دست دادم. مادران بسیاری فرزندان‌شان را از دست دادند. این سرزمین پر از داغ جوان است. اما در کنار هر داغ، اگر چشم باز کنیم، کسانی را هم می‌بینیم که نگذاشتند انسانیت از میان



# عزت‌الله سحابی و خشونت پرهیزی: منش اخلاقی، رویکرد فکری و راهبرد سیاسی

جامعه ما از نیمه دوم سال ۱۴۰۴، در سطحی بی‌سابقه، هم در عرصه داخلی (در رویدادهای منجر به کشتار دی ماه ۱۴۰۴) و هم در عرصه خارجی (در تجاوز آمریکا و اسرائیل به کشورمان ایران) شاهد خشونتی کم‌سابقه بوده است. در دو سوی این رخدادها، جان‌های بسیاری از دست رفت، خون‌های بسیاری بر زمین جاری شد و اندوه‌های بزرگی بر سینه‌ها نشست؛ اندوه و خاطره‌ای که نه در آن سو و نه در این سو، از حافظه و وجدان جامعه پاک نخواهد شد.

سطحی از خشونت عریان در جامعه ایران به کار گرفته شد که بی‌تردید تا سال‌ها درباره آن سخن گفته خواهد شد و از آن به عنوان نمونه‌هایی هشداردهنده در حافظه تاریخی و وجدان آگاه جامعه ما یاد خواهد شد.

همین ضرورت، ما را بر آن می‌دارد که به مناسبت پانزدهمین سالگرد درگذشت چهره‌های نمادین جریان ملی-مذهبی؛ زنده‌یادان مهندس عزت‌الله سحابی، هاله سحابی و هدی صابر-که خشونت پرهیزی از برجسته‌ترین مؤلفه‌های فکری، هویتی و شیوه زیست سیاسی و اجتماعی آنان بود- بار دیگر به بازخوانی مقوله خشونت و عدم خشونت، به‌مثابه ضرورتی برای امروز ایران، بپردازیم.

جریانی که رهبران آن، در بیش از یک قرن گذشته، از دکتر محمد مصدق تا مهندس

در چند ماه گذشته، رویدادهایی در ایران رقم خورده که عملاً بازخوانی بسیاری از مفاهیم، مقولات و تجربه‌ها را به ضرورتی بنیادین-اجتماعی، سیاسی و حتی روانی-در شرایط کنونی تبدیل کرده است. هر جامعه‌ای هنگامی که وارد دوره‌ای از بحران، اعتراض، تغییرات شدید یا شکاف‌های عمیق می‌شود، ناگزیر است زبان و مفاهیمی را که با آن خود و جهان پیرامونش را توضیح می‌دهد، دوباره مورد بازبینی قرار دهد. این ضرورت را می‌توان در چند محور بیان کرد:



فاطمه‌کوارابی

- تغییر واقعیت، فرسودگی مفاهیم قدیمی را آشکار می‌کند؛
- بحران‌ها، لایه‌های پنهان جامعه را نمایان می‌سازند؛
- زبان رسمی و زبان جامعه از یکدیگر فاصله گرفته‌اند؛
- هر تحول اجتماعی نیازمند بازتعریف مشروعیت است؛
- نسل جدید با تجربه و افقی متفاوت وارد میدان شده است؛
- و سرانجام، بازخوانی و بازاندیشی در مفاهیم بنیادین، مقدمه هر تغییر واقعی است.



پنج دهه حضور مستمر و بی‌وقفه خشونت در ساختارها و لایه‌های مختلف جامعه ایران موجب شده است که ایرانیان در این دوران، به شکلی مداوم، گونه‌های مختلف خشونت را تجربه کنند و در نتیجه مشاهده و زیست عینی تجربه‌های متعدد خشونت جمعی، آسیب‌ها و هزینه‌های سنگینی را متحمل شوند. تا آنجا که توجه به خشونت، ماهیت پیچیده و اشکال متنوع آن، دگرگونی آن از شکلی به شکل دیگر، چهره‌های تازه‌اش، و نیز تداوم و گسترش روزافزون آن، و همچنین نسبت آن با توسعه، دموکراسی، فرهنگ، دین و... به یکی از مهم‌ترین مسائل جامعه ایران تبدیل شده است.

مهم‌ترین پرسش‌هایی که از دی ماه ۱۴۰۴ در فضای سیاسی و اجتماعی ایران مطرح شده‌اند، در چند محور قابل دسته‌بندی‌اند: پرسش‌هایی درباره مشروعیت، آینده، نسل جدید، آزادی، اقتصاد، کرامت، رسانه، حقیقت، ملت، دولت، عدالت، هویت ایرانی، مشارکت سیاسی، اصلاح، انقلاب یا گذار، خشونت، تمامیت ارضی، منافع ملی و...

یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین این پرسش‌ها، نسبت میان «قدرت و خشونت» و نیز «خشونت و جنبش‌های اجتماعی» است.

پنج دهه حضور مستمر و بی‌وقفه خشونت در ساختارها و لایه‌های مختلف جامعه ایران موجب شده است که ایرانیان در این دوران، به شکلی مداوم، گونه‌های مختلف خشونت را تجربه کنند و در نتیجه مشاهده و زیست عینی تجربه‌های متعدد خشونت جمعی، آسیب‌ها و هزینه‌های سنگینی را متحمل شوند. تا آنجا که توجه به خشونت، ماهیت پیچیده و اشکال متنوع آن، دگرگونی آن از شکلی به شکل دیگر، چهره‌های تازه‌اش، و نیز تداوم و گسترش روزافزون آن، و همچنین نسبت آن با توسعه، دموکراسی، فرهنگ، دین و... به یکی از مهم‌ترین مسائل جامعه ایران تبدیل شده است.



الف - بعد اخلاقی: عشق به دشمن (بدون به معنای دوستی، بلکه به معنای عدم کینه‌توزی).

ب - بعد اجتماعی: ایجاد بحران قابل کنترل برای مجبور کردن جامعه به گفت‌وگو.

کینگ نشان داد که چگونه عدم خشونت می‌تواند حتی در شرایطی که دولت از پلیس و زندان برای سرکوب استفاده می‌کند، کارآمد باشد.

۳- جین شارپ با مفهوم کلیدی «استراتژی‌های مبارزه بدون خشونت» و «حاکمیت ملت‌ها».

برخلاف گاندی و کینگ که نگاه اخلاقی داشتند، شارپ به شدت کارگرا و استراتژیک است. او در کتاب «از دیکتاتوری به دموکراسی» توضیح می‌دهد که قدرت دیکتاتورها از «اطاعت مردم» می‌آید، نه از تفنگ‌شان. اگر مردم اطاعت را قطع کنند (بایکوت، اعتصاب، نافرمانی)، دیکتاتور سقوط می‌کند. شارپ، ۱۹۸۱، روش مبارزه بدون خشونت را لیست کرده است. این بخش برای تحلیل‌های مدرن و سیاسی بسیار حیاتی است.

۴- هانا آرنه با مفهوم کلیدی «خشونت نه سرچشمه قدرت، بلکه نشانه فرسایش و ناتوانی قدرت»

آرنه معتقد است هر جا قدرت بر خاسته از رضایت و کنش جمعی تضعیف شود، خشونت برای جبران آن به میدان می‌آید. و عدم خشونت زمانی معنا و قدرت پیدا می‌کند که انسان‌ها با کنش جمعی، گفت‌وگو و حضور مشترک در عرصه عمومی، بدون توسل به زور، قدرت سیاسی و امکان تغییر را پدید آورند.

جریانی که رهبران آن، در بیش از یک قرن گذشته، از دکتر محمد مصدق تا مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله سید محمود طالقانی، دکتر علی شریعتی، مهندس عزت‌الله سبحانی و دیگر چهره‌های این سنت فکری و سیاسی، از پیشگامان مبارزه خشونت‌پرهیز در ایران بوده و هستند؛ جریانی که نه در گذشته و نه امروز، به بروز و کاربرد خشونت در روند تحولات اجتماعی باور نداشته و ندارد، زیرا آن را دور باطلی می‌داند که در نهایت، جز بازتولید خشونت در جامعه، دستاوردی به همراه نمی‌آورد.

مهدی بازرگان، آیت‌الله سید محمود طالقانی، دکتر علی شریعتی، مهندس عزت‌الله سبحانی و دیگر چهره‌های این سنت فکری و سیاسی، از پیشگامان مبارزه خشونت‌پرهیز در ایران بوده و هستند؛ جریانی که نه در گذشته و نه امروز، به بروز و کاربرد خشونت در روند تحولات اجتماعی باور نداشته و ندارد، زیرا آن را دور باطلی می‌داند که در نهایت، جز بازتولید خشونت در جامعه، دستاوردی به همراه نمی‌آورد.

از همین منظر، بازخوانی خشونت و عدم خشونت (خشونت‌پرهیزی) در ایران امروز، نه صرفاً یک بحث نظری، بلکه ضرورتی تاریخی و اجتماعی است.

### نظریه‌ها و چهره‌های برجسته‌ی جنبش عدم خشونت

در حوزه خشونت و عدم خشونت در جنبش‌های اجتماعی، چهار چهره وجود دارند که تقریباً تمام ادبیات این حوزه بر اساس نظریه‌ها و کنش‌های آن‌ها شکل گرفته است.

۱- مهاتما گاندی با مفهوم کلیدی «ساتیاگره» یا «پافشاری بر حقیقت». گاندی عدم خشونت را صرفاً یک تاکتیک سیاسی نمی‌دانست، بلکه آن را یک اخلاق وجودی می‌دانست. او معتقد بود مبارزه بدون خشونت باید آماده باشد که خودش قربانی شود تا وجدان حاکم را بیدار کند، نه اینکه فقط دشمن را شکست دهد. تأکید گاندی بر اینکه عدم خشونت مخصوص «شیرها» است، نه ترسوها (نیاز به شجاعت بالا).

۲- مارتین لوتر کینگ با مفهوم کلیدی «مقاومت مدنی» و «محبت عملی» کینگ، فلسفه گاندی را با زمینه‌های جامعه آمریکا ترکیب کرد. او دو جنبه را از هم تفکیک کرد:



است. این دیدگاه، راه را برای تحلیل‌های استراتژیک مدرن مثل جین شارپ هموار کرد.

### ■ مبانی عدم خشونت در جنبش‌های اجتماعی

عدم خشونت در جنبش‌های اجتماعی بر دو پایه استوار است که تکیه بر هر یک نتایج متفاوتی را رقم می‌زند:

#### ۱- مبانی اخلاقی

عدم خشونت به این دلیل انتخاب می‌شود که خشونت ذاتاً غلط است، زیرا کرامت انسانی را نقض می‌کند و چرخه کینه را (پیش می‌برد). هدف نهایی در این رویکرد تبدیل دشمن به دوست است. هدف فقط تغییر سیاست نیست، بلکه تغییر «روح جامعه» است. در این دیدگاه، حتی اگر خشونت موفق باشد، به دلیل ماهیت غیرانسانی‌اش رد می‌شود. موفقیت جنبش زمانی است که حاکم نیز به اشتباه خودپی‌برد.

#### ۲- مبانی استراتژیک یا سیاسی

در این دیدگاه عدم خشونت یک «راهبرد» کارآمدتر از خشونت است. این دیدگاه (که توسط جین شارپ و اریکا چنوت توسعه یافته) معتقد است عدم خشونت ابزار برای شکستن منویات قدرت حاکم است، بدون اینکه لزوماً نیت اخلاقی داشته باشد. اما چرا مبارزه خشونت‌پرهیز کارآمدتر است؟

چون هزینه مشارکت را پایین‌تر آورده و مردم راحت‌تر حاضرند در تظاهرات شرکت کنند تا اینکه اسلحه بردست بچنگند.

نگرانی کمتری در جامعه ایجاد میکند بدین مفهوم که خشونت معمولاً باعث می‌شود اقشار قشر خاکستری جامعه، جنبش را از ترس هرج و مرج رد کنند. عدم خشونت

■ ■ ■  
مهاتما گاندی با مفهوم کلیدی «ساتیاگره» یا «پافشاری بر حقیقت».  
گاندی عدم خشونت را صرفاً یک تاکتیک سیاسی نمی‌دانست، بلکه آن را یک اخلاق وجودی می‌دانست. او معتقد بود مبارز بدون خشونت باید آماده باشد که خودش قربانی شود تا وجدان حاکم را بیدار کند، نه اینکه فقط دشمن را شکست دهد

آرنت با مفهوم کلیدی «فراتر از اخلاق» تمایز بنیادینی قائل می‌شود که پایه‌های نظری مبارزه بدون خشونت را از یک «اخلاق صرف» به یک «تحلیل سیاسی» تغییر می‌دهد. در واقع دیکتاتور زمانی که از خشونت استفاده می‌کند دیگر قدرت اخلاقی یا مشروعیت خود را از دست داده است. بنابراین، جنبش‌های بدون خشونت با بازگرداندن قدرت واقعی (اتحاد مردم) به جامعه، حاکمیت را که بر پایه خشونت تنها مانده است، خلع می‌کنند.

گاندی و کینگ بر «تبدیل روحی» و «عشق» تأکید داشتند. آرنت اما اخلاق را از سیاست جدا می‌کند. او نمی‌گوید عدم خشونت «خوبتر» است، بلکه می‌گوید خشونت ذاتاً ناکارآمد است. آرنت می‌گوید خشونت می‌تواند با کلام پایان دهد، اما خودش نمی‌تواند سخن بگوید. وقتی شما با زور کسی را مجبور به اطاعت می‌کنید، دیالوگ سیاسی قطع می‌شود. بنابراین، جنبش‌های بدون خشونت، فضایی برای بازگشت گفت‌وگو و سیاست ایجاد می‌کنند.

آرنت به گونه‌ای پل ارتباطی بین نگاه اخلاقی کینگ و نگاه استراتژیک جین شارپ است. او نشان داد که چرا جنبش‌های مدنی (که مبتنی بر «قدرت جمعی» هستند) پایدارترند. در حالی که گاندی و کینگ عدم خشونت را یک فضیلت اخلاقی می‌دانستند، هانا آرنت با تفکیک مفهوم «قدرت» از «خشونت»، پایه‌های فلسفی مبارزات مدنی را متحول کرد و نشان داد که جنبش‌های بدون خشونت در واقع بازپس‌گیری «قدرت واقعی مردم» هستند، در حالی که خشونت تنها نشان‌دهنده ضعف مشروعیت حاکم



■ مهاتما گاندی



## ■ مبانی فکری و اندیشگی خشونت پرهیزی سحابی

۱- خشونت پرهیزی برای نحله نواندیشی دینی و ملی و مذهبی فقط یک انتخاب سیاسی یا تاکتیکی نبود؛ ریشه در نوعی فهم دینی و اخلاقی از انسان، جامعه و قدرت داشت.

مبانی دینی عزت الله سحابی او را به این نتیجه رسانده بود که انسان دارای کرامت و حق انتخاب است، دین باید در خدمت آزادی و عدالت باشد، و هر نوع اعمال خشونتی که به تحقیر انسان و بازتولید سلطه بینجامد، با روح توحید و مسئولیت اخلاقی ناسازگار است. این را می شود در چند محور دید:

- توحید؛ نفی سلطه و نفی بت سازی از قدرت

توحید در اندیشه سحابی، هم نفی استبداد بود و هم نفی خشونتی که انسان را ابزار قدرت می کند.

- کرامت انسان؛ انسان هدف است، نه وسیله

در نگاه دینی سحابی، انسان شأن و کرامت ذاتی دارد. برای همین، خشونت سیاسی فقط یک مسئله عملی نبود؛ یک مسئله اخلاقی و دینی هم بود، چون ممکن است انسان را از «صاحب حق» به «ابزار حذف» تبدیل کند.

در این نگاه، هدف مقدس نمی تواند هر وسیله ای را مشروع کند.

- دین به مثابه مسئولیت اجتماعی و عدالت

سحابی دین را بیشتر از آنکه مجموعه ای از احکام فردی بداند، نوعی مسئولیت اجتماعی می فهمید.

در این فهم عدالت ارزش بنیادین است؛

■ ■ ■  
آرنت به گونه ای پل ارتباطی بین نگاه اخلاقی کینگ و نگاه استراتژیک جین شارپ است. او نشان داد که چرا جنبش های مدنی (که مبتنی بر «قدرت جمعی» هستند) پایدارترند. در حالی که گاندی و کینگ عدم خشونت را یک فضیلت اخلاقی می دانستند، هانا آرنت با تفکیک مفهومی «قدرت» از «خشونت»، پایه های فلسفی مبارزات مدنی را متحول کرد



■ هانا آرنت

طیف وسیع تری از جامعه را در بر می گیرد.

و به سلب مشروعیت از دولت منجر می شود. وقتی نیروهای حکومتی به مردم مسالمت جو شلیک می کند، مشروعیت اخلاقی دولت فروپاشیده و حتی نیروهای امنیتی ممکن است علیه حاکمیت خودشان دست به عصیان بزنند. در این دیدگاه، هدف «پیروزی سیاسی» است، نه لزوماً «مصلحت اخلاقی».

## ■ عزت اله سحابی و «عدم خشونت»

اندیشه عزت الله سحابی درباره «عدم خشونت» بر پایه سه محور اصلی شکل گرفته بود:

۱. تحول بنیادین فرهنگی و اجتماعی و مدنی،

۲. پرهیز از انتقام و جنگ داخلی،

۳. حفظ سرمایه اجتماعی و اخلاقی جامعه.

او معتقد بود خشونت - اگر بانی عدالت آغاز شود - در نهایت به بازتولید استبداد منجر می شود. تجربه زندان در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی، و همچنین مشاهده انقلاب ۵۷ و درگیری های دهه ۶۰، نگاه او را به سمت مبارزه مدنی و خشونت پرهیز سوق داد.

تقدیس قدرت بینجامد، با روح دینداری و مبارزه اخلاقی ناسازگار تلقی می‌شد.

## ۲- عدم خشونت به عنوان «استراتژی سیاسی»

سحابی فقط از منظر اخلاقی با خشونت مخالف نبود؛ او آن را از نظر سیاسی هم زیان‌بار می‌دانست. در جریان اعتراضات پس از انتخابات ۱۳۸۸، بارها تأکید کرد که حکومت می‌خواهد اعتراضات به خشونت کشیده شود تا سرکوب را توجیه کند. او گفت:

«حاکمیت می‌خواهد مبارزه را به خشونت بکشد؛ مردم باید خویشتندار باشند.»

این موضع در مصاحبه‌ها و بیانیه‌های او در دوران جنبش سبز بارها تکرار شد. در عاشورا ۱۳۸۸ که فضای خیابان‌ها بسیار متشنج شده بود، برخی گروه‌ها به مقابله فیزیکی با نیروهای امنیتی گرایش پیدا کردند؛ اما سحابی هشدار داد که ورود به چرخه خشونت، جنبش را فرسوده و مشروعیت اخلاقی آن را تضعیف می‌کند.

۳- تأثیر تجربه انقلاب ۵۷ و دهه ۶۰ سحابی از نیروهای فعال انقلاب ۵۷ بود و مدتی در ساختار رسمی جمهوری اسلامی حضور داشت؛ اما پس از مشاهده خشونت‌های سیاسی دهه ۶۰، به این نتیجه رسید که حذف فیزیکی مخالفان کشور را وارد چرخه دائمی بحران می‌کند. او در مجلس اول، حتی زمانی که فضای سیاسی شدیداً قطبی بود، تلاش می‌کرد از حذف کامل رقبای سیاسی جلوگیری کند. نمونه‌اش سخنرانی او در جریان بررسی عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر بود که در فضایی بسیار احساسی و تند انجام شد.

■ ■ ■  
سحابی در گفت‌وگو و هم‌فکری با چهره‌هایی مانند مهندس مهدی بازرگان. ایت‌الله طالقانی نیز در امتداد این سنت، دین را با آزادی، مسئولیت و اخلاق پیوند می‌داد. در این سنت ایمان با اختیار معنا دارد؛ اجبار و تحمیل ارزش دینی ندارد؛ و قدرت سیاسی باید محدود و پاسخگو بماند.

آزادی لازمه کرامت انسان است؛ و جامعه باید با مشارکت و آگاهی ساخته شود.

خشونت از این منظر مسئله‌دار می‌شود، چون اعتماد اجتماعی را فرسوده می‌کند؛ مشارکت را تضعیف می‌کند؛ و اخلاق عمومی را تخریب می‌کند.

-قرانت اخلاقی از مبارزه؛ مرز میان مقاومت و انتقام  
سحابی مبارزه را نفی نمی‌کرد؛ اما میان «مقاومت» و «انتقام» تفاوت می‌گذاشت.

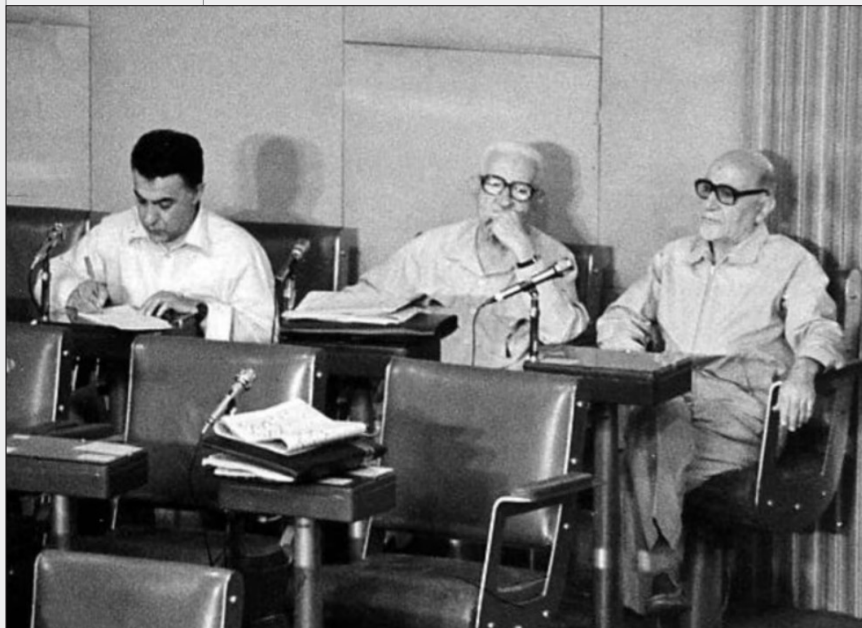
در نگاه او می‌توان در برابر ظلم ایستاد؛ می‌توان هزینه داد؛ می‌توان مقاومت کرد؛ اما نباید در این مسیر به بازتولید همان منطق خشونت‌آمیزی رسید که قرار است با آن مقابله شود. اینجا رگه‌ای روشن از اخلاق دینی دیده می‌شود. مبارزه اگر اخلاق خود را از دست بدهد، به‌سادگی می‌تواند به بازتولید سلطه تبدیل شود.

- تأثیر سنت دینی نواندیشان مذهبی

سحابی در گفت‌وگو و هم‌فکری با چهره‌هایی مانند مهندس مهدی بازرگان. ایت‌الله طالقانی نیز در امتداد این سنت، دین را با آزادی، مسئولیت و اخلاق پیوند می‌داد.

در این سنت ایمان با اختیار معنا دارد؛ اجبار و تحمیل ارزش دینی ندارد؛ و قدرت سیاسی باید محدود و پاسخگو بماند. از همین‌جا، خشونت‌پرهیزی او صرفاً ترجیح شخصی نبود؛ بلکه امتداد منطقی یک جهان‌بینی دینی بود. در نتیجه در مبانی دینی عزت‌الله سحابی، توحید به معنای نفی سلطه، کرامت انسان به معنای حرمت

غیرقابل سلب انسان، و دین به معنای مسئولیت اخلاقی و عدالت اجتماعی بود؛ از همین رو خشونت، به‌ویژه آنجا که به حذف انسان و





آرنت درباره فروپاشی اتحاد اجتماعی دارد.

درباره سحابی‌ها و عدم خشونت بی‌شمار می‌توان یاد کرد اما به صورت فشرده شاید بتوان اندیشه سحابی درباره عدم خشونت را چنین خلاصه کرد:

● خشونت، حتی علیه استبداد، می‌تواند استبداد تازه‌ای تولید کند؛

● تغییرات پایدار از مسیر جامعه مدنی، گفت‌وگو و مشارکت عمومی می‌گذرد؛

● تحول اجتماعی اگرچه کندتر است، اما هزینه انسانی و اجتماعی کمتری دارد؛

● اخلاق سیاسی باید بر خویشتنداری، مدارا و کرامت انسان استوار باشد.

بدین ترتیب خشونت‌پرہیزی را می‌توان هم رویکردی فکری و اخلاقی در فهم قدرت و جامعه دانست، هم راهبردی سیاسی برای پیشبرد تغییر؛ با این تفاوت که در سنت ملی-مذهبی، بیش از آنکه یک تاکتیک مقطعی باشد، به مثابه رویکرد و منش سیاسی در مواجهه با قدرت و جامعه فهم و تجربه شده است. ■

■ ■ ■  
سحابی معتقد بود خشونت - اگر بانیست عدالت آغاز شود - در نهایت به بازتولید استبداد منجر می‌شود. تجربه زندان در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی، و همچنین مشاهده انقلاب ۵۷ و درگیری‌های دهه ۶۰، نگاه او را به سمت مبارزه مدنی و خشونت‌پرہیز سوق داد

سحابی سال‌ها زندان در هر دو حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی را تجربه کرده بود و با وجود اتفاقات ناگوار برای خود، خانواده و نزدیکانشان هم دکتریدالله سحابی و هم مهندس عزت‌الله سحابی همچنان بر روش‌های مدنی و پرہیز از انتقام تأکید داشتند؛ موضوعی که برای بسیاری از پژوهشگران نشان‌دهنده عمق باور او به عدم خشونت و پابندی عمیق آنان به روش‌های مدنی است.

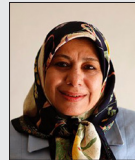
#### ■ جمع‌بندی

در بستر جامعه ایران، بحث عدم خشونت تنها یک کپی‌برداری از نظریه‌های غربی نیست، بلکه با خصلت‌های ملی و بومی آمیخته است. عزت‌الله سحابی، سیاستمدار و متفکر ملی-مذهبی، تحولات فکری خود را از مبارزات قهرآمیز جوانی به سمت «تحولات عمیق فرهنگی و اجتماعی» سوق داد.

سحابی معتقد بود که خشونت در جنبش‌های اجتماعی، «قهرمان» می‌سازد اما «نهاد» نمی‌سازد. او با تأکید بر جمله‌ی معروف «من ابتدا ایرانیم، بعد مسلمانم...»، استدلال می‌کرد که اگر مبارزه به سمت تخریب و خونریزی برود، «کیان کشور» و زیرساخت‌های ملی آسیب می‌بیند. از نظر سحابی، توسعه اقتصادی و فرهنگی پیش‌شرط دموکراسی است و نمی‌توان با ابزار ضدانسانی (خشونت) به هدفی انسانی (آزادی) رسید. این رویکرد، عدم خشونت را از یک «انتخاب تاکتیکی» به یک «ضرورت ملی» تبدیل می‌کند.

سحابی با نقد «کیش شخصیت» و «تندروی‌ها»، بر اهمیت جامعه مدنی و نهادسازی تأکید داشت، نکته‌ای که شباهت زیادی به هشدارهای هانا

## در لابلای دلنوشته‌های هاله



فیروزه صابر

کلمات گاه قواره‌های زیننده‌ای هستند که بار معنایی خود را به همه زوایای شخصیت‌های انسانی پیوند می‌دهند و گویی ملاط اصلی شکل‌گیری اندام واره اندیشه و رفتار شخص می‌شود. گاه نیز تجسم صفات در وجود اشخاص جستجو می‌شود. هاله در زمره همین کسان بود. عصاره «مهر و دوستی» بود و «مادر صلح» با خصایص او مفهوم پیدا می‌کرد. او کنشگری بود که برای حقوق زنان، حقوق زندانیان و عدالت اجتماعی، مقاومت مدنی خشونت‌پرهیز داشت. هاله توشه اخلاص خود را هم از اثر مقاومت اخلاق مدار دو نسل همزیست پیشین خود و بویژه پدر، پر و پیمان کرد؛ هم از تاثیر پرتوهای قرآنی مدار یاران پیرامون بهره برد و هم مهرورزی و صلح دوستی را در بستر «زیست اخلاقی» خود بر گزید.

هاله علاوه بر حمل عنصر اخلاق، با حضور اجتماعی مداوم، مقاومت اش را پایدار می‌کرد. در جمع خانواده‌های زندانیان سیاسی همیشه حاضر و تاثیر گذار بود. در همه مراسم‌ها و مناسبت‌ها و فعالیت‌های مدنی یا عاملیت و یا حضور با کیفیت داشت. حتی جلوه‌های این حضور در دلنوشته‌هایش نمایان است. در بازداشت دسته جمعی نیروهای ملی مذهبی در سال ۷۹-۸۰ در جمع خانواده‌های زندانیان هم در برنامه ریزی‌های جمعی و اعتراضات و تحصن‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و هم برای جمع امید آفرین بود. هم در اعتراض بیشتاز و هم نقطه وصل در دوستی‌ها بود. در تنهایی هم در دلنگرانی خود را برای عزت ایران قلم می‌فشرد؛ (روز پدر، برای پدر دل‌بند و در بندم، زندان مخفی ۵۹ در سال ۷۹ و ۸۰، شکنجه سفید)

می‌توان در پیشه نامردمی  
شیر مردان را گرفت و رام کرد  
راهپویان جهاد و جبهه را  
می‌توان با ادعاها خام کرد  
می‌توان پنهان شد از چشمان خلق  
در سیاهی فکر بند و دام کرد  
می‌توان اندیشه خلاق را  
در ربود و در قفس آرام کرد  
می‌توان با زور و ترسند و ستم  
چند روزی دولتی بر کام کرد  
می‌توان مردان حق را ناگهان  
در ربود و جملگی در دام کرد

■ ■ ■  
هاله با آنکه  
از کودکی با  
هزینه‌های  
مبارزات پدر و  
اطرافیان آشنا  
شد هیچگاه  
نه در مقاومت  
خود، نفرت را راه  
داد و نه در ادامه  
مسیر پر هزینه،  
تردید کرد.  
کلامش نیز تهی  
از خشونت بود.  
کرامت انسان را  
حفظ می‌کرد و  
زبان به تحقیر  
نمی‌گشود. از  
انسانیت هم  
کسی را ساقط  
نمی‌کرد.

تاملی بر چهل و دو دلنوشته هاله نشان از پیام مهر و صلح و دوستی و امید دارد. دغدغه اش در معنا بخشی به صلح در همه عرصه‌های زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی محسوس است. گاه از در دوستی و گاه از سر اعتراض قلم به دست می‌گرفت و همین روش هم در رفتارش بارز بود. رگه‌های اخلاق را در نزدیک و دور جستجو می‌کرد و در اندوخته‌هایش جای می‌داد. بعد از دیداری با پدر بزرگ (دکتر سبحانی - ۱۷ خرداد ۱۳۷۸) در خلوت خود و در مسیر مقاومت اخلاق مدار خویش، الهامی دیگر از او گرفت:

آنچه از دیر زمان اندوخته  
امروز در سفره ماست...  
لقمه‌ای «تجربه» بر می‌گیرم  
زین همه سال که رفت  
وین همه بند که ماند...  
وین سلامت! عجب!  
این همه عشق به آموختن...  
این همه عشق به دانستن نو  
همه گویای کمال است  
کمال



■ هاله سبحانی در اردوگاه دالکی برازجان - فروردین ۱۳۶۰



بیش از همه مقصر می‌دانست. مراقبتی ویژه از رفتار خود و روابط انسانی و همبستگی اجتماعی داشت. در فصل نوجوانی فرزند اولش (یحیی) اینچنین نوشت: (فریاد-زمستان ۱۳۶۶)

کودکم،  
طنین سخت و سنگین صدایم را ببخش  
من تو را بهتر از این می‌خواهم  
من کمال را از تو می‌خواهم  
چه بی‌رحمانه از جسمی نحیف  
کشیدن  
بارهای سخت و گران را  
آرزو دارم.

هاله در قامت یک مادر صلح در عمل نشان داد که مقاومت صرفاً مقابله سیاسی نیست، نوعی زیست اخلاقی از طریق پایداری مدنی، حضور مستمر و اثربخش و مراقبت است. آرامش وجودی اش چنان بود که وقتی قرار بود به زندان برود، دفتر شعر و لطیفه‌های خود را هم در وسایل اش جای می‌داد تا در وقت فراغت با همبندان نقش آفرینی کند.

در مرام او هم اعتراض در بستر مقاومت لازم بود و هم حفظ شبکه‌های اعتماد و همدلی و مراقبت، هر دو در دوام و بقا مقاومت خشونت‌پرهیز تعیین‌کننده است و می‌تواند به قدرت اجتماعی تبدیل شود. او هنرش آن بود که مقاومت را با مراقبت پیوند زد و ظرفیتی از خود ساخت که هم در برابر سرکوب بایستد و هم با نفرت راه نپیمود. ■



**هاله در قامت  
یک مادر صلح  
در عمل نشان  
داد که مقاومت  
صرفاً مقابله  
سیاسی نیست،  
نوعی زیست  
اخلاقی از  
طریق پایداری  
مدنی، حضور  
مستمر و  
اثربخش و  
مراقبت است.  
آرامش وجودی  
اش چنان بود که  
وقتی قرار بود  
به زندان برود،  
دفتر شعر و  
لطیفه‌های خود  
را هم در وسایل  
اش جای می‌داد  
تا در وقت فراغت  
با همبندان نقش  
آفرینی کند.**

دسته جمعی حمله و در دام کرد  
دیدگان خلق را در خون نشانند  
عاشقان را در قفس اعدام کرد  
لیک نتوان با همه نیرنگ‌ها  
عزت این قوم را بدنام کرد...

هاله با آنکه از کودکی با هزینه‌های مبارزات پدر و اطرافیان آشنا شد هیچگاه نه در مقاومت خود، نفرت راه داد و نه در ادامه مسیر پرهزینه، تردید کرد. کلامش نیز تهی از خشونت بود. کرامت انسان را حفظ می‌کرد و زبان به تحقیر نمی‌گشود. از انسانیت هم کسی را ساقط نمی‌کرد. در تظاهرات معمولاً عادت داشت که بدون همراه باشد. عاشورای ۸۸ هم تنها رفت. دوستانی آن روز او را در جمع چند مامور دیدند که نهیب‌شان می‌داد تا به مردم هجوم نبرند و در توصیف حق مردم و جنبش سبز سخن می‌راند. دوستان او را از بودن در جمع مامورین منع کردند و نگران دستگیری اش شدند. او خواست که آنها تنهاایش بگذارند. در فاصله‌ای کوتاه برخی از مردم یکی از مامورین را خلع سلاح و لباس کردند. در آن غوغا باز هاله به میان رفت و اینبار مردم را نهیب داد که از خشونت حذر کنند. او در آن ایام هم در تنهایی خود گفتگوها داشت:

بد زمانه - سال ۸۸ (در هیاهوی درگیری‌های خیابانی)

فرزند بسیجی ام  
مرا ببخش  
که برق گرسنگی را  
در چشمانت ندیده بودم  
ببخش  
که ترا از یاد بردم  
و تو درس ات را ناتمام گذاشتی...  
آن‌ها تو را یافتند  
تا پول هایشان را با تو بشویند  
و بیشتر قدرتمندتر شوند  
چماقی به دستت دادند و  
گفتند بزمن منافق است  
و از بیگانه دستور می‌گیرد!...  
تو نمی‌دانستی  
آن‌ها که در میدانند  
خانواده‌های تو اند،  
خواهرت، برادرت...  
بد زمانه بود و تو نفهمیدی  
گلو و سینه چه کس را  
نشانه می‌روی...  
وای اگر فردا بدانی....  
راستی چه بلایی بر سرت خواهد آمد؟  
کاش می‌فهمیدی  
کاش می‌دانستم...

هاله خود را هم نهیب می‌داد. در بسیاری از مسائل که رخ می‌داد، او خود را پیش و

## نافرمانی مدنی و خشونت



■ تظاهرات کارگران و معلمان در لاپاز، پایتخت بولیوی، سال ۲۰۱۳. (Flickr / Eneas De Troya)

یعنی نظامی که با قانسون بوجود می‌آید و با سازمانهای دولتی و عمومی اجرا می‌شود و با ابزارهای حکومتی ضمانت اجرا پیدا می‌کند مثلاً در مورد همان مثال تشکیل خانواده در مرحله نظم سازمانی تشکل خانواده در یک دفتر اسناد رسمی ثبت می‌شود یا در برخی کشورها در شهرداری ثبت می‌شود و بعد اگر قرار باشد خانواده برهم بخورد سازمانی وجود دارد به نام دادگاه که مراحل و تشریفات جدایی زوج‌ها در آن پیش می‌رود. دیگری نظم مدنی است یعنی نظامی که در زندگی اجتماعی مردم ایجاد شده است و ما اینها را بدون اینکه به صورت کدهای قانونی درآمده باشند و دارای ضمانت اجرای حکومتی باشد رعایت می‌کنیم یعنی به مال دیگران احترام می‌گذاریم، به قول و قرارهایمان عمل می‌کنیم، برای تشکیل خانواده حسب فرهنگ و نوع زندگی اجتماعی مان رفتارهای خاصی می‌کنیم مثلاً به مراسم خواستگاری می‌رویم.



سعید درودی

۱- ما در جامعه دو قدرت داریم. قدرت دولت که ابزار و امکانات اعمال آن عبارت است از: قانون، زندان، سازمان‌های اداری مثل سازمان مالیاتی، بیمه، به این صورت که دولت قانون دارد، سازمان دارد، ابزار اجرای اراده اش را دارد مثلاً می‌تواند افراد را به زندان بیندازد یا ممنوع الخروج کند. البته اینجا منظور از دولت حاکمیت است که قدرت آن از طریق سه قوه مجریه و مقننه و قضاییه اعمال می‌شود. دومی، قدرت ملت است که عبارت است از وجدان عمومی و نهادهای مدنی غیر دولتی. نهادهای مدنی که برای همه شناخته شده است. در مورد وجدان عمومی دوگی یکی از نویسندگان قانون اساسی فرانسه می‌گوید: وجدان عمومی به مثابه یک نظامی است که ناشی از زندگی اجتماعی مردم است یعنی مردم در زندگی اجتماعی خودشان به یک هنجارهایی رسیده‌اند که شیوه زندگی شان را تنظیم می‌کند و اگر افرادی آنها را رعایت نکنند در زندگی اجتماعی طرد می‌شوند یا اگر در مقیاس خانواده بگیریم در خانواده منزوی می‌شوند و روابط شان با بقیه اعضای خانواده کمتر می‌شود. هنجارها به همراه باورها و ارزش‌ها فرهنگ ما را می‌سازند. باورها به ما می‌گویند چه چیزی هست، ارزش‌ها به ما می‌گویند چه چیزی باید باشد و هنجارها به ما می‌گویند چطوری باید در جامعه عمل کنیم.

۲- حالا این دو قدرت هر کدام نظم و مناسبات اجتماعی خاص خودشان را ایجاد می‌کنند. پس ما دو نوع نظم داریم. یکی نظم سازمانی است



ضرب و جرح یا استفاده از سلاح و تهدید فیزیکی باشد. خشونت می‌تواند جسمی یا روانی باشد. خشونت جسمی مثل ضرب و شتم و قتل و خشونت روانی مثل توهین، فحاشی و تهدید.

ه: در اسناد بین‌المللی برای اعمال خشونت چه توسط حکومت و چه ملت دسته‌بندی‌هایی شده است مثل خشونت خانوادگی، خشونت جسمی، خشونت جنسی، خشونت روانی.

و: خشونت می‌تواند جرم باشد و مجازات داشته باشد و می‌تواند جرم نباشد یعنی اعمالی خشونت‌آمیز از افراد سرزنند اما در قانون برای آن مجازات تعیین نشده باشد مثل آزار عاطفی.

ز: اعمال خشونت می‌تواند مشروع و یا غیرمشروع باشد. خشونت مشروع مثل دفاع از جان یا مال یا ناموس و یا اجرای یک مجازات توسط واحد اجرای احکام دادگاه. ح: اعمالی که افراد یا حکومتها انجام می‌دهند اگر به موجب قانون ممنوع شده باشد و برای آن مجازات تعیین

■ ■ ■  
اگر بین آن قواعد بنیادی یا وجدان عمومی که متولی شان ملت است و قوانین مصوب کشور و رویه‌های سازمانهای حکومتی که متولی شان حکومت است تلائم و سازگاری باشد امور جامعه به خوبی پیش می‌رود و جدایی بین ملت و دولت پیش نمی‌آید و اگر نباشد جدایی بین ملت و حکومت بوجود می‌آید این جدایی می‌تواند موجب بحران‌های اجتماعی و در مواردی رفتارهای خشونت‌آمیز شود.

۳- اگر بین آن قواعد بنیادی یا وجدان عمومی که متولی شان ملت است و قوانین مصوب کشور و رویه‌های سازمانهای حکومتی که متولی شان حکومت است تلائم و سازگاری باشد امور جامعه به خوبی پیش می‌رود و جدایی بین ملت و دولت پیش نمی‌آید و اگر نباشد جدایی بین ملت و حکومت بوجود می‌آید این جدایی می‌تواند موجب بحران‌های اجتماعی و در مواردی رفتارهای خشونت‌آمیز شود.

۴- چرا این ناهماهنگی بوجود می‌آید؟ ابتدایی‌ترین پاسخ این است که ارگان‌های حکومتی که باید این هماهنگی را برقرارکنند درست عمل نمی‌کنند. مثلاً اگر پارلمان که از نظر تاریخی نهادی است که در ابتدا برای تنظیم بین قدرت مردم و قدرت پادشاه قرارگرفت و بعد تبدیل شد به نهاد واسطه بین ملت و حکومت تا منویات مردم که همان هنجارهای عمومی و شیوه زندگی است را با قوانین که باید نبایدهای سازمانی هستند هماهنگ کند اینکار را نکند یا پارلمان طوری تشکیل شود که صدا و هنجارهای جامعه در آن انعکاس نداشته باشد در نتیجه وضعیتی پیش می‌آید که می‌بینیم در جامعه یک هنجارهایی حاکم است اما در پارلمان یک قوانینی تصویب می‌شود که با این هنجارها هماهنگی ندارد. یا در قوه قضائیه که مرجع تنظیمات ملت است و در آن باید با کسانی که حقوق ملت را زیر پا می‌گذارند برخورد شود احکامی صادر شود که وجدان عمومی جامعه آنها را تایید نکند. یا قوه مجریه که باید خدمات عمومی را به ملت ارائه دهد در وجدان عمومی جامعه به عنوان یک نهادی که باید در خدمت ملت باشد شناخته نشود.

۵- در صورت بروز این ناهماهنگی چه اتفاقاتی در جامعه می‌افتد؟  
الف: مبارزه منفی یعنی عدم پیروی از قوانین چون قانون باید با اخلاق عمومی جامعه هماهنگ باشد و اگر افراد بایدها و نبایدهای قانونی را از نظر اخلاقی موجه ندانند از نظر فردی خود را موظف به رعایت قانون نمی‌دانند.  
ب: مبارزه تعرضی: مثلاً راهپیمایی بدون مجوز یا اقدامی برخلاف قوانین. مثلاً در سال ۱۹۵۵ در آمریکا یک خانم سیاهپوست به نام رزا پارکس در اتوبوس در صندلی‌ای که در بخش سفید پوست‌ها بود نشست. چون اینکار خلاف قانون بود راننده، ماشین را متوقف کرد، پلیس آن خانم را دستگیر کرد، قاضی رای به مجازات خانم داد و سازمان زندانها از آن خانم در زندان نگهداری کرد. سپس یک جنبش اجتماعی برای آزادی مدنی و حمایت از سیاهپوست‌ها راه افتاد. بعد قانون اصلاح شد. این تبعیض بر طرف شد و آن خانم در کنگره آمریکا به عنوان «مادر جنبش آزادی» نامیده شد. در حالیکه قبل از این خانم خیلی‌ها هم مشابه این کار را کرده بودند و مجازات شده بودند و اتفاقی هم نیفتاده بود. مثال بارز آن همین فعالیت‌های اجتماعی خانم‌ها در ایران در برابر الزامات حجاب اجباری.  
ج: اعمال خشونت توسط حاکمیت: یعنی در مثال بالا فردی که مبارزه تعرضی کرده است زندان می‌افتد و جنبشی که برای حمایت از وی راه می‌افتد سرکوب می‌شود.

د: اعمال خشونت توسط ملت: خشونت توسط ملت می‌تواند به صورت





شده باشد عمل مجرمانه است و از نظر قانونی محکوم است و اگر موجب آسیب زدن و تعرض به جسم و روان

انسانها شود عمل خشونت آمیز است و از نظر اخلاقی محکوم است.

۶- تا اینجا مشخص شد که خشونت ممکن است هم توسط حکومت اعمال شود و هم ملت. برای ارزیابی اعمال خشونت توسط دولت باید به ویژگی‌هایی که در دوران جدید برای دولت مدرن بیان شده است توجه شود. دولت مدرن بر اساس نظریه دولت ماکس وبر بنا شده است. دولت بالاترین مرجع قانون و قدرت است که در یک منطقه جغرافیایی تعیین شده بر مردمی که در قلمرو آن زندگی می‌کنند حاکم است. این نهاد دارای یک مجموعه قوانین اداری و حقوقی است که بر تمام اموری که در قلمرو آن قرار دارند ناظر است و تمام شهروندان موظف به رعایت آنها هستند. همچنین استفاده قانونی از نیروی قهریه سازمان یافته در انحصار دولت است. اما نکته اساسی اینجا است که یکی دیگر از ویژگیهای دولت مدرن مشروطیت و مقید بودن به قانون اساسی است. قانون اساسی بیانگر معیارهای عمومی است که زمینه اطاعت از فرامین دولت فراهم می‌کند و از طرفی دولت را مقید می‌کند یعنی کارکرد آن را مشروط و غیر شخصی می‌کند. در نظامی که بر اساس قانون اساسی است، قدرت باید غیر شخصی باشد یعنی بر اساس قانون و از طریق مجاری بوروکراتیک اعمال شود. قدرت متعلق به پست‌ها است نه اشخاص و حدود مسوولیت پست‌ها را قانون تعیین می‌کند و افراد چیزی جز شاغلان پست‌های تخصصی نیستند. اگر دولتی به این شیوه حکومت کند برای اجرای مجازات‌هایی که در پارلمان منتخب ملت تصویب شده است می‌تواند اعمال زور کند. از طرفی دوگی در مورد همین دولتی که اعمال مجازات می‌کند می‌گوید که دولت به عنوان صاحب قدرت باید به رشد استعدادها و فعالیت‌های مادی و معنوی مردم کمک کند و انجام این وظیفه است که به دولت مشروعیت می‌دهد پس دولت نباید قدرت را وسیله سلب آزادی مردم کند. داشتن آزادی برای مردم حق است و این حق برای دولت می‌شود تکلیف.

۷- پس دولتی که می‌تواند اعمال مجازات کند باید به قانون اساسی پایبند باشد آنهم قانون اساسی‌ای که بنیانش بر اساس دفاع از آزادی ملت باشد.

■ ■ ■  
در اعلامیه  
حقوق بشر حق  
مقاومت یکی از  
حقوق مقدس  
شمرده شده  
است اما نکته  
ظریف این است  
که اطاعت  
از قوانین هم  
یکی از قواعد  
اخلاقی است تا  
جلوی هرج و  
مرج و آشوب  
گرفته شود لذا  
داوری بین دو  
مقوله اطاعت و  
مقاومت بحث  
ساده‌ای نیست  
و یک بحث میان  
رشته‌ای بین  
حقوق و اخلاق  
است.

ضمانت اجرای قواعد حقوقی و قانون اساسی نیز اولاً: افکار حقوقی است. ثانیاً: سازمان‌های سیاسی یا حقوقی که برای جلوگیری از تجاوز دولت به حقوق عمومی تشکیل شده‌اند. وقتی دولت به حقوق ملت تجاوز می‌کند مقاومت منفی مجاز می‌شود زیرا دولت وسیله است نه هدف و نظم نیز مقدمه رسیدن به عدالت و آزادی است نه مقصد. به همین دلیل است که در اعلامیه حقوق بشر حق مقاومت یکی از حقوق مقدس شمرده شده است اما نکته ظریف این است که اطاعت از قوانین هم یکی از قواعد اخلاقی است تا جلوی هرج و مرج و آشوب گرفته شود لذا داوری بین دو مقوله اطاعت و مقاومت بحث ساده‌ای نیست و یک بحث میان رشته‌ای بین حقوق و اخلاق است. از نظر حقوقی هیچ دادگاهی نمی‌تواند به استناد مشروع بودن مقاومت، ارتکاب جرمی را نادیده بگیرد یا شخصی که مرتکب جرم شده است را از مجازات معاف کند ولی از طرفی اخلاق هم حکم نمی‌کند شخصی که امری را عادلانه نمی‌داند اجرا کند یا با دولتی که ستمکاری می‌داند همکاری کند.

در این شرایط اگر فردی در مقابل امری که عادلانه نمی‌داند مقاومت دفاعی یا تعرضی بکند با مانع قانونی برخورد می‌کند اگر چه اخلاق آن را تایید کند. اساساً بحث جرم سیاسی در این تلاقی اخلاق و قانون مطرح می‌شود. کسی که مرتکب جرم سیاسی شده است از یک طرف عملی را انجام داده است که مطابق قانون مصوب جرم است و از طرفی این فرد مانند یک مجرم عادی سوء نیت مجرمانه ندارد و به همین دلیل در همه نظام‌های حقوقی محاکمه چنین فردی باید با حضور هیات منصفه انجام شود اما اگر جرم سیاسی همراه با خشونت باشد چون خشونت دیگر تنها نقض قانون نیست بلکه تعرض به جسم و روان انسانها است توجیه اعمال چنین فردی با احکام اخلاقی دشوار است. ■



## چگونه شبیه ستمگر نشویم؟

تأملی بر خشونت و مقاومت در ایران امروز به یاد هدی صابر و هاله سحابی

می‌کند؟ حذف چگونه توجیه می‌شود؟ و مقاومت دموکراتیک چگونه می‌تواند در برابر حذف بایستد، بدون آنکه خود به حذف‌گر تبدیل شود؟

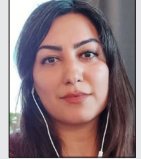
۱. خشونت فردی؛ وقتی فرد حذف را تجویز می‌کند

وقتی جملاتی مثل «فلان گروه حق زندگی سیاسی ندارد»، «باید نابود شوند»، «باید انتقام بگیریم» توسط کنگران سیاسی تکرار می‌شود و یا حتی در سطح عملی ترور، ضرب و شتم، تحقیر، افشاگری انتقام‌جویانه یا حذف اجتماعی افراد راه حل در نظر گرفته می‌شود یعنی گفتمان خشونت در زبان سیاسی جا باز کرده است. اینجا خشونت فقط عمل فیزیکی نیست؛ حتی زبان حذف‌گر نیز بخشی از خشونت است. از نگاه هانا آرنت، خشونت زمانی ظاهر می‌شود که قدرت واقعی، یعنی توان کنش جمعی و گفت‌وگو، تضعیف شده باشد. برای آرنت، خشونت شاید بتواند اطاعت ایجاد کند، اما نمی‌تواند مشروعیت و قدرت پایدار بسازد. بنابراین اگر فرد در مقاومت، حذف دیگری را راه حل بداند، از منطق سیاست فاصله می‌گیرد و به منطق زور نزدیک می‌شود.

فردی که قربانی سرکوب بوده، اما از انتقام شخصی، تحقیر دشمن، یا غیرانسانی کردن مخالف پرهیز می‌کند.

در جامعه‌ای که سال‌ها با سرکوب، کشتار، زندان، اعدام و جنگ زندگی کرده، پرسش اصلی فقط این نیست که خشونت چیست؛ پرسش این است که چگونه می‌توان علیه خشونت ایستاد، بی‌آنکه آینده را بر منطق حذف بنا کرد. جامعه‌ای که بارها سوگوار شده، بارها خشمگین شده، بارها امید بسته و بارها سرکوب شده است. در چنین وضعیتی، خشونت فقط یک مسئله نظری نیست؛ یک تجربه زیسته است. در بدن‌ها، در حافظه‌ها، در خانواده‌ها، در خیابان‌ها، در زندان‌ها و حتی در زبان ما حضور دارد.

اما درست در چنین لحظه‌ای، پرسش از خشونت ضروری‌تر می‌شود. چون جامعه‌ای که سال‌ها قربانی خشونت بوده، ممکن است ناخواسته زبان و منطق همان خشونت را بازتولید کند. وقتی حذف، انتقام، تحقیر، دشمن‌سازی و غیرانسانی کردن دیگری به زبان سیاست تبدیل می‌شود، حتی مقاومت هم در خطر آلوده شدن به منطق همان قدرتی قرار می‌گیرد که با آن مبارزه می‌کند.



مهديه گلرو

■ ■ ■  
میان خشونت سرکوبگر و خشم سرکوب شده تفاوت بنیادین وجود دارد. اما پرسش مهم این است: چگونه می‌توان در برابر خشونت ایستاد، بدون آنکه آینده را بر منطق حذف بنا کرد؟ چگونه می‌توان عدالت خواست، اما انتقام را جای عدالت نشانند؟

به باور من خشونت فقط شلیک گلوله، زندان، شکنجه یا اعدام نیست. خشونت می‌تواند هر اندیشه یا عملی باشد که به حذف دیگری منجر شود؛ حذف از زندگی، از سیاست، از جامعه، از حافظه، از حق سخن گفتن، یا از حق داشتن آینده. این خشونت می‌تواند فردی باشد، وقتی انسان زخمی به انتقام و حذف پناه می‌برد؛ می‌تواند سازمانی باشد، وقتی یک گروه سیاسی خود را تنها نماینده حقیقت می‌داند؛ می‌تواند ساختاری باشد، وقتی تبعیض و نابرابری در نهادها عادی می‌شود؛ و می‌تواند حاکمیتی باشد، وقتی دولت حذف را قانونی، امنیتی و مقدس جلوه می‌دهد.

این بحث به معنای برابر دانستن خشونت حکومت با خشم مردم نیست. میان خشونت سرکوبگر و خشم سرکوب شده تفاوت بنیادین وجود دارد. اما پرسش مهم این است: چگونه می‌توان در برابر خشونت ایستاد، بدون آنکه آینده را بر منطق حذف بنا کرد؟ چگونه می‌توان عدالت خواست، اما انتقام را جای عدالت نشانند؟ چگونه می‌توان با دیکتاتوری جنگید، اما سیاست را به میدان نابودی «دشمن» تبدیل نکرد؟

برای پاسخ به این پرسش، باید خشونت را در چهار سطح ببینیم: خشونت فردی، خشونت سازمانی، خشونت ساختاری و خشونت حاکمیتی. در هر سطح باید پرسیم: چه چیزی حذف می‌شود؟ چه کسی حذف



مثلاً کسی که می‌گوید: «من با این حکومت مخالفم، اما حتی مأمور سرکوب را از انسانیت ساقط نمی‌کنم.» این نوع پرهیز را می‌توان با اندیشه گاندی توضیح داد که تا کیسید دارد مقاومت اخلاقی یعنی مقابله با ظلم، بدون بازتولید منطق ظالم، باتلر نیز بر شکنندگی و آسیب‌پذیری مشترک انسان‌ها تأکید می‌کند. از این نگاه، مقاومت وقتی انسانی باقی می‌ماند که حتی در برابر خشونت، دیگری را کاملاً از دایره انسانیت بیرون نگذارد.

## ۲. خشونت سازمانی؛ وقتی گروه، حزب یا جنبش حذف را تجویز می‌کند

یک سازمان سیاسی یا جنبش ممکن است اعلام کند که تنها یک گروه حق نمایندگی مردم را دارد و دیگران باید کنار زده شوند. این حذف می‌تواند شکل فیزیکی داشته باشد، مثل تشکیل شاخه مسلحانه، ترور، یا پاکسازی رقیبان؛ یا شکل سیاسی و نمادین، مثل برچسب‌زدن به مخالفان به عنوان «خائن»، «ضد ملت»، «عامل دشمن» یا «غیر خودی» عباراتی که این روزها بیش از هر زمانی به گوش ما آشنا می‌رسد. اشمیت سیاست را بر اساس تمایز «دوست/دشمن» می‌فهمد. وقتی یک سازمان سیاسی تمام سیاست را به جنگ میان دوست و دشمن تبدیل کند، حذف دشمن به امری طبیعی و حتی ضروری تبدیل می‌شود. خطر اینجاست که جامعه مدنی و گفت‌وگوی سیاسی جای خود را به منطق جنگی می‌دهد.

در عین حال یک جنبش می‌تواند برای خود منشور اخلاقی بگذارد. پرهیز از حمله فیزیکی، پرهیز از نفرت‌پراکنی، پرهیز از حذف نیروهای متکثر، پذیرش تکثر سیاسی، و تأکید بر عدالت انتقالی به جای انتقام و... مثلاً جنبشی که می‌گوید: «ما خواهان محاکمه عادلانه عاملان سرکوب

هستیم)» به جای آنکه بگوید «هر درخت و تیر چراغ برق محل اعدام خواهد بود» آنچه امروز باید بیشتر از پیش بر آن تأکید کنیم این واقعیت است که مبارزه بدون خشونت صرفاً اخلاقی نیست، بلکه یک استراتژی سیاسی است. هدف آن فلج کردن ستون‌های قدرت سرکوبگر است، نه نابودی فیزیکی سرکوبگر، از این زاویه، سازمانی که خشونت را کنترل می‌کند، شانس بیشتری برای جذب جامعه، حفظ مشروعیت و ساختن آینده دموکراتیک دارد.

## ۳. خشونت ساختاری؛ وقتی حذف در نهادها و روابط اجتماعی پنهان است

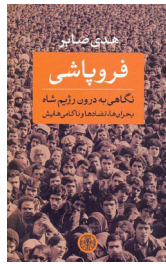
گاهی هیچ فرد مشخصی مستقیماً خشونت نمی‌کند، اما ساختارها گروه‌هایی را حذف می‌کنند. مثلاً زنان، اقلیت‌های قومی، مذهبی، جنسی، طبقاتی یا سیاسی از آموزش، کار، امنیت، نمایندگی سیاسی یا حق بیان محروم می‌شوند. این حذف می‌تواند قانونی، اقتصادی، فرهنگی یا رسانه‌ای باشد.

■ ■ ■  
مبارزه بدون خشونت صرفاً اخلاقی نیست، بلکه یک استراتژی سیاسی است. هدف آن فلج کردن ستون‌های قدرت سرکوبگر است، نه نابودی فیزیکی سرکوبگر، از این زاویه، سازمانی که خشونت را کنترل می‌کند، شانس بیشتری برای جذب جامعه، حفظ مشروعیت و ساختن آینده دموکراتیک دارد.



منطق حذف می‌شود. مقاومت زمانی رهایی بخش می‌ماند که علیه مطلقیت باشد، نه اینکه یک مطلقیت تازه را جایگزین مطلقیت قبلی کند. یعنی اگر یک نیروی مخالف جمهوری اسلامی بگوید فقط من نماینده مردم، فقط روایت من مشروع است، فقط آینده‌ای که من می‌گویم حق دارد وجود داشته باشد، این هم از نظر صابر به همان منطق حذف نزدیک می‌شود. هدی صابر همیشه روی سه‌گانه‌ای شبیه بینش، روش و منش تأکید داشت. یعنی فقط مهم نیست چه می‌خواهیم؛ مهم است چگونه برای آن می‌جنگیم و با چه منش و اخلاقی عمل می‌کنیم. از نگاه صابر، سیاست فقط برنامه و شعار نیست؛ منش سیاسی هم هست. یعنی کسی که آزادی می‌خواهد اما در زبانش حذف، تحقیر، لمپنیسم، انتقام و نفرت می‌کارد، از همین حالا آینده‌ای خوشونت‌آمیز می‌سازد.

نکته قابل توجه این است که در این رویکرد پرهیز از خوشونت به معنای انفعال نیست. هدی صابر اهل سکوت و انفعال نبود. زندان رفت، هزینه داد، اعتراض کرد، و در نهایت در زندان و پس از اعتصاب غذا جان باخت. اما شکل اعتراضش معنادار بود. او در اعتراض به مرگ هاله سحابی دست به اعتصاب غذا زد و در متن اعلام اعتصاب آمده بود که بدون مطالبه شخصی این کار را می‌کند، شاید این اقدام مانع تکرار بیدادگری علیه انسان‌های بی‌دفاع شود. اعتصاب غذا او خوشونت علیه دیگری نبود؛ به کارگیری بدن خود برای افشای خوشونت حاکمیت بود.



هدی صابر در خوانش تاریخی‌اش از فروپاشی پهلوی در کتاب فروپاشی، فقط به «سرکوب خیابانی» اشاره نمی‌کند؛ به این توجه می‌کند که قدرت مطلق چگونه همه‌سازمان‌های سیاسی، میانجی‌ها و امکان‌های گفت‌وگو را از بین می‌برد. صابر معتقد بود رژیم پهلوی خیال می‌کرد با زدن همه سازمان‌های سیاسی دیگر معارض سازمان‌یافته‌ای ندارد، اما همین باعث شد وقتی اعتراض‌ها گسترده شدند، «هیچ واسطه‌ای برای گفت‌وگو باقی نمانده بود».

یوهان گالتونگ مفهوم خوشونت ساختاری را مطرح می‌کند. خوشونتی که در ساختارهای اجتماعی پنهان است و باعث می‌شود برخی انسان‌ها نتوانند استعدادها و حقوق خود را محقق کنند. مثلاً فقر تحمیلی، تبعیض جنسیتی، محرومیت آموزشی یا سانسور، همگی می‌توانند نوعی خوشونت باشند، حتی اگر همیشه با اسلحه و خون همراه نباشند. از نگاه آتونبو گرامشی، قدرت فقط با زور حکومت نمی‌کند؛ بلکه از طریق فرهنگ، عادت، آموزش، رسانه و «رضایت» عمل می‌کند. بنابراین مقاومت واقعی باید با همزونی حذف‌گر نیز مقابله کند، نه فقط با پلیس و زندان. وقتی یک جنبش تلاش می‌کند صدای حذف‌شدگان را وارد سیاست کند؛ مثلاً زنان، کارگران، اقلیت‌ها، مهاجران، زندانیان سیاسی یا خانواده‌های کشته‌شدگان را فقط قربانی نمی‌بیند، بلکه آنان را سوژه‌های سیاسی می‌داند. اینجا مقاومت نه برای حذف دیگری، بلکه برای گسترش دایره شهروندی است.

هدی صابر برای بحث خوشونت و مقاومت در ایران اهمیتی ویژه دارد. او خوشونت را فقط در گلوله و زندان نمی‌دید، بلکه در حذف‌های واسط، مطلق‌گرایی سیاسی، بی‌منشی در مبارزه، نابودی گفت‌وگو و بی‌اعتنایی به رنج واقعی مردم می‌فهمید. صابر از یک سو قربانی خوشونت حاکمیتی بود، اما از سوی دیگر، در اندیشه و عمل خود نشان داد که مقاومت نباید به بازتولید حذف تبدیل شود. برای او مبارزه یعنی سازمان‌یابی، منش، جامعه‌محوری، کاهش رنج مردم و نفی مطلقیت؛ نه صرفاً جابه‌جایی قدرت از دست یک حذف‌گر به حذف‌گری دیگر.

هدی صابر در خوانش تاریخی‌اش از فروپاشی پهلوی در کتاب فروپاشی، فقط به «سرکوب خیابانی» اشاره نمی‌کند؛ به این توجه می‌کند که قدرت مطلق چگونه همه‌سازمان‌های سیاسی، میانجی‌ها و امکان‌های گفت‌وگو را از بین می‌برد. صابر معتقد بود رژیم پهلوی خیال می‌کرد با زدن همه سازمان‌های سیاسی دیگر معارض سازمان‌یافته‌ای ندارد، اما همین باعث شد وقتی اعتراض‌ها گسترده شدند، «هیچ واسطه‌ای برای گفت‌وگو باقی نمانده بود». این برای امروز ایران نیز صادق است. یعنی خوشونت حاکمیتی فقط کشتار نیست؛ حذف‌های واسط، احزاب، انجمن‌ها، تشکل‌های صنفی، رسانه‌های مستقل و امکان‌گفت‌وگو هم نوعی خوشونت است. چون جامعه را از سیاست‌گفت‌وگویی به سمت انفجار، انتقام و خیابان‌بی‌میانجی هل می‌دهد.

از نگاه صابر، مشکل فقط این نیست که «حکومت» مطلق‌گراست؛ هر جریان سیاسی، هر سازمان، هر رهبر یا هر جنبشی هم اگر خود را مالک حقیقت، مالک مردم، مالک انقلاب یا مالک آینده بدانند، وارد



چون مرگ م حاله سحابی فقط یک «حادثه» نبود؛ می شود آن را نمونه ای از خشونت حاکمیتی علیه سوگ، بدن، حافظه و کرامت انسانی دانست و صابر به مرگ حاله چنین نگاهی داشت. در ماجرای حاله سحابی، حکومت فقط با یک فعال سیاسی برخورد نکرد؛ با سوگواری برخورد کرد.

باتلر در بحث «زندگی های قابل سوگواری» می گوید یکی از نشانه های خشونت سیاسی این است که برخی زندگی ها و برخی مرگ ها را از حق سوگواری عمومی محروم می کند. در مورد حاله سحابی، مسئله فقط مرگ یک زن نبود؛ مسئله این بود که حکومت حتی اجازه نداد سوگ به شکل انسانی، آزاد و جمعی برگزار شود رسم دیرینه حکومتیایی که سالها حق سوگواری را از بازماندگان میگیرند آنچه بعد از کشتار ۶۷ در آبان ۹۸ و کشتار دی ماه ۴۰۴ تکرار شد.

تشییع جنازه در حکومت های سرکوبگر فقط یک مراسم مذهبی یا خانوادگی نیست؛ یک عمل حافظه است. جامعه در تشییع یک چهره سیاسی، گذشته خود را به یاد می آورد و درباره آینده حرف می زند. وقتی حکومت مراسم عزت الله سحابی را امنیتی می کند، در واقع می خواهد حافظه سیاسی جامعه را هم کنترل کند. چنانچه فوکو توصیف میکند که قدرت فقط بدن ها را سرکوب نمی کند، بلکه حافظه، روایت، گفتار و حقیقت را هم مدیریت می کند. در این معنا، خشونت علیه حاله سحابی فقط خشونت علیه بدن او نبود؛ خشونت علیه روایت خانواده، تاریخ ملی-مذهبی ها، خاطره زندان و امکان سوگواری عمومی بود. امکانی که حتی از ما به عنوان همبندی های او که فقط چند روز قبل او را راهی مرخصی کرده بودیم هم گرفته شد و صابر تنها با از دست دادن جانش راهی برای این سوگواری یافت.

هاله سحابی را می توان کنار زنانی گذاشت که مقاومتشان از مسیر مراقبت، سوگ، بدن، مادرانگی، صلح و دادخواهی شکل می گیرد؛ مثل مادران خاوران، مادران صلح، مادران آبان، مادران دادخواه. این نوع مقاومت خشونت پرهیز است، اما منفعل نیست. اتفاقاً بسیار سیاسی است. چنانچه سراسر زندگی اش همین روال بود و نقش اثرگذارش در مادران صلح سندی بر این ادا است. از این روست که خشونت حاکمیتی فقط نمی کشد؛ بعد از کشتن یا مرگ مشکوک، روایت را هم مصادره می کند. قربانی را از حق حقیقت، خانواده را از حق دادخواهی، و جامعه را از حق دانستن محروم می کند.

هاله سحابی یکی از روشن ترین نمونه های خشونت حاکمیتی علیه سوگ و حافظه است. او نه در میدان جنگ، نه در کنش مسلحانه، بلکه در

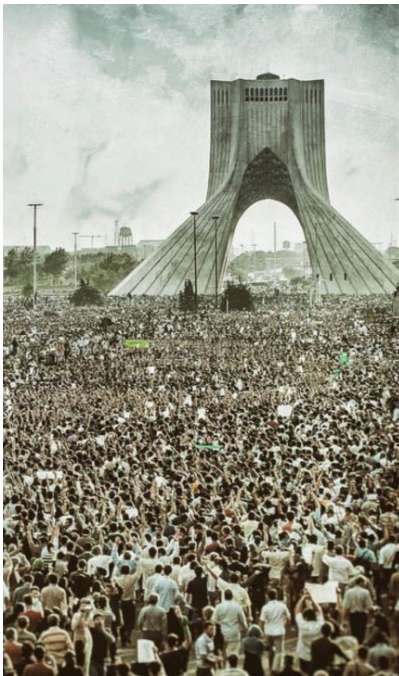
■ ■ ■  
هاله سحابی  
را می توان کنار  
زنانی گذاشت که  
مقاومتشان از  
مسیر مراقبت،  
سوگ، بدن،  
مادرانگی، صلح  
و دادخواهی  
شکل می گیرد؛  
مثل مادران  
خاوران، مادران  
صلح، مادران  
آبان، مادران  
دادخواه. این  
نوع مقاومت  
خشونت پرهیز  
است، اما منفعل  
نیست. اتفاقاً  
بسیار سیاسی  
است. چنانچه  
سراسر زندگی  
اش همین روال  
بود

مراسم تشییع پدرش جان باخت؛ جایی که باید محل آرامش، وداع و کرامت انسانی می بود. اما در نظام های حذف گر، حتی سوگواری هم سیاسی و امنیتی می شود. حکومت تنها بدن های زنده را کنترل نمی کند؛ جنازه ها، اشک ها، عکس ها، روایت ها و حافظه جمعی را نیز به کنترل درمی آورد. مرگ حاله سحابی نشان داد که خشونت فقط کشتن نیست؛ گاهی گرفتن حق سوگواری، مصادره حقیقت و محروم کردن خانواده از دادخواهی نیز شکلی از خشونت است. از این منظر، حاله سحابی در کنار هدی صابر، نماد مقاومتی است که خشونت را باز تولید نمی کند، اما با بدن، سوگ، اعتصاب، دادخواهی و کرامت انسانی، خشونت حاکمیت را افشای می کند. ■



او، استعمار تنها یک نظام سیاسی یا اقتصادی نیست؛ جهانی دوباره می‌سازد که در آن انسان استعمار شده نه فقط از حقوق و منابع، بلکه از شأن انسانی خود نیز محروم می‌شود. این نظم از ابتدا بر پایه خشونت بنا شده و خود را نیز تنها از طریق خشونت حفظ می‌کند.

فانون معتقد است در چنین جهانی، دعوت به آرامش، مدارا یا اصلاح تدریجی، اغلب چیزی جز تثبیت وضع موجود نیست. استعمارگر زبان دیگری جز زور نمی‌شناسد و بنابراین استعمار شده نیز ناگزیر است در همان زمین و با همان زبان پاسخ دهد. از این منظر، خشونت مقاومت صرفاً ابزاری نظامی نیست؛ بلکه عملی است که انسان تحقیر شده از خلال آن احساس می‌کند دوباره بر سرنوشت خود مسلط شده و حیثیت از دست رفته‌اش را بازمی‌یابد.



با تثبیت تدریجی ساختار قدرت و یکدست‌تر شدن حاکمیت به ویژه از سال ۱۳۸۸ به بعد در بسیاری از موارد استمرار و حتی نهادینه شدن اشکال مختلف سرکوب دیده شد. این روند سرانجام در فاجعه دی ماه ۱۴۰۴ به نقطه‌ای رسید که می‌توان آن را یکی از تاریک‌ترین لحظات تاریخ معاصر ایران دانست.

## بدون خشونت در میانه خشونت

تاریخ معاصر ایران تاریخی آکنده از بحران، سرکوب و مقاومت بوده است. در این تاریخ پر فراز و فرود، خشونت سیاسی چه از سوی صاحبان قدرت و چه از سوی بخشی از مخالفان پدیده‌ای تازه یا استثنایی نیست. هنوز چندان از دوران حکومت پهلوی فاصله نگرفته‌ایم که روایت‌های تکان‌دهنده از شکنجه‌ها و خشونت‌های ساواک علیه مخالفان سیاسی، (فارغ از داوری مادر باره باورها و عملکرد مخالفان) از حافظه جمعی پاک شود. انقلاب ۱۳۵۷ نیز نه پایانی بر این چرخه، بلکه آغاز مرحله‌ای تازه از آن بود؛ مرحله‌ای که در سال‌های نخست پس از انقلاب، هم از سوی قدرت مستقر و هم از سوی بخشی از نیروهای مخالف، خشونت را به بخشی از مناسبات سیاسی بدل کرد.



سمانه گلاب

با تثبیت تدریجی ساختار قدرت و یکدست‌تر شدن حاکمیت به ویژه از سال ۱۳۸۸ به بعد در بسیاری از موارد استمرار و حتی نهادینه شدن اشکال مختلف سرکوب دیده شد. این روند سرانجام در فاجعه دی ماه ۱۴۰۴ به نقطه‌ای رسید که می‌توان آن را یکی از تاریک‌ترین لحظات تاریخ معاصر ایران دانست. بنا بر گزارش‌های رسمی، تنها در دو روز بیش از سه هزار نفر جان خود را از دست دادند و برخی گزارش‌های غیررسمی و معتبر، شمار قربانیان را بیش از هفت هزار نفر برآورد کرده‌اند. فارغ از اختلاف آمارها، ابعاد این رخداد چنان گسترده و هولناک است که آن را به حادثه‌ای کم‌سابقه، و شاید بی‌سابقه، در تاریخ معاصر ایران تبدیل می‌کند.

در مواجهه با چنین خشونت‌ها، پرسش اصلی چگونگی فهم و مواجهه اخلاقی و سیاسی با خشونت است: آیا خشونت می‌تواند ابزار رهایی باشد، یا آنکه خود به بازتولید چرخه سلطه می‌انجامد؟ این پرسشی است که سنت‌های فکری متفاوت، پاسخ‌هایی کاملاً متفاوت به آن داده‌اند.

در میان متفکران قرن بیستم، فرانتس فانون یکی از مهم‌ترین صداهایی است که از نسبت خشونت و رهایی سخن گفته است. فانون که تجربه استعمار فرانسوی در الجزایر را با خود داشت، در کتاب دوزخیان روی زمین خشونت را نه صرفاً یک واکنش احساسی یا انحراف سیاسی، بلکه بخشی ناگزیر از فرایندهایی انسان استعمار زده می‌داند. از نگاه



در این میانه پرسش اصلی میتواند این باشد که چگونه می‌توان در برابر خشونت ایستاد، بی‌آنکه خود در منطق خشونت حل شد و شاید بتوان سنت فکری و عملی عزت‌سحابی، هدی صابر و هاله سحابی را تلاشی برای پاسخ به همین پرسش دانست؛ تلاشی که نه از موضع بی‌دردی و انتزاع، بلکه از دل تجربه زیسته سرکوب، زندان، حذف و هزینه‌دادن شکل گرفته بود.

شناخت حداقلی نگارنده از این سه بزرگوار (شنیده‌ها، خواندن برخی آثار و تجربه زیسته اندک با آنها) با این صورت‌بندی قابل بیات است که آنها خشونت ساختاری حاکم را به هیچ وجه انکار نمی‌کردند و درباره آن از موضع توجیه یا تفسیر توجیه‌گر بر نمی‌آمدند اما در عین حال، نمی‌خواستند مبارزه را به بازتولید همان منطقی تبدیل کنند که با آن می‌جنگیدند.

در این سنت، مقاومت فقط نفی قدرت نیست؛ ساختن جامعه و انسانی متفاوت نیز هست. به همین دلیل، اخلاق از

فانون معتقد است در چنین جهانی، دعوت به آرامش، مدارا یا اصلاح تدریجی، اغلب چیزی جز تثبیت وضع موجود نیست. استعمارگر زبان دیگری جز زور نمی‌شناسد و بنابراین استعمار شده نیز ناگزیر است در همان زمین و با همان زبان پاسخ دهد. از این منظر، خشونت مقاومت صرفاً ابزاری نظامی نیست؛ بلکه عملی است که انسان تحقیر شده از خلال آن احساس می‌کند دوباره بر سر نوشت خود مسلط شده و حیثیت از دست رفته‌اش را باز می‌یابد.

فانون حتی از نوعی کارکرد روانی و وجودی خشونت سخن می‌گوید: خشونت برای سوژه استعمارزده، لحظه شکستن ترس و خروج از وضعیت انفعال است.

اما در نقطه‌ای متفاوت، هانا آرنت قرار می‌گیرد. آرنت نیز متفکری نبود که از دور درباره خشونت نظریه پردازی کند. تجربه فروپاشی جمهوری وایمار، ظهور نازیسم، تبعید و مواجهه مستقیم با توتالیتاریسم، بخش مهمی از اندیشه او را شکل داده بود. با این حال، او در کتاب درباره خشونت نسبت به تبدیل خشونت به بنیان سیاست یا ابزار رهایی عمیقاً بدبین است.

آرنت میان «قدرت» و «خشونت» تمایزی اساسی قائل می‌شود. از نگاه او، قدرت حاصل کنش جمعی، رضایت و توان انسان‌ها برای عمل مشترک است؛ در حالی که خشونت اساساً ابزاری است که معمولاً زمانی به کار گرفته می‌شود که قدرت رو به زوال رفته باشد. هر جایان به خشونت دائمی وجود دارد، نشانه‌ای از فقدان قدرت واقعی نیز وجود دارد.

برخلاف فانون، آرنت نسبت به این ایده که خشونت بتواند انسان را آزاد کند یا نظمی انسانی تر بسازد، تردید جدی دارد. او می‌پذیرد که در برابر سرکوب عریان، خشم و حتی واکنش خشونت‌آمیز می‌تواند قابل درک باشد؛ اما هشدار می‌دهد که خشونت، حتی اگر با نیت رهایی آغاز شود ممکن است باعث فروپاشی یک ساختار شود اما الزاماً قادر به ساختن نظمی آزاد و پایدار نیست. تجربه‌های قرن بیستم نیز تا حدی این ایده را برای آرنت تقویت می‌کرد که مرز میان «خشونت رهایی‌بخش» و «خشونت بازتولیدکننده سلطه» بسیار شکننده‌تر از آن چیزی است که بسیاری از انقلابیون تصور می‌کردند (۱).



لحظات نیز می‌توان علیه خشونت ایستاد، بی‌آنکه انسانیت را قربانی مبارزه کرد. این راه، بی‌هزینه‌تر یا ساده‌تر نیست؛ چه بسا دشوارتر و ترازیک‌تر باشد چرا که حفظ مرز میان مقاومت و انتقام، میان ایستادگی و حذف دیگری، کاری بسیار دشوار است.

اما شاید دقیقاً در همین دشواری است که امکان آینده‌ای متفاوت نهفته باشد. آینده‌ای که در آن سیاست فقط جابه‌جایی نیروهای قاهر نباشد، بلکه تلاشی برای حفظ امکان زندگی مشترک، کرامت انسانی و بازسازی جامعه نیز باشد. شاید پرسش اصلی امروز ایران نیز همین باشد: چگونه می‌توان در برابر خشونت ساختاری ایستاد، بی‌آنکه خود به بازتولیدکننده همان خشونت بدل شد؟ سنت فکری و عملی سحابی‌ها و صابر پاسخی قطعی و ساده به این پرسش نمی‌دهد، اما دست‌کم نشان می‌دهد که چنین امکانی، هرچند دشوار و پرهزینه، هنوز می‌تواند موضوعی برای اندیشیدن و زیستن باشد. ■

بی‌نوشت:

(۱) البته باید توجه داشت که قانون بیش از آنکه درباره استبداد سیاسی سخن بگوید، متفکر وضعیت استعمار است؛ وضعیتی که در آن استعمار شده اساساً از دایره انسان سیاسی بیرون رانده شده و امکان‌های مشارکت و اصلاح تقریباً به‌طور کامل مسدود است. از این رو، نمی‌توان نسبت میان خشونت و رهایی در اندیشه او را بدون توجه به زمینه استعمار فهمید. با این حال نتیجه جنبش‌های ضد استعماری بعد از به دست گرفتن قدرت نیز نشان می‌دهد میتوان در روش‌ها مقابله با خشونت دقیق‌تر شد.



آرنت میان «قدرت» و «خشونت» تمایزی اساسی قائل می‌شود. از نگاه او، قدرت حاصل کنش جمعی، رضایت و توان انسان‌ها برای عمل مشترک است؛ در حالی که خشونت اساساً ابزاری است که معمولاً زمانی به کار گرفته می‌شود که قدرت رو به زوال رفته باشد. هرچا نیاز به خشونت دائمی وجود دارد، نشانه‌ای از فقدان قدرت واقعی نیز وجود دارد.

سیاست جدا نمی‌شود. اگر ابزار مبارزه بر حذف، نفرت و نابودی کامل دیگری استوار شود، آنچه در نهایت ساخته می‌شود نیز به سختی می‌تواند چیزی جز صورتی تازه از همان سلطه باشد. این همان جایی است که سنت سحابی‌ها، هم از رادیکالیسم خشونت‌محور فاصله می‌گیرد و هم از محافظه‌کاری منفعل.

در میان این سه نفر، عزت سحابی شاید بیش از همه نماینده پیوند میان «اخلاق مقاومت» و «فهم عینی امر سیاسی» بود. او صرفاً یک روشنفکر اخلاق‌گرا یا فعال سیاسی معترض نبود؛ بلکه تجربه مستقیم حضور در عرصه سیاست‌گذاری، اقتصاد و برنامه‌ریزی را نیز داشت. همین تجربه باعث می‌شد نگاهش به جامعه و تغییر اجتماعی، رمانتیک یا صرفاً سلبی نباشد. بررسی نوشته‌های مهندس سحابی نشان می‌دهد که فروپاشی نظم سیاسی، صرفاً به معنای سقوط یک حکومت نیست؛ بلکه می‌تواند به فروپاشی ظرفیت اداره جامعه، اقتصاد، نهادها و حتی اعتماد عمومی منجر شود. شاید به همین دلیل، در سنت فکری او همواره نوعی حساسیت نسبت به «ساختن» وجود دارد؛ ساختن جامعه، نهاد، امکان گفت‌وگو و ظرفیت توسعه. پروژه «ایران فردا» را نیز می‌توان در همین چارچوب فهمید: تلاشی برای آنکه سیاست فقط به واکنش و نفی فروکاسته نشود، بلکه بتواند افقی برای آینده و بازسازی اجتماعی ارائه دهد.

هدی صابر نیز این سنت را به سطحی اخلاقی‌تر و وجودی‌تر می‌برد. در کلاس‌های او نوعی اصرار بر حفظ کرامت انسان حتی در دل سرکوب دیده می‌شود. او هم رادیکال بود و هم عمیقاً ضد خشونت؛ اما ضد خشونت‌نش از جنس محافظه‌کاری یا سازش نبود. بیشتر بر این ایده استوار بود که اگر مبارزه، خود جامعه و اخلاق را نابود کند، حتی در صورت پیروزی نیز چیزی جز تکرار چرخه سلطه باقی نخواهد ماند. بازخوانی او از زندگی مجاهدان اولیه را نیز می‌توان با همین رویکرد بهتر فهم کرد. این نگاه برای من به عنوان شاگردی در کلاس‌های «باب‌بگشا» و خوانش تاریخ معاصر در دوره‌های «هشت فراز-هزار نیاز» همیشه مورد توجه بود.

هاله سحابی نیز این سنت را از سطح نظری به سطح زیست روزمره و بدن انسانی پیوند می‌زد؛ نوعی ایستادگی مدنی و اخلاقی، حتی در لحظه‌ای که خشونت عریان حضور دارد. این نوع زیست را هم در گروه مادران صلح و هم در تجربه‌هایی که بخشی از آنها در کتاب خاطراتش انعکاس یافته می‌توان دید. مرگ او در حافظه جمعی نیز دقیقاً در همین معنا ثبت شد: بدنی بی‌دفاع که در برابر خشونت ایستاده، بی‌آنکه خود به منطق خشونت تن دهد.

شاید مهم‌ترین میراث این سنت همین باشد: اینکه در تاریک‌ترین

## زنی «پرسه زن» در شهر



مهدی فخرزاده

پس از یکی از حملات ارتش اسرائیل به غزه، (اینطور که در خاطر هست، پس از حمله به کاروان «آزادی فلسطین» بود، در خرداد ۱۳۸۹ شمسی)، به پیشنهاد جمعی از دوستان، برای ابراز همدردی به دیدار سفیر فلسطین، صلاح زبایی رفتیم. پس از خروج از سفارت، شهید هاله سحابی از من و چند نفر دیگر از دوستان که جوان بودیم خواست بایستیم. هاله مطرح کرد که راه‌پیمایی‌ای از سفارت فلسطین تا میدان انقلاب داشته باشیم. من که این موضوع برایم جذابیت داشت، بدون هیچ تردیدی پذیرفتم و با چند تن از دوستان دیگر حاضر به انجام این کار شدیم. جمعی انگشت شمار در خیابان انقلاب به راه افتادیم. در دست‌های ما نقاشی‌ها و دست‌نوشته‌هایی از هاله سحابی، با موضوع صلح برای فلسطین بود. نقاشی‌ها دارای رنگ‌هایی چشم‌گیر و نمادهایی از صلح بود و شعارها، بسیار نرم و آرام بود. ما با سکوت مسیر را پیمودیم و بنا هم بر شعار دادن نبود. چهره‌ها بران‌بیاده در خیابان انقلاب که گویی با پدیده‌ای عجیب روبه‌رو شده بودند، بسیار دیدنی بود. هاله، با همان شخصیت مادرانه‌اش جمع را هدایت می‌کرد و عابران می‌دیدند، زنی با لباس رنگارنگ اما بسیار ساده (مثل همیشه) و چند جوان، پلاکاردهای حاوی نقاشی و شعار در دفاع از فلسطین در دست دارند. نقاشی‌هایی که قبل و بیش از شعارها به چشم می‌آمد. تقریباً تمام کسانی که از کنار ما عبور می‌کردند، ابتدا با تعجب به این راه‌پیمایی نگاه می‌کردند. گاهی حس می‌کردم برای عابران نوعی کنتراست بین تیپ جمع اندک راه‌پیمایی کننده و محتوای تابلوها به وجود آمده است. آنها شاید پیش‌تر دفاع از فلسطین را در چارچوبی دیگر دیده بودند و حالا این الگوی جدید برایشان عجیب بود. دستاورد سال‌ها انحصار دفاع از آرمان فلسطین در دست جریان‌هایی خاص، نوعی انزجار در عموم جامعه ایجاد کرده است. این راه‌پیمایی خیلی کوچک، شاید در نوع خود نخستین بود و هیچ‌گاه پیش از آن خبری درباره تظاهرات مستقل در دفاع از فلسطین در ایران نشنیده بودم. هرچه بود به همت سازمان‌های عریض و طویل حکومتی و پول نفت بود.

با همین ایده شاید اگر امروز سحابی زنده بود، موضوعش در باره جنگ حتماً متأثر از فضای دو قطبی حاکم بر جامعه ناشی از فاجعه دی‌ماه نبود.

شاید آن حرکت کوچک، در بعد از ظهر یک روز آفتابی در تهران بزرگ، گم شد اما در دل آن حرکت، یک ایده بزرگ وجود داشت به این مضمون که کنش‌های اجتماعی نباید لزوماً کنش‌هایی فراگیر و بزرگ باشند. به تعبیر شیخ ابوسعید ابوالخیر، هر کس از جای خود اگر برخیزد و گامی فرابیش نهد، کاری سترگ صورت می‌گیرد.

نوع اعتراض خانم سحابی نیز متفاوت از بیشتر اعتراض‌ها بود. برای ایشان، نفس اعتراض خشونت‌پرهیز و آگونیستی بود. جنایت زشت اسرائیل، با رنگ‌های زیبای نقاشی‌های هاله سحابی بازنمایی بیشتری داشت. اینها شاید خصلتی بود که مادر بودن، هنرمند بودن و زن بودن همزمان به او داده بود.

■ ■ ■  
نوع اعتراض خانم سحابی متفاوت از بیشتر اعتراض‌ها بود. برای ایشان، نفس اعتراض خشونت‌پرهیز و آگونیستی بود. جنایت زشت اسرائیل، با رنگ‌های زیبای نقاشی‌های هاله سحابی بازنمایی بیشتری داشت. اینها شاید خصلتی بود که مادر بودن، هنرمند بودن و زن بودن همزمان به او داده بود.

واکنش‌ها به تظاهرات کوچک ما خیلی مثبت نبود؛ گاهی می‌خندیدند، گاهی متلکی حواله می‌کردند و اگر صلابت و محکمی هاله نبود، شاید راه‌پیمایی و حمل پلاکاردها چندده متر بیشتر طول نمی‌کشید و این جمع کوچک در واکنش به موج منفی موجود در فضا، متلاشی می‌شد. ولی هاله خانم استوار و محکم، با لبخندی بربل و پلاکاردی در دست، راه می‌رفت و ما نیز گرد او ره می‌پیمودیم. به اعتقاد من این کار، نوعی کنش عمیق اجتماعی بود و کلیشه «مدافعان رسمی و حکومتی فلسطین» با این حرکت در چشم‌آنهايي که شاهد بودند خدشه‌دار شد. انحصار دفاع از فلسطین در ایران با کلیشه تیپ خاص از زنان و مردان و مشت‌هایی گره کرده و شعارهایی در مرگ و نابودی تعریف شده است اما حالا عده‌ای اندک با تیپ متفاوت، به سردستگی زنی با لباس‌هایی ساده، اما رنگارنگ و خوش‌رنگ، با نقاشی‌هایی پر از رنگ و المان‌های مربوط به صلح و فلسطین و شعارهایی در دفاع از صلح برای فلسطین، بدون شعار و مشت‌گره کرده راه می‌رفتند. این حرکت، نه یک حرکت سانتی‌مانتال بلکه نقد عمیق اجتماعی بود که در خیابان رخ می‌داد. بسیاری از مفاهیم در دو قطبی‌های اجتماعی ایران، به تصاحب یکی از قطب‌ها درمی‌آیند. دوم خرداد، شعار هواداران اصلاحات، آزادی بود، گمان عمومی ابوزسیون این بود که باید در برابر شعار عدالت، زیر پرچم آزادی گرد آیند. البته اندک کسانی هم بودند که از این دو قطبی‌پرهیز می‌کردند و ایمان و جسارت فراوانی می‌خواستند در فضایی که جریان‌هایی خاص مدعی عدالت بودند، از عدالت دفاع کنیم.



زیادی عکس‌هایی از چریک‌های سراسر دنیا نظر را جلب کرد. البته ایرادی در وجود عکس‌ها نبود، اما حضورشان در نمایشگاه نقاشی کمی عجیب بود. کمی که جلورفتم با یک تابلوی داس و چکش مواجه شدم. کنار راهرو هم نشریات چاپ منتشر شده در دانشگاه برای فروش گذاشته شده بود. در واقع نمایشگاه نقاشی محملی برای بیانیه صادر کردن شده بود. اتفاقاً مانند همان مدافعان خاص فلسطین که تیپ یکسانی دارند، اینجا هم تیپ‌های یکسان و گاهی شاید حتی قطر سبیل‌های آقایان نزدیک به هم بود. گویی حتی تیپ آدم‌ها در بدو ورود به دنبال تعارض و آنتاگونیسم است.

من فکر می‌کنم نوع کنش آگونیستی، مقاوم و صلح‌خواه‌ها له سحابی، برای فضای ملال‌آور کنش سیاسی در ایران بسیار کارآمدتر است. کنش سیاسی در ایران آنقدر ملال‌آور است که با بخش اعظم جامعه نتوانسته است ارتباط برقرار کند. تجربه نشان داد مشت‌های آهنین و شعارهای آتشین نمی‌تواند جامعه را به صلح و صلاح و سازش رهنمون سازد. شاید نیاز به الگوهای خندان، با روسری‌ها و لباس‌هایی رنگارنگ و حسی مادرانه داریم. ■

منبع

بودلر، شارل، ۱۳۸۶، مقالات شارل بودلر، ترجمه روبرت صافاریان، نشر حرفه هنرمند، تهران

■ ■ ■  
**نوع کنش  
 آگونیستی،  
 مقاوم و  
 صلح‌خواه‌ها له  
 سحابی، برای  
 فضای ملال‌آور  
 کنش سیاسی  
 در ایران بسیار  
 کارآمدتر است.  
 کنش سیاسی  
 در ایران آنقدر  
 ملال‌آور است که  
 با بخش اعظم  
 جامعه نتوانسته  
 است ارتباط  
 برقرار کند.  
 تجربه نشان  
 داد مشت‌های  
 آهنین و  
 شعارهای  
 آتشین نمی‌تواند  
 جامعه را به  
 صلح و صلاح و  
 سازش رهنمون  
 سازد. شاید نیاز  
 به الگوهایی  
 خندان، با  
 روسری‌ها و  
 لباس‌هایی  
 رنگارنگ و  
 حسی مادرانه  
 داریم.**

سال‌ها پیش نقاشی‌های یک نقاش لبنانی به نام جاد الخوری بر روی دیوارهای آسیب‌دیده از حمله اسرائیل در دنیا صدا کرد. شاید هیچ بیانیه سیاسی و حرف‌های هیچ فرد سیاسی‌ای به اندازه نقاشی‌های این هنرمند نمی‌توانست جنایت را نشان دهد. در پارادوکس زیبایی نقاشی و جنایت و حمله نظامی، نوعی خاصی از هنر و اعتراض زاده می‌شود که می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد.

شارل بودلر، شاعر بزرگ فرانسه که بر شاعران نسل نومی ایران نیز اثرگذار بوده است، دو مفهوم کلیدی در آثار خود دارد؛ یکی از آن مفاهیم «ملال» است. ملال از دید بودلر، نوع خاصی از دلزدگی در زندگی شهری است. این ملال مترادف سقوط و شر و نزول است، اما راه برون‌رفت از آن هنری آرمان‌خواه است که زیبایی و والایی، انسان را از ملال برهاند تا انسان رهیده از ملال، در برابر تحمیل‌های موجود در ساختار جهان مقاومت کند.

راه این هنر، به تعبیر بودلر «پرسه‌زنی» است. پرسه‌زن، کسی است که در خیابان‌های شهر راه می‌رود، فقط نظاره‌گر نیست و منتقد وضع موجود است و هنرمندی که پرسه‌زن است، فقط منتقد هم نیست و واقعیت را خلق مجدد می‌کند. پرسه‌زن وجد مواجهه نقادانه و خردمندانه و خلاقانه با جهان را دارد و از این رو تأثیرگذار است.

«برای یک پرسه‌زن، برای یک ناظر احساساتی، سکنی گزیدن در میان اجتماع و در فراز و فرود، هیاهو، جریان شتابان و بی‌کران آن، منبع لایتناهی لذت و سعادت است؛ اینکه به رغم دور بودن از خانه، همه جا را خانه خود بداند؛ دیدن جهان، بودن در مرکز جهان و در عین حال مکتوم ماندن از دید جهان، اینها برخی از کوچک‌ترین لذات آن جان‌های مستقل، مشتاق و منصفی است که به راحتی در تعریف لفظی جای نمی‌گیرند.» (بودلر، ۱۳۸۶)

شاید آن روز برای برخی از ما در فضای سیاست‌زده ایران، تجربه خوبی از پرسه‌زنی برای فائق آمدن بر ملال بود.

کنش‌ها له سحابی بیانیه سیاسی نبود، بلکه حرکتی هنری و پرسه‌زنی در شهر بود. باید توجه داشت عمده کنش‌های سیاسی در آن دوره در ایران، کنش بیانیه‌ای و مستقیم بود. در دوران اصلاحات، در یکی از دانشگاه‌های مطرح ایران، چند دوست مرا به دیدار از نمایشگاه نقاشی دعوت کرده بودند. در بدو ورود، تعداد

## در دادگاه وجدان من، محسن جایش کجاست؟



یحیی شامخی

از آسیه شامخی، دختر هاله سحابی، شنیدم (بعد از یکی از تجمعات سال ۸۸، هاله با لباس های پاره و خاکی به خانه برگشت. پرسیدیم چه شده، گفت عده ای یک بسیجی را گرفته بودند زیر مشمت و لگد، رفتیم جلو تا نگذارم بلایی سرش بیاورند.)

کسی نمی داند. شاید این بسیجی در سرکوب همان ایام نقش فعالی داشته، چه بسا دستش به خون بیگناهی آلوده بود. یا شاید صرفاً از روی باورهایی که با آن بزرگ شده، با تصور دفاع از ارزش هایی والا به صحنه آمد. شاید وجدانش هرگز اجازه نداد دست روی هم و وطنش بلند کند، شاید دیده های آن روز مسیر زندگی اش را تغییر داد و از وابستگی به قدرت فاصله گرفت. شاید هم در مسیر قدرت، پله های ترقی را پشت سر گذاشته و امروز دارای مقامی در همان ساختارهای نظامی و دولتی شده و به پشتوانه آن زندگی آرامی برای خود و خانواده اش رقم زده. هر کدام از این ها که بود، این جوان در دیدگاه هاله شایسته آسیب دیدن در آن معرکه نبود. جرمش را کسی احراز نکرده بود و کسی هم به معترض - به حق - عصبانی اجازه اجرای عدالت نداد. برای هاله، بی عدالتی دستگاه قضا هم مجازات خیابانی را توجیه نمی کند. این جوان هر گناه و ظلمی هم که کرده بود، شایسته برخورد مثل یک شهروند بود. مثل یک انسان. حتی اگر رفتار غیر انسانی کرده، از راه انسانی باید مجازات شود تا سنگی روی سنگ باقی بماند. تا چرخه بی پایان خشونت تندتر نچرخد. گویی برای هاله، هیچ عملی توجیه گر بیداد نیست. هیچ هدفی وسیله را توجیه نمی کند.

من آن جوان بسیجی را هرگز ندیدم و نشناختم. فرض می کنم اسمش محسن است. در خیال من، محسن در بسیج ماند به عنوان یک داوطلب. به سبب حسن سابقه اش به جایگاه های بالاتری رسید، مثلاً مسئول فرماندهی گروهانی از داوطلبان تازه وارد به بسیج شد. زندگی اش از راه دیگری می چرخد. در اداره ای کاری کند یا شاید گوشه ای از شهر کارگاه کابینت سازی باشد. شاید هم بعد از فراغت از تحصیل در رشته مهندسی مکانیک، در پژوهشگاهی برای توسعه توان نظامی کشورش - بگو ساخت موشک یا شهرهای زیر زمینی - مشغول بوده است. بعد از ۸۸، هر بار صدای اعتراضات بلند شد، محسن هم بی هیچ ملاحظه ای داوطلب حضور در خیابان برای مقابله با آنانی که او فتنه گر می انگاشت شد. با اینکه ۹۶ و ۹۸ و ۴۰۱ اعتراضات خشن تر بود. فیلم های زیادی دیده بود از بسیجی هایی که زیر مشمت و لگد جان داده بودند و هاله ای دیگر نبوده تا نجاتشان دهد. اخبار از برنامه ریزی سازمان یافته مجاهدین، سلطنت طلبان، موساد و سیا و شبه نظامی های جدایی طلب برای دمیدن در آتش اعتراضات حکایت کرده و برایش اعترافات «فریب خوردگان» ی را نمایش داده اند که با زبان خود از دریافت پول و سلاح و دستور از آن سازمان ها

از آسیه شامخی، دختر هاله سحابی، شنیدم (بعد از یکی از تجمعات سال ۸۸، هاله با لباس های پاره و خاکی به خانه برگشت. پرسیدیم چه شده، گفت عده ای یک بسیجی را گرفته بودند زیر مشمت و لگد، رفتیم جلو تا نگذارم بلایی سرش بیاورند.)

بی عدالتی دستگاه قضا هم مجازات خیابانی را توجیه نمی کند. این جوان هر گناه و ظلمی هم که کرده بود، شایسته برخورد مثل یک شهروند بود. مثل یک انسان. حتی اگر رفتار غیر انسانی کرده، از راه انسانی باید مجازات شود تا سنگی روی سنگ باقی بماند.

گفته اند. نقل قول هایی را نشانش داده اند، با سند و مدرک، حاکی از اینکه به «نظام» و هوادارنش رحم نباید کرد. آیا این فقط شعار و رجز خوانی است؟ نه! مگر ندیدی با عجمیان چه کردند؟ او که از پاکدست ترین های بسیج بود. خانه اش را ندیدی؟ اگر دنبال پست و مقام بود، چرا در آن خانه چند متری با دیوارهای گچی زندگی می کرد؟

محسن اخبار را از مسیرهایی پیگیری می کند که با مسیرهای خبری من متفاوت است. او اخبار من را نمی خواند و من اخبار او را. اخباری که محسن پیگیری می کند، چیزی نمی گوید از اینکه فقر، ناامیدی و خفقان چطور مردمی را چنان در مانده و عصبانی می کند که جز فریاد کاری از دستشان بر نمی آید. از مردمی که برای تحقق کمترین حقوق شان به خیابان آمدند و گاز اشک آور و باتوم و ساچمه و تیر خوردند. از آنهایی که حق اعتراضشان به خطی در قانون اساسی محدود است. اگر در وبلاگی مطلبی نوشتند، سر از بهشت زهرا در آوردند. اگر پژوهشی کردند، راهی اوین شدند. آنها که دخترکان مسموم شده در مدرسه را دیدند، خشمشان را فریاد زدند، اما به جرم سیاه نمایی از دانشگاه اخراج و به زندان وارد شدند، حالیکه فاجعه آفرینان را هیچ گاه سازمان های عریض و طویل اطلاعات رسوا نکردند. مردمی که دیدند صدر تا ذیل متولیان شان، علت سقوط یک هوایمی مسافربری را نقص فنی خواندند تا زمانی که کسی از بیرون کشور اسناد غیر قابل انکار از هدف قرار گرفتن آن با موشک را منتشر کرد. آنها که سیاست مداران مطلوبشان، و نه فقط مطلوب، بلکه درجه سومها و چهارمها که از سر استیصال به آنها روی آوردند، یکی یکی از دایره سیاست بیرون شدند، یا به حبس رفتند



کنم. رایم چه خواهد بود؟ جرمش چیست؟ اینکه در خیابان باتوم بر سر کسی زد که او را نمی شناخت، سلاحی دستش ندیده بود، و گناهِش فریاد خشم بود. جرم محسن بزرگ است و کثیف. نمی دانست؟ باید می دانست. باید بی واسطه پای درد دل مردم عصبانی می نشست و صدای مخالف راهم دلانه گوش می داد و اخبار را از منابع متنوع و متضاد پیگیری می کرد. من همه این کارها را می کنم؟ اما محسن در مقابل اشتباهاتش، کاری هم کرد که من نکردم. محسن در برابر ستم گری قدر قدرت ایستاد وقتی می دانست یا جان خواهد داد یا یک عمر زمین گیر خواهد شد. نه برای حفظ خودش و خانواده اش، برای حفظ مردم کوچه و بازار، هم محلی ها و رفقاییش، هم شهری ها و هم وطن هایی که تا حالا نه دیده و نه نامشان را شنیده. برای حفظ همانی که شاید فردای روزگار برای فریاد خشمش به خیابان بیاید تا باتومی از دست محسن بخورد یا حتی بدتر، کشته شود. برای ایران. محسن روزی بی مهابا در رکاب ستم گران تاخت، روزی دیگر بی ادعا در برابر ستم گران.

در دادگاه وجدان من، محسن جایش کجاست؟ ■

به گمانم هیچ گاه محسن در دادگاهی حاضر نخواهد شد برای جواب دادن به کرده هاییش. شاید دادگاهی شایسته را به این زودی ها نبینیم. شاید محسن همین حالا به شهادتی که آرزیش را داشته رسیده. شاید هیچ دادخواهی از زندگی و کرده های محسن با خبر نشود. اما من امروز می توانم در دادگاه وجدانم او را حاضر کنم. رایم چه خواهد بود؟ جرمش چیست؟

و یا کشته شدند. در اخباری که محسن می خواند مهسا بیماری مزمن داشت، نیکا خودکشی کرد و کیان با تیر منافع کشته شد.

دی ۴۰۴ اخبار خوشونت بیشتر از قبل بود. با چشمان خودش فیلم ضبط شده یک دوربین ترافیک را دید که «آشوب گران» روی یک نیروی ضد شورش که به زمین افتاده بود چیزی ریختند و آتشش زدند. اما برای محسن هنوز جای تردید نبود. «دشمن» صریحا مردم را فرا خوانده بود که به خیابان بیایند و ساختمان های دولتی را تصرف کنند. دشمن حتی وعده داده بود که مامورانش در خیابان کنار مردم خواهند ایستاد. محسن باز هم اندیشید که باید به صحنه بیاید تا از ایران، تنها پرچم دار مبارزه با قدرت های ظالم دفاع کند.

باری، دی ماه پر خون گذشت. دشمن با صفا آرای جدید به میدان آمد. این بار هم سخنش را از آزادی مردم شروع کرد، اما زود دستش برای همه رو شد و قتی به کشتن رهبران قانع نشد، دانش آموزان را کشت، بیمارستان ها را خراب کرد، بر دانشگاه ها و کارخانه ها بمب ریخت، وعده نابودی تمدنشان را داد و تهدید به تغییر نقشه ایران کرد. محسن باز هم در صحنه حاضر بود. شب ها در ایست های بازرسی شرکت کرد حتی بعد از اینکه پهپادها مستقیم به آنها شلیک می کردند. برای نشستن پشت موشک اندازها داوطلب شد. اگر فرا خوانده می شد، شاید دیگر بر نمی گشت. شاید با یک دست، یا بدون پا یا بدون چشم بر می گشت. دیگر بحث آرزو و خیال شهادت نبود. امتحان واقعی بود. محسن هنوز کودکی در خانه دارد که نان شبش وابسته به اوست و برای رشد در این دنیای پر خطر به سایه پدر نیاز دارد. اما محسن رفت. دشمنش بی پرده از قلع و قمع مردم و خاک سرزمینش می گوید. محسن ثابت قدم ماند.

به گمانم هیچ گاه محسن در دادگاهی حاضر نخواهد شد برای جواب دادن به کرده هاییش. شاید دادگاهی شایسته را به این زودی ها نبینیم. شاید محسن همین حالا به شهادتی که آرزیش را داشته رسیده. شاید هیچ دادخواهی از زندگی و کرده های محسن با خبر نشود. اما من امروز می توانم در دادگاه وجدانم او را حاضر



# ایده‌های مسلط و مقاومت سحابی



محمد حیدرزاده

در حوزه فعالیت‌های معطوف به امر سیاسی، اصطلاحات، عبارات و مفاهیمی بسته به مختصات عصر، رواج می‌یابند که گه‌گاه بصورت قطب‌نمای همان حیطه و همان عصر عمل می‌کنند. عبارت‌هایی از قبیل «مبارزه»، «مبارزه مسلحانه»، «اصلاحات»، «انقلاب»، «نافرمانی مدنی»، «مقاومت»، «مقاومت خشونت‌پرهیز» و غیره در دوره‌هایی هر کدام به تنهایی یا در کنار یکدیگر برای گروه‌های متعدد همچون معیار راستی آزمایی سابرین محسوب شده است. همچنان که جوانانی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در ایران با دو خواستگاه متفاوت در واکنش به دو جریان سیاسی متفاوت، سازمان‌هایی چریکی را تاسیس کردند که در شکل‌دهی به انقلاب ۵۷ نقشی موثر و غیرقابل چشم‌پوشی ایفا کردند. بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی به ترتیب سران احزاب نهضت آزادی ایران و حزب توده ایران را به محافظه‌کاری در سیاست متهم کردند و بنای یک تغییر در گفتار ساده‌ولی در عمل جانفرسا را در شیوه سیاست‌ورزی گذاشتند. در واقع آن‌ها مبارزه در معنای مرسوم و هنجارین آن را برناتافتند و از «مبارزه» به «مبارزه مسلحانه» گذر کردند و در نتیجه در فضای سیاسی نیز اصلاحات جای خود را به انقلاب داد. در واقع معیارهای عمل‌ورزی سیاسی بدون آنکه منشأ و ماخذ همیشگی داشته باشد با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی هر عصر و با انتخاب بازیگران موثر آن برکشیده می‌شود. از این رو اگر دیروز مبارزه مسلحانه امری شجاعانه محسوب می‌گردید، برای امروز شاید بیشتر احمقانه باشد و اگر امروز بر مقاومت خشونت‌پرهیز تاکید می‌گردد دلیلی بر آن نیست که فردا روزی نیز همچنان معتبر باقی بماند و بز دلانه تصویر نگردد.

و امروز تقریباً عموم فعالین سیاسی منصف بر بیش آن مرد تیزبین صحه می‌گذارند که در سیل جنون انقلابی غرقه نشد و به چیزی عمل کرد که در تقابل با معیار عصرش بود. کمی عقب‌تر در سال‌های مبارزه با پهلوی دوم سران نهضت آزادی از جمله بازرگان و سحابی‌ها اگر چه بارها به زندان محکوم می‌شوند اما هیچ‌گاه بسوی مبارزه قهرآمیز و مسلحانه نغلتیدند هر چند طبق روایاتی موثق با سازمان مجاهدین اولیه همدلی نشان داده باشند. بنابراین در آن دوره نیز مغلوب مبارزه مسلحانه به عنوان معیار عصر نمی‌شوند.

اما عزت سحابی در تمام این سال‌ها در کنار بازرگان حضور فعال داشته است. آن‌ها حتی جز اولین گروه‌هایی هستند که با جنگ پس از آزادی خرمشهر مخالفت می‌کنند، جنگی که ابعاد مقدس به خود گرفته بود و سودای رسیدن به قدس را در خود می‌پروراند.

سحابی در جایی به این ویژگی منحصر به فرد بازرگان اشاره می‌کند و آن را می‌ستاید که هیچ‌گاه تسلیم دیکتاتوری جونی نمی‌شد.



پس از انقلاب  
۵۷ و سرکوب  
گروه‌های  
مسلح و پس از  
گذر از سال‌های  
جنگ هشت  
ساله و سال‌های  
انتهایی دهه ۶۰ و  
تثبیت و استقرار  
نظام جمهوری  
اسلامی، آنچه را از  
نیروهای سیاسی  
باقی مانده بود،  
بسوی یک مبارزه  
خشونت‌پرهیز  
سوق داد

سحابی پس از دهه ۶۰ نیز اگر چه مبارزه مسالمت‌آمیز را همچون گذشته، در پیش می‌گیرد و به مسیری تدریجی و اصلاح‌محور می‌گراید اما هیچ‌گاه همچون جریان اصلی اصلاحات بعنوان معیاری فراگیر، در مقابله با وجوه غیردموکراتیک ساختار، به بازیگری اصلاح طلب بدل نمی‌شود. او در واقع بازیگری را نه در سطوح اصلاح طلبی مسلط بر عرصه سیاسی که در سطوح اصلاح‌گری آن می‌خواهد. فهم این نکته کمی به تامل بیشتری نیاز دارد. اگر چه معیار مسلط، اصلاحات است و سحابی نیز ایده‌ی مرکزی

پس از انقلاب ۵۷ و سرکوب گروه‌های مسلح و پس از گذر از سال‌های جنگ هشت ساله و سال‌های انتهایی دهه ۶۰ و تثبیت و استقرار نظام جمهوری اسلامی، آنچه را از نیروهای سیاسی باقی مانده بود، بسوی یک مبارزه خشونت‌پرهیز سوق داد. اما پرسش اساسی اینجاست که کاراکتر و راجل سیاسی الزاما باید با معیار عصرش سنجیده شود؟ آنچه در دوره‌ای معیار می‌گردد آیا الزاما راه درست عصرش را نیز باز نموده است؟ پاسخ پرسش دوم تا حدی روشن است چرا که معیاری که دوره به دوره در تغییر و تبدل است دلیلی به ما ارائه نمی‌دهد که در دوره خودش نیز بدرستی برکشیده شده باشد هر چند راه‌گریزی از آن نباشد. راه‌گریز نه به معنای فردی بلکه به معنای جمعی آن است. آن چنان که وقتی مهندس بازرگان در نخستین روزهای انقلاب، دولت موقت و انتقالی خود را تشکیل می‌دهد در نهایت زیر فشار انقلابی‌گری جامعه و سایر نیروهای سیاسی از نخست‌وزیری استعفا و دولت را واگذار می‌کند. اگر چه بازرگان نمی‌توانست بر انقلابی‌گری جامعه غلبه کند اما توانست دامن خود را از آن برکشد و آنچه را درست می‌دانست، عمل کند.



جریان اصلاحات با بن بست استراتژیک خود روبرو می شود و بخش مهمی از آن ها نیز راهی زندان ها می شوند. در واقع تفاوت نظرگاه سحابی آن جاست که او اگر چه با معیار مسلط همراهی می کند اما توانایی فراتر رفتن از آن را نیز دارد. فراتر رفتن نه به معنای عبور کردن از آن، آنچنان که تحکیم وحدت می خواست عبور کند بلکه به معنای گشودن مرزهای معیار مزبور، به معنای افق گشایی در معیار و ایده مسلط. در واقع نقش بازیگر ممتاز نیز همین است که بتواند روایت ها، ایده ها و معیارهای عصرش را ارتقا دهد و به بازیگری صرف در محدوده آن تقلیل نیابد. همچنان که بازرگان چنین کرده بود.

با انقلاب همراه شده بود ولی با انقلابی گری خیر، با جنگ با رزمندگان وطن همراه بودند اما با جنگیدن برای جنگیدن خیر. اینجا اگر کمی تأمل کنیم از پس چنین کنش گری مسئولانه ای نوعی سیاست ورزی زاده می شود که با ایده و معیار مسلط الزاماً موافقت یا مخالفت نمی کند. او به آنچه درست است می اندیشد و به آنچه در نظرش صالح است عمل می کند. بنابراین عمل صالح و درست اندیشی از محدوده های ایده و معیار رایج فراتر می روند.

■ ■ ■  
سحابی پس از دهه ۶۰ نیز اگر چه مبارزه مسالمت آمیز را همچون گذشته، در پیش می گیرد و به مسیری تدریجی و اصلاح محور می گراید اما هیچ گاه همچون جریان اصلی اصلاحات بعنوان معیاری فراگیر، در مقابله با وجوه غیردموکراتیک ساختار، به بازیگری اصلاح طلب بدل نمی شود. او در واقع بازیگری رانه در سطوح اصلاح طلبی مسلط بر عرصه سیاسی که در سطوح اصلاح گری آن می خواهد.

آن را پذیرفته است، اما او الزاماً به تمامی نتایج پذیرش چنین ایده ای تن نمی دهد. در واقع پذیرش اولیه آن نیز ماحصل انتخاب بنیادین او در مبارزه ی خشونت پر هیزانه است و نه شکل گیری جریانی سیاسی که در یک دهه قبل تر از آن پرچم انقلابی گری و اشغال سفارت را برافراشته بودند.

اوج این تمایز بازیگری در نتیجه رامی توان در انتخابات سال ۱۳۸۴ مشاهده کرد. ما با یک لحظه تاریخی در کارنامه سحابی مواجه می شویم. تصمیمی که تنها از فردی وارسته چون او می توانست اتخاذ شود. در آن سال کل جریان اصلاح طلبی نه تنها نتوانست بین نیروهای خود اجماع حاصل کند و یا آنکه با هاشمی رفسنجانی ائتلاف کند بلکه در دور دوم نیز نتوانست پایگاه رای خود را بسوی او بسیج کند؛ اگر اساساً چنین اراده ای در میان بوده باشد. در واقع اصلاحات مسلط، به چیزی جز آن نیز احتمالاً نمی توانست منجر شود. آن ها چنان در رسانه های خود بر هاشمی تاخته بودند که در آن روز سر نوشت ساز ملی (امروزه به خوبی متوجه می شویم که انتخابات ۸۴ چه تأثیر عظیمی بر آینده این مملکت بر جای گذاشت). جایی برای برگرداندن آب از جوی رفته باقی نمانده بود. اما سحابی بعنوان اصلاح گری خارج از جریان اصلی اصلاحات چه کرد؟ کسی (هاشمی) که او (سحابی) را در اوایل دهه ۷۰ بخاطر یک نامه انتقادی زندانی و شکنجه کرده بود. اکنون در معرض انتخاب دوباره سحابی واقع شده است. او می توانست و حق داشت که بر علیه هاشمی ابراز نظر کند. اما سحابی نه تنها چنین نمی کند که در دوگانه احمدی نژاد و هاشمی، با بینش خاص خود که از تاملات عمیق سیاسی او بر می خواست، هاشمی را انتخاب درست معرفی می کند و به او رای می دهد. و امروز بخوبی همه درک می کنند که انتخاب درست در آن مقطع هاشمی بود. روشن است که حتی گزینه سوم هم که ممکن است برخی در برابر این دوگانه مطرح کنند غلط است. یعنی همان تحریمی که برخی نیروهای سیاسی از جمله دفتر تحکیم وحدت در همان زمان به آن دست زدند. چرا که نتیجه همان می شد که شد و نباید می شد. در واقع اگر جامعه، نیروهای سیاسی و جبهه المله خود را می شناخت حتماً امروز نتیجه دیگری رقم می خورد. به همان میزان که جریان اصلاحات نمی توانست و حقی نداشت که از هاشمی حمایت کند (به سبب ۸ سال هجمه بی محابا به او) و حمایت آن ها در نزد جامعه فاقد اعتبار بود چرا که این حمایت با ۸ سال گذشته در تقاض بود، به همان میزان حمایت سحابی از هاشمی می بایست مورد توجه و اقبال جامعه قرار گیرد ولی نگرفت.

نظر رجلی سیاسی چون سحابی در آن مقطع حیاتی و مهم است چون او برخلاف جریان اصلی اصلاحات نه تنها هاشمی را در سیاست به حاشیه نرانده بود بلکه خود نیز مغضوب و زندانی او شده بود. بنابراین ما با یک ایده و دو مختصات سیاسی روبرویم. نظرگاه سحابی با نظرگاه اصلاحات متفاوت است و اگر چه او بطور مداوم به همراه یارانش در همین عصر مزبور به زندان محکوم می شوند و گویا که آن ها بدلیل آنکه معیار مسلط را چون به تمامی نپذیرفته اند مستحق چنین مجازات هایی هستند اما دیری نمی یاید که



بنابراین وقتی به عملکرد سیاسی سحابی نگریسته شود او کنشگر و بازیگری است که نه منفک از عصر خویش است و نه به تمامی با روایت‌های مسلط بر عرصه سیاسی همراه می‌شود. او در تمام دوره‌های سیاسی عمرش که انقلابی‌گری، دولت‌مداری، پارلمانتاریستی و اصلاحگری را شامل می‌شود (که در نوع خود تجربه‌ای است که کمتر برای یک فعال و مبارز سیاسی یکجا جمع می‌شود)؛ از مدار مسالمت‌آمیز بودن کنش‌هایش خارج نشد ولی در عین حال در صورت لزوم بر مواضع رادیکال‌ش نیز پای می‌فشرد، همچنان که در دوره جمهوری اسلامی هیچ‌گاه با اصل ولایت فقیه کنار نیامد و آن را به صراحت اعلام می‌کرد. به هیچ‌عنوان گزافه نیست اگر بگوییم سحابی تمام عمر سیاسی‌اش را در مقاومت بسر برده است. و این مقاومت طبیعتاً اشکال متفاوتی به خود گرفته است و اگر چه خودش به مقاومت خشونت‌آمیز هیچ‌گاه روی نمی‌آورد ولی با گروه‌های مسلح در پیش از انقلاب همدلی داشته است. همچنان که تاریخ معاصر ایران مشحون از چنین رویکردهایی از سوی اراده جمعی ملت است. از انقلاب به غایت صلح‌آمیز مشروطه تا مقاومت جانانه و مسلحانه مشروطه خواهان تبریز و بختیاری تا مقاومت چریکی میرزا کوچک خان تا تلاش‌های طاق‌فارسای پارلمنتاریستی مصدق و نهضت استقلال طلبانه ملی او، همگی اشکال متنوع مقاومت مردم ایران است برای دستیابی به حقوق حقه خویش در برابر سلطه داخلی و خارجی. از این رهگذر سحابی نیز همان تاریخ ایران را در ابعاد فردی‌اش زیسته است. تجربه زیسته او مقاومت در برابر انواع سلطه و استقامت بر آزادی خواهی‌اش تا پایان عمر است. اینکه این مقاومت خشونت‌آمیز یا مسالمت‌آمیز است، اینکه اساساً مقاومت در دل خود می‌تواند منجر به خشونت شود یا نشود (که می‌شود) برای او در سیر تعیین و تکوین پراکسیس او رقم می‌خورد.

اکنون می‌توان به پرسشی که ابتدائاً پرسیده شد تا حدی پاسخ گفت که اگر چه معیارها و ایده‌هایی بر دوره‌هایی مسلط می‌شوند اما ضروری و بایسته است که توسط کاراکترهای برجسته سیاسی تعدیل و تحدید و ترفیع یابند.

■ ■ ■  
گزافه نیست  
اگر بگوییم  
سحابی تمام  
عمر سیاسی‌اش  
را در مقاومت  
بسر برده است.  
و این مقاومت  
طبیعتاً اشکال  
متفاوتی به خود  
گرفته است و  
اگر چه خودش  
به مقاومت  
خشونت‌آمیز  
هیچ‌گاه روی  
نمی‌آورد ولی با  
گروه‌های مسلح  
در پیش از انقلاب  
همدلی داشته  
است. همچنان  
که تاریخ  
معاصر ایران  
مشحون از چنین  
رویکردهایی  
از سوی اراده  
جمعی ملت  
است.

همچنان که امروز بخواهیم یا نخواهیم، مطابق میلمان باشد یا نباشد، ایده‌هایی همچون «اصلاح طلب-اصولگر ادیگه تمومه ماجرا» برکشیده می‌شوند و راه خود را تا منتهی الیه نتایجی که می‌توان گرفت ادامه می‌دهند و براندازی را به سکه‌ای رایج در فضای سیاسی کشور تبدیل می‌کنند. فضای براندازانه در سال‌های اخیر، چنان فعالین سیاسی را احاطه کرده است که تا سرحدات خودش که تجاوز نظامی به کشور باشد پیش می‌رود و جنگی هولناک را موجه می‌کند. در سال‌های گذشته، اصلاح‌طلبی که خود زمانی معیار عرصه سیاسی بود، از سوی براندازی به دشمن اصلی سیاست ایران معرفی می‌شود و این چنین معیارها نه تنها تغییر می‌یابند بلکه می‌توانند در کمتر از دو دهه از معیار مسلط به معیار بی‌اعتباری فروغلتند. در چنین فضایی است که حضور رجل سیاسی ممتاز، واجد اهمیت می‌شود، رجلی چون بازگان و سحابی که بدون توجه به اینکه ایده مسلط چه چیزی می‌خواهد به آنچه درست است می‌اندیشد و عملی را بجا می‌آورد که عمل صالح باشد و نه آنچه معیار مسلط از او خواسته است. ■



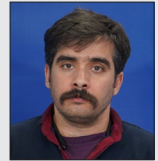
## سنتِ سحابی: علیه یک قرن منازعه سیاسی

و کلان ملی پاسخ گویند. امر اجتماعی به امر دولتی فروکاسته می شود تا دولت های ایرانی مسئول اول و آخر ناکامی ها معرفی شوند. آن ها می روند و جایگزین می شوند اما مسائل به حال خود باقی می مانند.

اما چرا میراث مرحوم مهندس سحابی برای فهم وضعیت معاصر ما در ایران مهم است؟ در واقع، درست در زمانه ای که سنگفرش خیابان خون آلود است و ما در حال از سرگذراندن خونبارترین لحظات تاریخی خود هستیم، مهندس عزت الله سحابی در پاسخ به این بحران، چه پاسخی می دهد؟

سال ۷۷، سال بحران اقتصادی است. «تتش های سیاسی» و «بلا تکلیفی فعالیت ها»ی به ارث رسیده از دولت قبل به انضمام افزایش قیمت نفت و گرانی های متعاقب آن، وضعیت دشواری را برای دولت اصلاحات رقم زده است. درست در چنین شرایطی است که شعله گداخته ی یک رخداد سیاسی، به کلیت جامعه زبانه می کشد: شهردار وقت تهران دستگیر می شود. مرحوم مهندس سحابی در مقاله ای با عنوان «نه آشوب، نه سکوت» منتشر شده در شماره ۴۲ نشریه ایران فردا در اردیبهشت سال ۱۳۷۷ به این مقوله ورود می کند. خط تندروها، خط «خاتمی، افشاکن، افشاکن» بود. در مقابل اما خاتمی و دولت اصلاحات، گرایش به یک «دیپلماسی پنهان و کدخدگری» و حل مسئله ای سیاسی و عمومی شده در هیئتی خانوادگی و خصوصی داشت. مهندس در آن مقاله می نویسد که «سعی در به صحنه کشاندن آقای خاتمی برای رهبری نزاع، تلاشی است که به رشد تشنج و آشوب و غلبان احساسات - به ویژه جوانان -

منازعه در ایران تاریخی طولانی دارد. گروه ها و جریان های سیاسی به ویژه از مشروطه به این سو، در دالان یک منازعه ی طولانی، کوشیده اند تا حداقلی از نظم، آزادی و عدالت را برای مردمان این جامعه فراهم آورند. این منازعه، ابتدا شماییلی اجتماعی داشته، به این معنا که نبرد نیروها در دل بافتار اجتماعی بر سر تضادها و تعارض ها پدیدار می شده است. با این حال، رفته رفته حکومت شونده و حکومت کنندگان خود را در دو سوی یک میدان نبرد بازآرایی کرده اند. آن ها که نتوانستند پیروز نبرد باشند، منازعه را ذیل مبارزه علیه استبداد صورت بندی کرده اند. به این معنی که سنت های جنبشی - انقلابی در ایران همواره کوشیده اند این استبداد برآمده از دل منازعه را حد زنند. آنچه اما در عمل اتفاق افتاده، کوشش برای تسخیر قدرت بوده است.



سیدحسین موسوی

دولت اندیشی، تعارضات اجتماعی را از درون جامعه برچیده و به دالان دولت پرتاب کرده است. به همین خاطر، نهاد دولت که در اینجا مسامحتاً کل دستگاه حاکمیتی می خوانیم، علت العلل همه ناکامی ها معرفی می شود. گویی دولت خود برآمده از یک زدو خورد اجتماعی و صفا آرای و یارگیری میان نیروها نیست.

مبارزه با استبداد، راه برده به قسمی دولت اندیشی در تاریخ ایران. دولت اندیشی، تعارضات اجتماعی را از درون جامعه برچیده و به دالان دولت پرتاب کرده است. به همین خاطر، نهاد دولت که در اینجا مسامحتاً کل دستگاه حاکمیتی می خوانیم، علت العلل همه ناکامی ها معرفی می شود. گویی دولت خود برآمده از یک زدو خورد اجتماعی و صفا آرای و یارگیری میان نیروها نیست. آنکه قدرت را به دست می آورد، مسئولیت را نیز به دوش می کشد. نکته مهم در اینجا، تفاوت میان آن چیزی است که در ایران دولت خوانده شده و تعبیر state. دولت از ریشه دَوْل به معنای چرخش و دست به دست شدن آمده. حال آنکه state از ریشه Stare در معنای ایستادن و برقرار بودن، اشاره به وضع و حالتی پایدار دارد. ناگزیری دولت از دست به دست شدن، راه برده به معارضه ی دائمی بر سر برانداختن حکومت ها در ایران.

دیرپایی این منازعه خود به دو مقوله مهم راه برده است. مسئولیت ملی را به صرف مقوله ای دولتی فروکاسته است. دولت کوچک شده اما، ناتوان از پاسخ گویی به مقیاس امور پیچیده در سطح کلان و ملی است. باز خورد حل مسئله، نه در دالان های دیوان که در کوچه پس کوچه های شهر گم و گور می شود و روح دولت از آن بی خبر می ماند. نشانه ها به خفا می روند. آنچه برای پایداری یک جامعه نیاز بوده امر اجتماعی بر دوش بگیرد، عملاً به شانه های نحیف یک دولت محول می شود. درشت مقیاسی، پاسخ گویی را به تأخیر می اندازد و شکست های بزرگ خلق می کند. دوم آنکه، رفت و آمد این جریان و گروه سیاسی یا این و آن پارادایم سیاسی اگرچه در عالم فلسفه سیاسی مرزهای روشنی دارند، اما در عمل و اجرا، نمی توانند به مسائل خرد

برخی از آنان مسئولان سازمان جنگل‌ها بودند و می‌گفتند باید سی میلیون رأس دام از مراتع خارج شود. تاکنون مراتع از بین رفته است. برای احیای باقی‌مانده آن این کار باید بشود؛ و ما دانستیم که واقعاً در کنار گود بودن و شعارهای بزرگ دادن با مسئولیت اجرایی داشتن تفاوت دارد... ما مسئولیت تهیه نان شب مردم را نداشته‌ایم و مشکلات دولت را نمی‌دانستیم.» (سحابی، ۱۳۹۲: ۲۷)

شاید تا کنون زیاد گفته و نوشته شده و هنوز نیز بیش از این باید مورد گفت‌وگو قرار گیرد، اما سنت سحابی علیه یک قرن منازعه در سیاست داخلی، دست کم بر دو تجربه گران سنگ تاریخی استوار است: اول آنکه حذف دیگری و رقیب در تاریخ ایران ناممکن است. ما ناگزیر از آنیم که بپذیریم در ایران با همه تنوع و تکثر، با همه تعامل و تنازع می‌داریم، اما این کشور مهم‌ترین مشترک ماست و هیچ گروه و جریانی نمی‌تواند دیگری را از عرصه عمومی حذف کند. سنت سحابی اگرچه خود به تیغ حذف دچار شد، اما شمولیت و انتگراسیون ملی در ایران می‌چرخید. آنچه این روزها برخی خود را ایرانی‌تر از سایرین می‌پندارند، چیزی بیش از یک توهم تاریخی نیست. ایران، امر مشترک همه انسان‌هایی است که در این موقعیت تاریخی و جغرافیایی زندگی می‌کنند. در نتیجه، منازعه، اگرچه بعضاً خاصیت این تنوع و تکثر است، اما چاره‌ای ندارد که جای خود را به رقابت بر سر قواعد پذیرفته شده‌ی بازی ای دهد که حاصلش حذف دیگری نخواهد بود.

همین بود که مهندس را به تدوین «مباحث بنیادی ملی» سوق داد. ملت‌گرایی او نه از آن رو که امروزه دستاویز دعوای راست افراطی و چپ قوم‌گرا شده، نه، که آنگونه که خود تعبیر می‌کند، امر ملی «شمولیت‌بخش» امری همگانی می‌شود و ایران چون چتری بر سرش گسترده و سایه

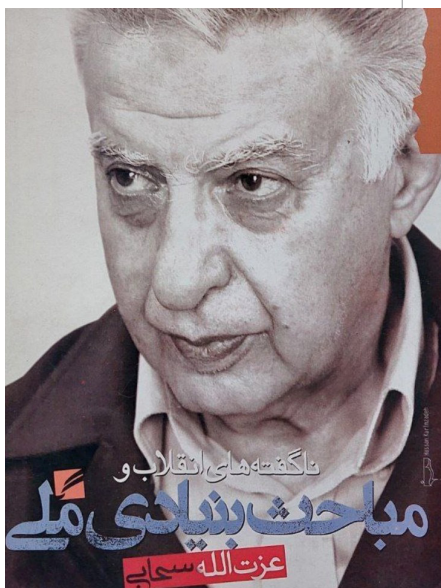


می‌انجامد. رشد شتابان درجه دمای نزاع بدون تردید به درگیری‌های خیابانی منجر می‌گردد.» (سحابی، ۱۳۷۹: ۳۸۲)

مجموعه کنش گفتارهای مرحوم مهندس سحابی در این مقوله آموزنده است. او نه همچون آقای خاتمی، مسئله عمومی شده را به صرف یک منازعه خانوادگی فرومی‌کاهد و نه با همراهی با تندروها، قصد در ایجاد آشوب و بلوا در سطح کلان ممکن را دارد. مهم‌تر آنکه مهندس می‌کوشد تا دامنه‌ی مسئولیت را به همه طیف‌های درگیر تسیری دهد تا اصلاح و بازخورد سیستم دچار شکست فاجعه‌بار نشود. روی سخن مهندس، نیروهای تندرو، کارگزارانی‌ها، دانشجویان، دولت، نهادهای امنیتی و اطلاعاتی و حلقه‌های درونی‌تر حاکمیت هستند. راه آن است که آقای خاتمی «با همان روحیه به عقلانیت، گفت‌وگو و مفاهمه، اخلاق و عدم تشنج دعوت نمایم اما، با افکار عمومی و مردم سخن بگویم.» (همان، ۳۸۲)

سنت مقاومت و خشونت‌پرهیزی مهندس سحابی به آوردگاه‌های سیاسی ختم نمی‌شود بلکه حضور در بدنه کارشناسی نظام سیاسی در فدای انقلاب نیز، مهندس را در شمایل یک «واقع‌گرای انتقادی» معرفی می‌کند. ایشان با اشاره به تجربه‌ای در خصوص مراتع کشور، به سخنرانی‌ای از محمدرضا پهلوی ارجاع می‌دهد که در آن می‌گوید «حیوان شریری به نام بز وجود دارد که ریشه‌های گیاهان را می‌کند و این حیوان باید از بین برود.» مهندس ادامه می‌دهد: «من در زندان این مطالب را در روزنامه خوانده بودم و پیش خود تحلیل می‌کردم که شاه با این کار می‌خواهد روستاییان را وابسته نماید. روستاییان از بز پشم و شیر به دست می‌آورند و از همه چیز و حتی شاخ و گوشه آن استفاده می‌کنند. این حیوان اساس زندگی روستاییان است و آنان با همین حیوانات و زندگی ساده‌شان از دولت مستقل‌اند. و ما فکر می‌کردیم شاه می‌خواهد به این دسیسه روستاییان را به دولت وابسته کند. در حالی که پس از انقلاب هنگامی که به عنوان نماینده مردم به مجلس راه یافتیم، در کمیسیون برنامه و بودجه مسئولین وزارت کشاورزی پس از انقلاب به کمیسیون می‌آمدند

■ ■ ■  
**سنت سحابی  
علیه یک  
قرن منازعه  
در سیاست  
داخلی،  
دست کم بر  
دو تجربه  
گران سنگ  
تاریخی  
استوار است:  
اول آنکه حذف  
دیگری و رقیب  
در تاریخ ایران  
ناممکن است.  
دوم آنکه  
سحابی، یکی  
از مهم‌ترین  
موردهای یک  
نیروی انقلابی  
است که از  
شتابناکی و  
آشوبناکی  
هر انقلابی  
بیمناک است.**



را تصور می‌کند که لاجرم باید توسط نظم بین‌المللی به رسمیت شناخته شود و توأمان، تعارضات درون خودش و میان ایرانیان، حل و فصل کند. او یک انقلابی است که به مدد انقلابی تمام‌عیار، از آشوب‌های انقلابی گذر کرده است. شاقولی که او می‌سازد، هم علیه تسخیر سیاست‌گذاری است، هم علیه گوشه‌گیری و انزوا. در متن سیاست حضور دارد بی‌آنکه قدرت‌اندیشی او را اغوا کرده باشد. یاد و خاطره او و همه کسانی که خود را در گرم‌گرم روزگار ایران و ایرانی فراموش کردند، گرمی. ■

### منابع

- سحابی، عزت‌الله. (۱۳۷۹). دغدغه‌های فردای ایران (مجموعه سرمقالات ایران فردا). چاپ دوم. تهران: انتشارات قلم.
- سحابی، عزت‌الله. (۱۳۸۳). ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی. تهران: چاپ اول: انتشارات گام‌نو.
- سحابی، عزت‌الله. (۱۳۹۲). نیم‌قرن خاطره و تجربه (جلد دوم). چاپ اول. فرانسه: انتشارات خاوران.
- سحابی، عزت‌الله. (۱۳۹۹). تاریخ یک انقلاب (به اهتمام امیر طیرانسی). چاپ اول. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

■ ■ ■  
**مهندس سحابی  
 رانمی‌توان  
 به‌مثابه یک  
 گرایش یا رویکرد  
 سیاسی خواند.  
 او در حقیقت  
 مترو معیار  
 و شاقول یک  
 حیات اخلاقی  
 و سیاسی را  
 صورت‌بندی  
 کرده است.  
 سیاست اخلاقی  
 سحابی نه در  
 خدمت توصیه به  
 حاکمان، که در  
 پرتو نقد رادیکال  
 خشونت‌ورزی  
 و دولت‌گرایی و  
 استبداد اندیشی،  
 بالیده و توسعه  
 یافته است.**

افکنده است. سلسله امور ملی، امور و عواملی است که «مربوط به تکوین استقرار و استمرار یک جامعه به عنوان یک واحد ملی می‌شود... در این مباحث همان قدر عناصر مذهبی دولتی می‌توانند شرکت کنند که عناصر مذهبی غیر دولتی و یا عناصر غیر مذهبی و حتی عناصر ضد مذهبی. همه به این اعتبار که ایرانی هستند باید در این مباحث حرف بزنند و نظر بدهند... این موضوعات شامل آن دسته از امور، ضوابط، شرایط و حتی اخلاقیات و ارزش‌هایی هستند که کاری به رنگ و نژاد و زبان و دین و عقاید و ارزش‌های خاص یک فرد یا گروه اجتماعی ندارد؛ قواعد همزیستی، زندگی امن و آرام آینده‌دار، آنها را به عنوان زیرمجموعه‌هایی از یک مجموعه عام به نام ملت در کنار یکدیگر جست‌وجو می‌کند.» (سحابی، ۱۳۸۳: ۶۰-۶۱)

دوم آنکه سحابی، یکی از مهم‌ترین موردهای یک نیروی انقلابی است که از شتابناکی و آشوبناکی هر انقلابی بی‌مناک است. دلیل عمده‌اش به تجربه عمیق اجرایی او بازمی‌گردد. او می‌داند که بوروکراسی و دالان‌داری، کندتر و لاکپشتی‌تر از هر تغییری عمل می‌کند. به همین خاطر، صبوری پیشه می‌کند تا بتواند به‌ویژه با نسل جوانی که شاید امروزه چندان او را نشناسد، از لایه‌های زیرین یک تاریخ هنوز زنده و تپنده، گفت‌وگو کند. او نه در مقام یک منتقد و حتی یک نیروی سیاسی مخالف، که در مقام یک «بنیان‌گذار نظم» مسئولیت می‌پذیرد تا تواضع عمیق معرفتی و اخلاقی پیشه کند و به سنت خودانتقادی وفادار بماند.

البته نباید از یاد برد که همواره منازعه درون‌مرزهای ملی، تابعی از نحوه مواجهه ایران در روابط و مناسبات بین‌المللی بوده است. چه آنکه ما در تاریخ خود، همواره محل فشار و نفوذ و بهره‌کشی و ستم حکومت‌های غیر بوده‌ایم. همین موقعیت ماست که ایران را به محل اقسام دست‌اندازی‌ها بدل نموده است. مهندس سحابی در همان سال‌های دولت اصلاحات در مقاله‌ای با عنوان «از آمریکاییان چه می‌خواهیم»، به سه مورد مشخصاً اشاره می‌کند: اول، لغو سیاست محاصره اقتصادی (تحریم) و مهار دو جانبه (ایران و عراق)؛ شفافیت همه مذاکرات دو کشور به نحوی که در معرض افکار عمومی قرار گیرد و از هر گونه توافق‌های پشت پرده پرهیز شود؛ و بالاخره، «از تبلیغات و اتهامات نسبت به ملت و دولت ایران، مثل تروریسم یا تهیه‌کننده وسایل کشتار جمعی و... پرهیز شود زیرا که در میان تمام ملل جهان، ایرانی‌ها به صلح‌جویی و انسان‌دوستی تاریخ سه هزار ساله عمر خود معروف هستند...» (سحابی، ۱۳۹۹: ۳۶۰)

مهندس سحابی رانمی‌توان به‌مثابه یک گرایش یا رویکرد سیاسی خواند. او در حقیقت مترو معیار و شاقول یک حیات اخلاقی و سیاسی را صورت‌بندی کرده است. سیاست اخلاقی سحابی نه در خدمت توصیه به حاکمان، که در پرتو نقد رادیکال خشونت‌ورزی و دولت‌گرایی و استبداد اندیشی، بالیده و توسعه یافته است. به همین سبب، او هویت خود را نه از استبداد، که از صورت‌بندی مجدد امر ملی و قالب‌زدن آن در سیاست داخلی و خارجی بازمی‌جوید. سنت سحابی، امکانی می‌آفریند با فراتر رفتن از مدهای زمانه. ایرانی

# پایداری و خشونت‌پرهیزی

## در تجربه زیسته سحابی‌ها و صابر



رضاحسنی

هر سال با درآمدن موسم بهار یاد بعضی نفرات روشنم می‌دارد... یاد دکتر سحابی، مهندس سحابی، هاله سحابی و هدی صابر و باز به تعبیر نیما نام صابرها و سحابی‌ها رزق و روح شده است...  
وقت هر دلتنگی،  
سویشان دارم دست،  
جرات ام می‌بخشد،  
روشنم می‌دارد...

در دو، سه سال گذشته که حوادث درهم فشرده یک قرن، به گونه‌ای شتابان و روی دور تند از برابر دیدگان ایرانیان گذشت. از دو نوبت امواج سهمگین اعتراضات اجتماعی خشونت‌بار، گسترده و فراگیر شهری تا ترور مهم‌ترین رجال سیاسی، نظامی و نخبگان علمی کشور تا ریختن خون شهروندان عادی و هموطنان مظلوم و کودکان بی‌گناه در جنگ تا مرگ جانسوز جوانان عاصی و ایرانیان درمانده، مایوس و معترض تا چندین فقره حملات نظامی و بمباران بی‌رحمانه خانه‌های مسکونی و تخریب و حشایشانه اماکن تاریخی، فرهنگی، آموزشی، تحقیقاتی، اقتصادی، سیاسی و نظامی کشور.

بی‌شک در میان سلاطین رنگارنگ و علایق گوناگون جامعه از اردوگاه حافظان وضع موجود تا طیف متکثر و متنوع تحول خواهان، توان یک

بی‌شک در میان  
سلاطین رنگارنگ  
و علایق گوناگون  
جامعه از اردوگاه  
حافظان وضع  
موجود تا طیف  
متکثر و متنوع  
تحول خواهان،  
نتوان یک ایرانی  
میهن‌دوست را  
یافت و پیدا کرد  
که در خلوت  
بی‌تعارف خویش  
از رویدادهای تلخ  
یادشده، شادکام یا  
از نتایج مترتب بر  
آن یا بها و قیمتی  
که به پای آن اهداف  
پرداخت شد،  
شادمان باشد.

ایرانی میهن‌دوست را یافت و پیدا کرد که در خلوت بی‌تعارف خویش از رویدادهای تلخ یادشده، شادکام یا از نتایج مترتب بر آن یا بها و قیمتی که به پای آن اهداف پرداخت شد، شادمان باشد.

پس از گذر سال‌ها اما اندیشه، منش و روش صابرها و سحابی‌ها بسان نگاره‌ای هدایتگر در نقطه‌ای چشم‌نواز از ویتترین تاریخ ایستاده و روندگان را به درنگ و تأمل فرامی‌خواند.

پرسش نخست اینکه از دید تاب‌آوری انسانی و سلوک شخصی، صابرها و سحابی‌ها چگونه به این رتبه و مرتبه از پایداری و پیوستگی و وارستگی دست یافتند؟

مگر نه اینکه بسیاری از معاصران صابرها و سحابی‌ها با نیات پاک به میدان آمدند چندی شاعری نام‌آشنا، روشنفکری نامی،



می‌آورد" (۱۳۶۷/۱۲/۱۵)، مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۱۷، بعثت، دفتر دوم، ص ۱۶۱).

و خواجه شیراز می‌فرمود: "هر قبله‌ای که بینی بهتر از خودپرستی" و نظامی گنجوی خوش می‌سرود:

اگر خود عشق هیچ افسون نداند  
نه از سودای خویشت وارهاند؟  
به عشق گُره گر خود چیر باشی  
از آن بهتر که با خود شیر باشی

دین در دست صابرها و سحابی‌ها ابزار رتق و فتق امور دنیوی یا کسب شهرت و ثروت و قدرت و جاه و حشمت نبود؛ بلکه دینی بود ایمن‌کننده، اضطراب‌سوز، امنیت‌آور، طربناک و نشاط‌انگیز، معنادهنده، آرامش‌بخش و ایمانی بود که به کار فروکوفتن کبر و نخوت ذاتی آدمی مدد می‌رساند.

سر رابه زمین چه می‌نهی بهر نماز  
آترابه زمین بنه که در سرداری  
مهندس عزت‌الله سحابی در سومین یادبود

دین در دست صابرها و سحابی‌ها ابزار رتق و فتق امور دنیوی یا کسب شهرت و ثروت و قدرت و جاه و حشمت نبود؛ بلکه دینی بود ایمن‌کننده، اضطراب‌سوز، امنیت‌آور، طربناک و نشاط‌انگیز، معنادهنده، آرامش‌بخش و ایمانی بود که به کار فروکوفتن کبر و نخوت ذاتی آدمی مدد می‌رساند.



نویسنده و هنرمندی نامور، سیاستمداری سرشناس یا کنشگری نامدار شدند و یا به صفت فردی یا فرقه‌ای یا حزبی گام در راه نهادند، اما به گاه گذر از گریه‌ها از رفتن درماندند یا فرو افتادند، در تنهایی و تاریکی فیسردند یا شکار خشونت شدند یا در غریبی و غربت به خودکشی یا دیگرکشی رسیدند، یا در خمر و بنگ و افیون فرو شدند یا شکستند و از خویش و آشنا بریدند و به بیگانه گرویدند و یا طاغی شدند و عصیان کردند و در پوستین خلق افتادند...

رمز صابرها و سحابی‌ها که خوش عاقبت شدند و برآمدند و درخشیدند و راز آنها که به سوء عاقبت گرفتار آمدند و فرو شدند و غروب کردند در چیست؟ عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش خون انگوری نخورده باده‌شان هم خون خویش هر کسی اندر جهان مجنون لیلی‌ای شدند عارفان لیلی‌ی خویش و دم به دم مجنون خویش ساعتی میزان‌آنی ساعتی موزون این بعد از این میزان خود شو تا شوی موزون خویش گرتو فرعون منی از مصر تن بیرون کنی در درون حالی بینی موسی و هارون خویش

زندگی و اقوال و آثار صابرها و سحابی‌ها نشان می‌دهد که بیش و پیش از هر چیز جام وجود را از شراب عشق الهی، ایمانی زاینده، معنابخش، نوشونده و شورمندانه پُر کرده بودند:

عشق زنده در روان و در بصر  
هر دمی باشد ز غنچه تازه‌تر  
عشق آن زنده‌گزين کو باقی است  
کز شراب جان‌فرايت ساقي است  
عشق آن بگزين که جمله انبيا  
يافتند از عشق او کار و کيا  
هر که را جامه ز عشقی چاک شد  
او ز حرص و عیب گُلی پاک شد  
شاد باش‌ای عشق خوش سودای ما  
ای طبیب جمله علت‌های ما  
ای دواي نَخوت و ناموس ما  
ای تو افلاطون و جالینوس ما  
مهندس بازرگان هم فرموده بود:

"ایمان به خدا این اثر را دارد که هم شور و حرکت و خودانگیزختگی را در شخص ایجاد می‌کند، و هم انسان در وجود خدا و خارج از خود، هدف اعلی و کمال مطلوب بی‌انتها را پیدا می‌کند. قبول پادشاهی خدا، رهایی از همه پادشاهان دنیاست و آزادی خود انسان و اطمینان و اتکا و انگیزشی که در مؤمن ایجاد می‌شود، برای او هدایت و حمایت و خودکفایی به ارمغان



پدر با اشاره به آیات ۲۰ و ۲۱ سوره مبارکه یاسین نوشت:

" این آیه که در سوره یاسین است و می فرماید از آن کسانی پیروی کنید که از شما توقع اجر و پاداشی ندارند و راه یافته نیز هستند... در حقیقت نخواستن پاداش یعنی همین؛ خدمت را انجام بده، ولی در پی استقبال مردم نباش، یا در قید آن که از تو حمایت نموده، تشویق نمایند نباش! اصل، خدمت به خلیق است و این از آنجا برمی خیزد که به مردم علاقه داشته باشی و آنان را دوست بداری... و در همان جا تصریح می کند این پاداش خواستن از مردم فقط در خواست حقوق و دستمزد نیست. ممکن است کسی یا کسانی در برابر کارشان، حقوق و دستمزد نگیرند ولی به آن کسانی که تحت هدایت یا حکومت آنان هستند یا از آنان پیروی و تبعیت می کنند هزینه هایی را تحمیل کنند تا آنان از قدرت و حکومت خود حفاظت و حراست نمایند یا آن که امنیت و آرامش عده زیادی را که تحت حکومت آنان هستند، برای حفظ کبان یا حفظ ارزش های خودشان یا گروه خودشان بر هم بزنند. انبیا و فرستادگان این گونه نبودند... برای حفظ موقعیت خویش، چیزی از جیب مردم یا مصالح و منافع مردم مایه نمی گذاشتند. این خود نوعی پاداش نخواستن است." (چشم انداز ایران شماره ۲۵، صفحات ۱۸-۲۱).

طیبیان الهیم ز کس مزد نخواهیم  
که ما پاک روانیم نه طمّاع و پلیدیم

باری سخن بر سر چگونگی افزایش تاب آوری، مقاومت و پایداری در برابر رنج و در مواجهه با سرشت سوگناک هستی و نحوه رویارویی با شرور در عالم بود و چنانکه گفته شد، صابرها و سحابی ها بر پایه تجارب ناب درونی اهل پارسایی و مجاهده با نفس و شفقت بر خلق بودند و رایگان بخشی و دهش بی رشوت و بی علت مال و جان و آبرو.

پاک می بازد نباشد مزدجو  
آنچنان که پاک می گیرد ز هو  
که فتوت دادن بی علتست  
پاک بازی خارج هر ملتست  
زانک ملت فضل جوید یا خلاص

■ ■ ■  
سخن بر سر  
چگونگی  
افزایش  
تاب آوری،  
مقاومت و  
پایداری در  
برابر رنج و  
در مواجهه  
با سرشت  
سوگناک  
هستی و نحوه  
رویارویی  
با شرور در  
عالم بود و  
چنانکه گفته  
شد، صابرها  
و سحابی ها  
بر پایه تجارب  
ناب درونی  
اهل پارسایی  
و مجاهده با  
نفس و شفقت  
بر خلق بودند و  
رایگان بخشی و  
دهش بی رشوت  
و بی علت مال و  
جان و آبرو.

پاک بازانند قربانان خاص  
نی خدارا امتحانی می کنند  
نی در سود و زیانی می زنند  
مهندس عزت الله سحابی در امتداد همان  
نگاه روادارانه و معتدل دینی درباره هویت  
و خصال ملی-مذهبی نکاتی را در نشریه  
ایران فردا قلمی می کند که بیانگر نگرش  
و نگاه او به امر سیاست و حوزه سیاست  
عملی است:

ملی-مذهبی ها مردمانی هستند که از  
اعتقادات اصولی اسلام برخوردارند و  
کم و بیش نسبت به احکام آن عاملند  
و به وطن ایران و ملیت ایرانی و منافع و  
مصالح آن، علاقه و پایبندی دارند...  
ویژگی دیگر این جریان این است که در  
برخورد با مسائل و حوادث سیاسی،  
اجتماعی و فرهنگی و همچنین در  
برخورد با حاکمان یا دیگر نحله ها از  
نوعی اعتدال و انصاف نیز برخوردار  
است و در مواضع سیاسی-اجتماعی  
خود از موضعگیری افراطی و  
غیردوراندیشانه پرهیز می کند. این  
جریان همچنین نسبت به روابط تجاری  
و حتی سیاسی دولت با کشورهای  
خارجی از حیث حفظ منافع ملی و  
تقدم دادن آن بر هر منافع دیگری،  
حساسیت نشان می دهد و فدا کردن  
منافع و مصالح عمومی جامعه را در  
پیشگاه مصالح فردی یا گروهی یا عقاید  
مسلکی و مرامی بر نمی تابد. از این رو  
نسبت به تمامیت استقلال و اقتدار ایرانی  
حساس است و در برابر فرهنگ بیگانه،  
بویژه غرب، بر هویت و ویژگیهای  
مثبت ملی تاکید دارد و نسبت به آن نه  
موضعی شیفته وار، و نه موضعی ضدی،  
بلکه منطقی آموزنده و عقلانی دارد.  
(دغدغه های فردای ایران عزت الله  
سحابی، چاپ سوم ص ۵۲۶).

مهندی سحابی در یادداشت خطرات  
طالبانگری و صدام گری، نگاه حذفی را  
عامل به حرکت درآورنده بولدوزر خشونت



می خوانند و می نویسند:

نگاه حذفی به روشهای حذفی منجر می شود: خشونت و سرکوب و بدرفتاری سیاسی با جناح مقابل. نگاه حذفی تکثیر را نمی پذیرد، غیر خودی ها همه برای او غریبه های غیر قابل اعتمادند که با آنها هیچ همکاری نمی توان کرد. باید خبرها، تصمیم گیری ها و مدیریتهای همه تا سر حد امکان، به خودی ها سپرده شود و از اغیار پنهان بماند. (دغدغه های فردای ایران عزت الله سبحانی، چاپ سوم ص ۳۸۶).

سحابی در همین یادداشت در تبیین نگاه طالبانگری - صدام گری می نویسد: به نظر می رسد برخی ظاهرگرایان و جزم اندیشانی که می خواهند نحوه تفکر و زندگی خویش را به طور یکسان بر همگان تحمیل کنند، طالبانگری می کنند... صدام گری قابل به شیوه حذف و خشونت است و معتقد است بجز یک نحوه تفکر و یک طیف وفادار دیگران حق فعالیت ندارند... طالبانگری افراد را سیاه و سفید می کند و صدام گری با خشونت نهفته در تفکر طالبانی به حذف صدام گونه هر مخالفی می اندیشد... صفت مشترک طالبانگری و صدام گری نفرت از غیر خود و ترس از دیگران است.

سحابی نسخه برون رفت را ایجاد و وحدتی فراگیر و سراسری می داند به گونه ای که تمام ملت را در بر بگیرد و ائتلاف سازی بر مدار و محور نجات ایران، گسترش کمی جبهه اصلاحات و وسعت دادن به مفهوم اصلاحات را چاره کاری می داند و خاطر نشان می کند:

"من در بازجویی های سال ۷۹ و ۸۰ تاکید کردم، براندازی نه." و گفتم این نظر به خاطر تقرب به شما نیست، بلکه معتقدم براندازی نظام، براندازی ایران است... و معتقدم... با سقوط یکبارہ دولت... شرایط سال ۵۷ تکرار نمی شود... بلکه همه چیز هم می ریزد و جنگ داخلی و غیره

پیش می آید و فروپاشی سریع و ناگهانی نظام با فروپاشی ایران مترادف است. (مجله آفتاب، شماره سی ام، آبان ۱۳۸۲ صفحات ۳۴ تا ۴۳).

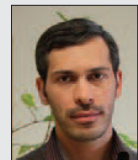
در آخر آنچه از تماشای زندگی و مرور کارنامه پربار و پریبهای صابرها و سحابی ها کم نظیر و آموزنده آمد این بود که ایشان کف نفس و مهارانانیت و کبر و حرص و طمع و حسد و زمام خواهش های درونی را پیوسته در دست داشتند و هرگز تهذیب و پیراستن درون را سبک نگرفتند و کوچک نشمردند اما به این مقدار هم خشنود نبودند و هیچگاه دستگیری از خلق و تقلیل درد و رنج مردمان و کاستن از آلام عمومی را به غفلت برگزار نکردند...

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را؟ گفت: آن گلیم خویش به در می برد موج وین جهد می کند که بگیرد غریق را یادشان گرامی و روان شان شاد باد. ■

■ ■ ■  
سحابی نسخه برون رفت را ایجاد و وحدتی فراگیر و سراسری می داند به گونه ای که تمام ملت را در بر بگیرد و ائتلاف سازی بر مدار و محور نجات ایران، گسترش کمی جبهه اصلاحات و وسعت دادن به مفهوم اصلاحات را چاره کاری می داند

# تقوا در اجتماع

## بازخوانی اثر زنده یاد مرحوم سحابی



جلال یوسفی

رَبْنَا وَفَقْنَا لِمَا تَحَبُّوهُ وَتُرْضَىٰ وَجَنَابًا مِمَّا لَا تَحِبُّوهُ

ملت ایران از زمان حمله اعراب در حال مقاومت برای بقای خویش بوده است. در زمان مشروطه که عرصه عمومی متولد و مردم جایگاه اراده خویش را در تعیین سرنوشت درک کردند مقاومت در حیات اجتماعی شکل مدرن به خود گرفت. البته هر انتخابی مستلزم هزینه‌هایی است. منافع پیچیده‌ی مادی و معنوی در ساختارهای اجتماعی و فردی موانع جدی برای تحقق خواسته‌های یک جامعه را باعث می‌شوند که نیل بدان نیازمند مقاومت است. در پس فراز و فرودهای تاریخی، در عصر مشروطه مقاومت در عرصه عمومی شکل گرفت. برای مورگان شوستر آمریکایی که شاید از تاریخ ایران چندان آگاهی نداشت، مقاومت متبلور شده به مدت ۵ سال در عرصه عمومی آن هم برای کشوری که سابقه مدرنیته نداشته جای تعجب دارد. اما متأسفانه اکنون که نزدیک ۱۲ دهه از آن می‌گذرد جامعه ایران نتوانسته است به خوبی از مواهب و برکات دنیایی بهره‌مند شود. مقاومتی که ملی شدن نفت را رقم زد و در ادامه انقلاب اسلامی ۵۷ را، هنوز به بار ننشسته است. عده‌ای به غلط این مقاومت را زاینده انقلاب می‌دانند، اما این انقلاب بود که زاینده‌ی مقاومت متولد شده در عرصه عمومی در مشروطه از بطن تاریخ کهن ایران بود. در طی این سالیان جامعه ایران نمرده ولی به خوبی نیز نتوانسته قدر است کند. این مقاله به دنبال توشه برداری از یکی از باربرداران مقاومت ملی معاصر ایران است. با بازخوانی مقاله «تقوا در اجتماع» اثر زنده یاد مهندس سحابی ضوابط و اصول کلی حاکم بر مناسبات رفتارهای اجتماعی برای رسیدن به جامعه برخوردار از برکات مادی بیان می‌گردد. ضوابطی که شروطی لازم برای ادامه مقاومت به منظور تحقق جامعه‌ای توسعه یافته است. روش مقاومت در اینجا مد نظر نیست بلکه اصول و ضوابط حاکم مهم است.

مقاله مذکور به صراحت در مورد مقاومت نیست و به دنبال آن است که نشان دهد تنظیمات روابط اجتماعی چگونه باشد که جامعه از برکات دنیوی به خوبی بهره‌مند شود، اما به طور ضمنی همان اصول حاکم و ضوابط لازمی است که باید تلاش‌های فعالان عرصه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ذیل آن باشد و فعالیت‌های خود را در آن چهارچوب ارزیابی کنند. به عبارتی دیگر «تقوا در اجتماع» شرایط منجر به بقا و برخوردار از برکات آسمان و زمین را بیان می‌کند که فعالان عرصه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به دنبال محقق کردن آن هستند و از طرفی ضوابطی را معین می‌کند که از موارد تقوا در اجتماع شمرده می‌شود. در ادامه نگاه اجمالی به آن خواهیم داشت. مهندس سحابی در مقاله‌ای با عنوان «تقوا در اجتماع» سعی دارد با ارائه تعریفی از تقوا در اجتماع به بررسی شرایط لازم برای نیل به جامعه سالم که سه ویژگی امنیت، عدالت یا آینده داری و معاش در آن جاری است، بپردازد. وی در مقاله خاطر نشان می‌شود که «... شرایط یا ویژگی‌هایی که باعث بقا و برخوردار از برکات

آسمان و زمین (جامعه) می‌شوند را در مجموع تقوای اجتماعی نامیدم که با تقوای فردی مغایرتی ندارد، ولی از آن‌ها متمایز است... اگر سخن از تقوا در اجتماع می‌گوییم معنایش این نیست که با تقوای فردی مغایرت داشته باشد، بلکه جزئی از همان اخلاقیاتی است که قرآن به ما تعلیم می‌دهد، ولی از آن جهت که اثر اجتماعی دارند و در تنظیم و بهبود زندگی اجتماعی انسان‌ها بسیار موثر و ضروری هستند، آن‌ها را تقوای اجتماعی می‌نامیم... به طور خلاصه افراد خوب و شایسته و صالح از اجر اخروی در نزد پروردگار برخوردار می‌شوند، اما اگر در فضای جمعی شان آن ویژگی سه گانه حاکم نباشد، از برکات آسمان و زمین این جهانی برخوردار نخواهند شد...». سه ویژگی مذکور از نگاه او «... این جهانی و قابل دسترس و سنجش و آمارگیری هستند، در حالی که عوامل ارزشی قابل سنجش نیستند. اگر کسی مدعی شود که من خیلی با تقوا هستم هیچکس نمی‌تواند تقوای او را آزمایش و اندازه‌گیری نماید... نیات و انگیزه‌ها قابل نظارت و کنترل جامعه نیستند، آنچه قابل نظارت و کنترل جامعه باشد عوامل زمینی و مادی هستند... محیط زیست اجتماعی، یعنی جامعه انسانی هم مجموعه‌ای است که اگر سه ویژگی (امنیت، عدالت یا آینده داری و و معاش مادی) در آن جاری و ساری باشد، آن جامعه باقی می‌ماند و به عمر و بالندگی خود ادامه می‌دهد، در غیر اینصورت ولو آنکه افراد و اعضای آن از برخی یا همه تقوای فردی هم برخوردار باشند، آن جامعه باقی نمی‌ماند و با درهای برکات آسمانی و زمینی روی آن گشوده نمی‌شود.»

در قاموس قرآن تألیف سید علی اکبر قرشی در معنای تقوا آمده است: «اسم است از اتقاء و هر



مقاومت در پرتو بازخوانی مقاله (تقوادر اجتماع) با بیان خلاصه‌ای از مقاله مورد نظر در بخش قبل می‌توان گفت که فعالیت برای بهبود شرایط جامعه نیازمند چهار ضابطه زیر است:

۱. مداومت و پشتکار برای ایجاد، تداوم و تعمیق روابط در اجتماع
۲. پایبندی تمام‌قد به تعهدات و قراردادهای عدم سوء استفاده از تعهدات در جهت منافع شخصی یا گروهی
۳. حد ننگ داشتن در فعالیت‌ها؛ یعنی گام‌هایی فراتر از توان برداشتن و یا عقلانیت را فدای احساسات نمی‌نکردن. آیه‌ای که حاوی دعای (ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به) است، می‌تواند این امر را بخوبی نشان دهد. هر چند که فرار از سختی نیست ولی فراتر از طاقت نیز باری بر نمی‌دارد یعنی هدف به هلاکت انداختن خود نیست بلکه هر هرینه‌ای در پرتو عقلانیت معنا پیدامی‌کند.

۴. تساهل و تسامح در روابط اجتماعی است. در فعالیت‌های اجتماعی این چهار مورد مطلوب بالذات نیست الزام به این ضوابط برای رسیدن به جامعه سالم با سه ویژگی امنیت، عدالت یا آینده داری و معاش مادی است که خود آن نیز موجب بهره‌مندی جامعه از مواهب و برکات مادی می‌شود و امکان تبلور و شکوفایی استعدادها می‌بشرد را فراهم می‌کند. هر چند که این مقاله به روش مقاومت در فعالیت‌های اجتماعی نپرداخته است اما ضوابط و جهت‌گیرهای کلی در این زمینه را در بر دارد که به آن اشاره شد. ■

مقاله «تقوا در اجتماع» به صراحت در مورد مقاومت نیست و به دنبال آن است که نشان دهد تنظیمات روابط اجتماعی چگونه باشد که جامعه از برکات دنیوی به خوبی بهره‌مند شود، اما به طور ضمنی همان اصول حاکم و ضوابط لازمی است که باید تلاش‌های فعالان عرصه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ذیل آن باشد و فعالیت‌های خود را در آن چهارچوبه ارزیابی کنند.

دو به معنی خود محفوظ داشتن است و پرهیز کردنست. راغب می‌گوید: تقوی آنست که خود را از شیء مخوف در وقایه و حفظ قرار دهیم این حقیقت تقوی است... با استفاده از این تعریف می‌توان گفت تقوای اجتماعی ابزاری است برای بقا و برخورداری جامعه از برکات آسمانی و زمینی که این ابزار همان سه ویژگی مذکور است. اما تحقق و مداومت آن سه ویژگی ضوابطی دارد که مهندس به آن‌ها اشاره می‌کند. وی چهار ضابطه را با الهام از قرآن و احادیث برمی‌شمارد:

۱. اولین ضابطه پایداری یعنی پشتکار و تداوم در رابطه با دیگران و مدارا با آنان است. سه آیه را به عنوان شاهد بیان می‌کند:

الف. آیه ۲۰۰ آل عمران می‌فرماید: (یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا...) از سیر تقوای فردی (اصبروا) شروع می‌کند و به ضوابط (صابروا و رابطوا) تحقق تقوای اجتماعی می‌رسد.

ب. آیه ۲۰۸ سوره بقره: (یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین) ای کسانی که ایمان آوردید، یعنی همه مسلمانید و همگی به رسالت و بعثت و خاتمت محمد رول الله (ص) مومن هستید مواظب باشید که باهم زندگی مسالمت آمیز داشته باشد و از گام‌های شیطان پیروی نکنید.

پ. آیات ۳۱ و ۳۲ روم: (ولا تکنوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون) در اینجا اول ایمان آوردن مردم را قبول می‌نماید و دوم می‌گوید از مشرکین نباشید و سوم می‌گوید مشرکین همان‌هایی هستند که دینداری خود را به تفرقه تبدیل کردند و فرقه فرقه شدند و هر فرقه‌ای به آنچه که خود دارد خصوصیات عقیدتی که دارد - می‌بالد و دلخوش است و چهارم این جزئیات عامل تفرقه که عامل دلخوشی شما هستند جایگاهی برای تفرقه شما ندارند.

۲. دومین ضابطه بر تحقق و مداومت آن سه ویژگی جامعه سالم که قرآن روی آن تأکید دارد پایبندی به قراردادهای و تعهدات و پایداری بر سر وفای به عهد است، که از این جهت در سختی‌ها و تنگی‌ها یا گشایش‌های زندگی آدمی پایدارند. با اشاره به آیاتی چون ۱۷۷ بقره، ۷۶ و ۷۷ آل عمران، ۱۶۰ انعام، ۵۵ و ۵۶ سوره انفال، و چندین آیه از سوره توبه به اهمیت پایبندی به تعهدات اجتماعی به عنوان ضابطه‌ای لازم موارد تقوای اجتماعی می‌پردازد. وی با اشاره به آیات ۹۱ الی ۹۳ سوره نحل متذکر می‌گردد که پیام قرآن این است که قراردادهای و عهد و پیمان را وسیله فریب و سوء استفاده قرار ندهید تا اینکه عده‌ای ممتاز تر از دیگران شوند، یعنی سوء استفاده از قراردادهای هم وسیله گشودن ظلم می‌شود و نیز راه برکات آسمان و زمین را می‌بندد.

۳. مورد دیگر از ضوابط تقوای اجتماعی پرهیز از ریخت و پاش و مصرف‌گرایی است. مصرف‌گرایی در اینجا بدون مدیریت و تدبیر منابع را صرف کردن است. مثلا به آیه ۲۶ اسراء (وأت ذالقری حقه و المسکین و ابن السبیل و لا تبذر تبذیرا) اشاره می‌شود و می‌گوید بایستی با استمداد از عقلانیت حد ننگ داشته و از اسراف و تبذیر خودداری شود. وی در اینجا با آدرس به آیه‌ای که مبذرین را برادران شیطان می‌داند اسراف در کارهای خیر را نیز جز آن می‌داند و به عنوان یک مثال می‌گوید کمک و حمایت از مردم فلسطین برای احقاق حقوقشان یک کار خیر است، ولی زیاده‌روی در آن و فدا کردن منافع و مصالح و منابع ملی پای آن اسراف و تبذیر است.

۴. چهارمین ضابطه تساهل و تسامح است. برای این ضابطه نیز به آیات ۶۸ و ۶۹ سوره انعام می‌پردازد.

## عدالت؛ ناموس و وطن



مصطفی محبکیا

(به یاد معلم شهید هدی صابر)

«نسل شما در حال عبور از مذهب با یک شیب تند، و عبور از ملیت با یک شیب کند است». این جمله‌ای بود که حدود دو دهه پیش آقا هدی به ما فعالان دانشجویی آن زمان می‌گفت. عبور از مذهب را می‌فهمیدم، اما عبور از ملیت را نه. بالاخره از حکومتی شدن و رسمی شدن مذهب، اجباری شدن شریعت خشک و ستیز با آزادی انسان با ابزار شریعت، می‌شد فهمید طبیعت چنین و وضعیتی، عبور از مذهب خواهد بود. اما عبور از ملیت چرا؟ در روزگار بسط مدرنیته، که تخت سلطنت آسمان شکسته و انسان جایگزین خدا شده و او مانع‌ساز جای الهیات را در کانون تفکر و تفلسف گرفته است، عبور از مذهب باور پذیرتر از عبور از ملیت است، چرا که یکی از دستاوردهای عصر جدید همین ایده‌ی دولت-ملت بود. اما واقعیت در ایران همان چیزی بود که آقا هدی پیش‌بینی کرده بود. اگر هدی صابر نمایه‌هایی چون بیانیه‌ی بهار بغداد را از دفتر تحکیم وحدت دیده بود و چنان انداز‌هایی را می‌داد، شاید می‌بایست دو دهه‌ی دیگر می‌گذشت تا با تلخکامی تمام شاهد توجیه و حتی تشویق حمله‌ی خارجی به ایران توسط شماری نیروی سیاسی و بسیاری از مردم کوچه و بازار باشیم.

هدی صابر این خوشبختی را داشت که نماند تا ببیند حتی افرادی که زمانی با وی در یک قاب عکس در کنار عزت‌الله سحابی (پیر طریقت ملی و مذهبی) جای می‌گرفتند، امروز با توجیه‌های مهوع تجاوز به خاک ایران، در شبکه‌های خارجی امرار معاش می‌کنند. اما ما این شوربختی را داشتیم و دیدیم. هدی صابری که نسبت به امر مبارزه‌ی ملی چنان حساس بود که برای علی افشاری (فعال دانشجویی شناسنامه‌دار دهه ۷۰ و از ملی‌ترین نیروهای خارج کشور این روزها) نوشته بود: «راست جنگ طلب داخلی با آمیزشی از جهل و عناد، راست جهانی را برای تجاوز و دست‌اندازی به ایران تحریک می‌کند و برای بقاء به تضاد خارجی متوسل می‌شود و با تحلیل‌های خاص خود زمینه را برای تجاوز خارجی فراهم می‌کند... ایران ملک پشت‌قباله‌ی هیچ رژیم نیست، اما سرزمین مادری آرش، کاوه، رئیسعلی، ستارخان، کوچک خان، حنیف جوان، محمد بخارایی، محمد جهان‌آرا و مهدی باکری که هست. این حقیقت است که تشخیص یا عدم تشخیص آن می‌تواند ما را در مخالفت با یک نظام سیاسی، در کنار راست جهانی که ارمغان صلح و آزادی در کارنامه ندارد، واقع کند یا نکند.»

انحراف نخبگان و فعالان سیاسی از اصول کنشگری ملی را با عناوینی چون فقدان تحلیل درست، عدم خودسازی فردی، شهوت قدرت و ثروت، یا هر چیز دیگر می‌توان توجیه کرد. اما کم‌رنگ شدن عرق ملی در میان بخش‌های غیرسیاسی و عامه‌ی مردم با این عناوین قابل تحلیل و توجیه نیست. چرا مردمانی (ولو اندک) در کوچه و بازار رضایت به حمله‌ی خارجی می‌دهند؟ این پرسشی است که باید پاسخش را در مناسبات و ساختارهای سیاسی و

اقتصادی و اجتماعی کشور جست‌وجو کرد. وگرنه متهم کردن مردم عامی جز دیانت سیاسی نیست.

شاید مشابه این تجربه در در زمان ساسانیان و حمله‌ی اعراب داشته باشیم. آنجا که نظام کاستی و طبقاتی حکومت ساسانیان باعث تضعیف و سست شدن وحدت ملی میان ایرانیان شد. شریعتی در تحلیل آن مقطع می‌گوید: «جدایی طبقاتی جامعه خود به وحدت ملی صدمه‌ای زد که آثار منفی و ضعیف‌کننده‌اش در حمله اعراب آشکار شد و یک بار دیگر نشان داد که ملیت نه تنها پوششی برای پوشیدن تضاد طبقاتی نیست، بلکه این تضاد پیکره‌ی ملیت را به تقسیم و تجزیه تهدید می‌کند و اعضای یک پیکر را به خصومت در برابر هم فرامی‌خواند. و در اینجاست که رابطه‌ی دقیق میان عدالت و ملیت را می‌توان دریافت» (۱)

اساساً عدالت، مقوم و زیربنای جامعه است که بر روی آن می‌تواند حس همبستگی ملی رشد کرده و بالنده شود. زمانی که مقوم و زیربنای یک جامعه مورد تهدید و خدشه قرار بگیرد، لاجرم رونمای آن نیز سست و از معنا تهی خواهند شد. طبیعی است در جامعه‌ای که عدالت رعایت نمی‌شود، و توزیع ثروت و قدرت و فرصت به نفع گروه یا طبقه‌ای خاص صورت می‌گیرد، گروه‌های محروم حس ملی‌گرایی را رها کرده و خود را متعلق به یک «ملت واحد» نمی‌بینند.

در چنین شرایطی معمولاً سه پرده قابل پیش‌بینی است. اول اینکه حس و آگاهی تقویت نشود و افراد خود را در گروه‌های کوچک تری تعریف کنند تا مگر بتوانند عدالت را در میان گروه خود تأمین بکنند (تقویت نوعی قوم‌گرایی تجزیه‌طلبانه). دوم اینکه ملی‌گرایی دچار انحرافات شونیستی شده و نژادپرستی را جایگزین خیر جمعی

■ ■ ■  
انحراف نخبگان و فعالان سیاسی از اصول کنشگری ملی را با عناوینی چون فقدان تحلیل درست، عدم خودسازی فردی، شهوت قدرت و ثروت، یا هر چیز دیگر می‌توان توجیه کرد. اما کم‌رنگ شدن عرق ملی در میان بخش‌های غیرسیاسی و عامه‌ی مردم با این عناوین قابل تحلیل و توجیه نیست. چرا مردمانی (ولو اندک) در کوچه و بازار رضایت به حمله‌ی خارجی می‌دهند؟



و یک هویت درازدامن تاریخی است که مراحل تکوینش را پیش از دوران مدرن آغاز کرده و همچنان زنده است. اما مردم ایران اکنون در عصر دولت-ملت زندگی می‌کنند و متأثر از مناسبات آن هستند.

بنابراین آنچه از جواز تهاجم خارجی از سوی بخش‌هایی از عامه‌ی مردم شاهدش بودیم، نشانی هست از عمق ذبح عدالت از سوی حاکمیت، که بنیان‌های کیان ملی را در معرض خطر جدی قرار داده است. به آن عامی عاصی جامعه که برای رسانه‌ای بیگانه عکس و فیلم می‌فرستد یا از مبارزان زیرساخت‌های کشور خوشحالی می‌کند حرجی نیست، مقصر آن حاکمیتی است با انحصار منابع قدرت و ثروت و منزلت و با تحقیر سیستماتیک آحاد جامعه، حس تعلق خاطر جمعی و ملی را در آنها کشته است.

ایران بدون عدالت، طعمه‌ی شیران و پلنگان خواهد شد. هیچ‌گاه نباید از مبارزه برای عدالت کوتاه آمد.

چرا که عدالت، ناموس وطن است. ■

پی‌نوشت

(۱) شریعتی / م. ۲۷۰ / ص ۱۸۰

■ ■ ■  
ملی‌گرایی  
موجود در ایران،  
چیزی فراتر  
از نظریه‌های  
دولت-ملت  
در دنیای  
مدرن است که  
بخواهد صرفاً  
با نظریه‌های  
قرارداد  
اجتماعی  
سنجیده شود.  
ایران، فراتر  
از مفهوم  
جغرافیایی،  
یک ایده و یک  
هویت درازدامن  
تاریخی است که  
مراحل تکوینش  
را پیش از دوران  
مدرن آغاز کرده  
و همچنان زنده  
است.

کرده و عامل بی‌عدالتی را به گروه‌های دیگر قومی فرافکنی کند. و پرده‌ی سوم که بیشتر در این روزهای ایران شاهدش بودیم، فروپاشی قراردادهای اجتماعی و بی‌تفاوتی نسبت به آنها است. در این نوع واکنش به بی‌عدالتی، چیزی به نام «حس تعلق» از بین می‌رود. در این شرایط مردم به نهادهای ملی (مثل قانون، قوای نظامی یا حتی نمادهای ملی مانند پرچم) بی‌اعتماد می‌شوند. آنها احساس می‌کنند این نمادها متعلق به حاکم هستند، نه ملت. همچنین بخش‌هایی بزرگی از جامعه ممکن است از فضای سیاسی و ملی کناره‌گیری کنند و به سمت زندگی فردگرایانه و درگیر شدن در مسائل صرفاً اقتصادی بروند که این یعنی «مرگ تدریجی روح ملی» در میان نسل‌ها.

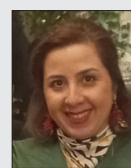
فیلسوفانی چون توماس هابز و جان لاک که بر نظریه‌ی قرارداد اجتماعی تأکید داشتند، معتقد بودند مشروعیت دولت بر پایه‌ی توافقی است که در آن شهروندان بخشی از آزادی خود را به حکومت می‌دهند تا به ازای آن، امنیت و عدالت را تأمین کند. بدیهی است اگر حکومت نتواند عدالت را تأمین کند، در واقع «قرارداد» را نقض کرده و هنگامی که قرارداد نقض شود، وفاداری شهروندان، که پایه‌ی ملی‌گرایی مدنی است، از بین می‌رود.

وقتی عدالت توسط حکومت ذبح می‌شود، اتفاق دیگری نیز برای حس ملی‌گرایی می‌افتد و آن جایگزینی ملی‌گرایی مدنی و فراگیر با ملی‌گرایی تدافعی، افراطی و هیجانی بر مبنای یک دشمن مشترک است. در واقع نوعی انحراف اذهان از مشکلات داخلی و بی‌عدالتی‌های حکومت به سمت دشمن متخاصم و متجاوز خارجی صورت می‌گیرد. چیزی که شب‌ها در میدان‌های شهر با تبلیغ حکومت شاهدش هستیم از همین نوع ملی‌گرایی است که معمولاً بسیار بی‌ثبات و مخرب است.

البته واقعیت این است که ملی‌گرایی موجود در ایران، چیزی فراتر از نظریه‌های دولت-ملت در دنیای مدرن است که بخواهد صرفاً با نظریه‌های قرارداد اجتماعی سنجیده شود. ایران، فراتر از مفهوم جغرافیایی، یک ایده

# رادیکالیسم کمک کار

## همچون معیاری برای قضاوت خشم و خشونت



الهام شهسوارزاده

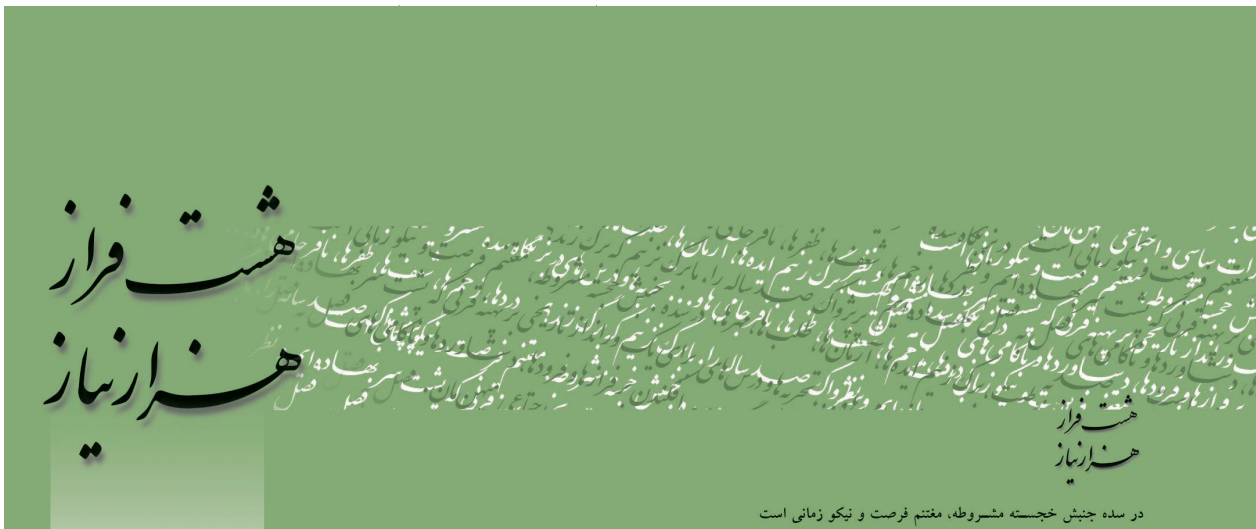
«هشت فراز، هزار نیاز» یا درسگفتارهای تاریخ که هدی صابر از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ به طور هفتگی در سالن حسینییه ارشاد ارایه می‌داد و مادرانشجویان آن زمان را مشتاقانه به پای طرح خود می‌کشید درس تاریخ به معنای دانشگاهی آن نبود بلکه در واقع ترسیم هندسه سلسله فرازهای مبارزاتی ایران معاصر بود. برای صابر تاریخ آسمان زنده‌ای بود در گردونه هستی مخلوق خداوند و هندسه، معنای نقشه برداری و کشف اجزای این طبیعت پر خروش را می‌داد. تفسیر تکرارها، الگوها، تک‌پدیده‌ها، زاویه‌ها و فاصله‌های اجزای این آسمان، صورت‌های فلکی هشتگانه‌ای را بر او ظاهر کرده بود که او فرازهای مبارزاتی تاریخ معاصر ایران می‌نامید. صابر در تلاش بود در کویر سالهای دهه هشتاد، با نگاهی به این آسمان مسیر مبارزاتی زمانه خود را کشف کند.

و تاکتیک‌های مبارزاتی در جهت پیشبرد مطالبات و سازماندهی نیروها موثر بود؟ وقتی که انبان تاریخ به این سوالات جواب روشن و قاعده‌مندی می‌داد، هندسه زیبای مبارزه بر صابر نمودار می‌شد و ستایش او را بر می‌انگیخت، حتی اگر بنا بر اعتقاد شخصی با مطالبات و طبقات حامل آن همسویی نداشت.

اگر در مجموعه هشت فراز، خشونت مبارزاتی را همچون یک عمل مکانیکی جدا از زمین و زمانه خود و خارج از نظم هندسی هر حرکت رهگیری کنیم ممکن است به مواضع متناقضی از ستایش و تقبیح آن از سوی صابر برسیم. تنها در چنین منظومه فلکی ذکر شده است که مساله خشونت یا خشونت‌پرهیزی در نگاه صابر به مبارزه می‌تواند فهم شود. مقاومت مسلحانه طی نهضت مشروطه، جنبش جنگل و سازمانهای چریکی در دهه چهل و پنجاه همان قدر مورد ارزیابی مثبت صابر قرار می‌گرفت که خشونت‌پرهیزی مصدق در نهضت ملی. مساله در درسگفتارهای تاریخ برداشتن یا زمین گذاشتن اسلحه نبود، مساله این بود که آیا انتخاب این مشی در تناسب با ایدئولوژی و استراتژی است و آیا در منطق روح زمانه و زمین بازی دوران خود می‌گنجد؟ آیا نیروها ظرفیت و کشش شکل مبارزاتی که انتخاب شده را دارند و در جهت آن کسب صلاحیت مکفی کرده‌اند؟

■ ■ ■  
مساله در درسگفتارهای تاریخ برداشتن یا زمین گذاشتن اسلحه نبود، مساله این بود که آیا انتخاب این مشی در تناسب با ایدئولوژی و استراتژی است و آیا در منطق روح زمانه و زمین بازی دوران خود می‌گنجد؟ آیا نیروها ظرفیت و کشش شکل مبارزاتی که انتخاب شده را دارند و در جهت آن کسب صلاحیت مکفی کرده‌اند؟

در منظومه ترسیم شده توسط صابر هر فراز مبارزاتی نظمی دارد که در نسبت با مدار جهانی، مدار داخلی و مدار نیروهای اجتماعی-سیاسی زمانه قابل فهم است. به همین دلیل بررسی فضای بین‌الملل و سعی در فهم روح زمانه، سپس بررسی بازتاب این روح زمانه در اتمسفر داخلی کشور و در نهایت شناخت نیروهای اجتماعی-سیاسی هر دوره تاریخی بخش جدایی‌ناپذیر نقشه راه هشت فراز یا به عبارتی منطقه البروج این صورت‌های فلکی مبارزاتی است است. اگر مطابق با خوانش صابر اجزای هر یک از فرازهای مبارزاتی را ایدئولوژی، استراتژی و مشی دورانی در نظر بگیریم نسبت این اجزا با مدارهای ذکر شده است که هندسه هر فراز مبارزاتی را می‌سازد. ارزیابی صابر از دستاوردها و ناکامی‌های هر فراز در واقع وابسته به نظم هندسی‌ای بود که هر فراز برای ارایه داشت. آیا ایدئولوژی یک فراز و به تناسب آن مطالبات و شعارهای آن با روح زمانه آن در جهان همراه بود (نگاه کنید به نهضت ملی ۲۷۳ که صابر صراحتاً ایدئولوژی را امری زمان‌مند تعریف می‌کند که نباید جایگاه رساله علمیه و تحریر الوسیله بگیرد)؟ آیا استراتژی آن و به تناسب آن رهبری و سازماندهی و نیروهای دست‌اندرکار بازتاب کاملی از ظرفیت نیروها و طبقات مشارکت‌کننده در کشور بود؟ آیا مشی دورانی



در سده جنبش خجسته مشروطه، مغتنم فرصت و نیکو زمانی است

۱۹۵) معیار قضاوت و تجویز صابر در مورد رادیکالیسم کمک کار نیست. بلکه مساله این است که آیا رادیکالیسم جرات و جسارت پریش از مبناهایی که دستگاه سرکوب بر آن بنا شده است را ایجاد کرده است یا نه؟ حرکت مسلحانه در زمانی می تواند هیمنه پلیسی امنیتی را در جامعه بشکند (نگاه کنید فراز جنبش مسلحانه ۲۲۴) و در زمانی دیگر می تواند مبنای نظامی گری در جامعه را تقویت کند (نگاه کنید به فراز اصلاحات ۱۱۵).

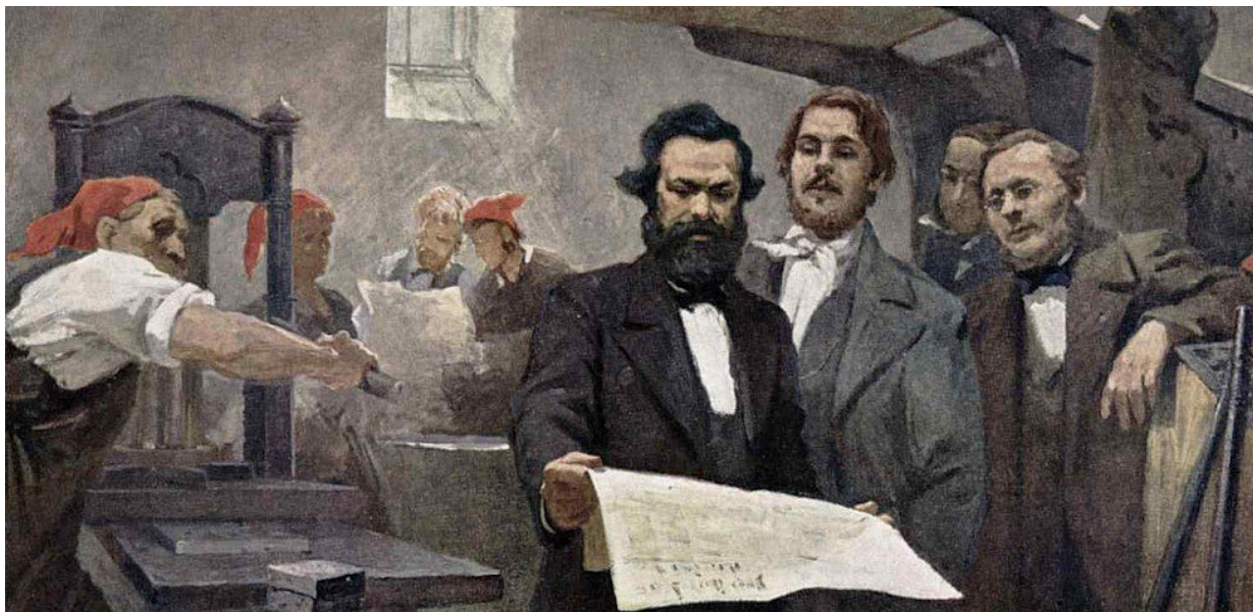
رادیکالیسم به معنای آوانگارد و جرات آرمان پردازي کردن و جرات پیشبرد آرمان را داشتن است (فراز جنگل ۴۸) و نه عبور کردن های سیاسی. حتی اگر این یا آن مهره قدرت سیاسی را بتوان کنار زد، بدون رادیکالیسم از بن بست شرایط نمی توان بیرون زد. این روزها که می شنویم گروهی با این استدلال که مردم ایران همه راه را امتحان کرده اند و به در بسته خورده اند و به ناچار جنگ را پذیرا هستند زمان مناسبی است که در فرازهای مبارزاتی اصلاحات به بعد تدقیق کنیم و جای خالی رادیکالیسم را بیابیم. ■

رادیکالیسم به معنای آوانگارد و جرات آرمان پردازي کردن و جرات پیشبرد آرمان را داشتن است (فراز جنگل ۴۸) و نه عبور کردن های سیاسی. حتی اگر این یا آن مهره قدرت سیاسی را بتوان کنار زد، بدون رادیکالیسم از بن بست شرایط نمی توان بیرون زد

و در جهت آن کسب صلاحیت مکفی کرده اند؟ آیا مشی مبارزاتی توانسته مشارکت همه نیروهای دست اندرکار را فعال کند یا عده ای را کنار زده و عده ای را سرخورده کرده فراموش کرده است؟ آیا در پیگیری مشی انتخابی رعایت اخلاق مبارزه شده است؟ آیا هزینه های مبارزه بین رهبران و دست اندرکاران و توده به تناسب تقسیم شده است؟ آیا نیروهای دست اندرکار تمام قد پشت مشی انتخابی شان ایستاده اند (نگاه کنید به نهضت ملی ۲۰۸)؟ آیا در مراحل مختلف مبارزه به جمع بندی و درس آموزی و تصحیح و تکمیل روش مبارزاتی خود دست زده اند؟ جواب این سوالات مرز رادیکالیسم کمک کار را با ماجراجویی و تندروی بی پشتوانه و قمار غیر مسیولانه و نظامی گری معلوم می کند (رجوع شود به فراز جنگل ۱۱۲). در نگاه صابر رادیکالیسم کمک کار عرصه ایست برای قد علم کردن در برابر ظلم، تعیین تکلیف با قدرت و تصریح این گزاره که «ما هم آدمیم!» از آنجا که کرامت انسان شاه بیت مطالبات همیشگی انسان ایرانی در برابر مطلقیت قدرت (چه جهانی و چه داخلی) بوده است (نگاه کنید به جمع بندی های کلان)، گزاره «ما هم آدمیم» اهمیت ویژه ای دارد چرا که در وجه ایجابی امکان بروز و ظهور اصالت وجودی انسان را به وجود می آورد و در وجه سلبی مجرایی برای سرریز شدن خشم راستین او فراهم میکند و او را از در خود فرو رفتن و مجاله شدن بازمی دارد.

این که رادیکالیسم با یک شایعه و شبنامه بروز و ظهور پیدا کند (همچون تنباکو ۷۲)، یا یک برنامه اصلاحی - توسعه ای (همچون اصلاحات فلاحی در زمان نهضت ملی ۱۱۷) یا یک سخنرانی، یا ترور مسلحانه سرکوبگران (از آن دست که در دهه پنجاه اتفاق افتاد) و یا خانه نشینی و باج ندادن به ابتذال زمانه (همچون دهه شصت، نگاه کنید به اصلاحات





برای رسیدن به لحظه انقلاب به شکست بیانجامد باز تولید نظم سلطه گرایانه پیش از وضعیت انقلابی را نیز ناممکن می کند

### ■ نفی دوگانه خشونت - خشونت پرهیزی و صورت بندی رادیکالیسم مثبت - رادیکالیسم منفی

این همان سازی خشونت سیاسی با انقلاب یکی از مهمترین پارامترهای نفی انقلاب در دیسکورس راست است، تقبیح استفاده از خشونت در میان نیروهای سیاسی و اتهام یک جانبه تروریسم به تمامی سازمان های مسلح، بی اعتنا به شرایط زمانی و مکانی بروز و ظهور چنین سازمان هایی و نادیده گرفتن تئوری و اهداف سازمان های انقلابی، از جمله عواملی است که در آن انقلاب ناموجه جلوه داده می شود. این در حالی است، گفتارهای که از آن حفظ نظم موجود با انگاره هایی همچون غلبه نظم بر تغییر و تقدس قانون بر ساخت می گردد، با مشروع دانستن حق استفاده انحصاری از خشونت توسط قدرت مستقر به بهانه حفظ قانون، توجیه کننده خشونت ساختاری دولت ها در جغرافیای سیاسی مشخص می شود. در چنین شرایطی با بر ساخت دوگانه خشونت - خشونت پرهیزی و تقدس بخشی به خشونت پرهیزی، هر کنش خارج از چارچوب و قواعد خشونت پرهیزی بی توجه به شرایط حاکم بر عرصه سیاسی و اجتماعی طرد می گردد. اما هدی صابر با نفی دوگانه خشونت - خشونت پرهیزی، اتخاذ مشی مبارزاتی را ماحصل شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر دوره های زمانی مختلف و جغرافیای مکانی متفاوت قلمداد می کرد که یک نیروی سیاسی، متناسب با وضعیتی که در آن قرار دارد مشی مبارزاتی را انتخاب می کند و انتخاب این مشی (چه قهرآمیز و چه مسالمت آمیز) می تواند با توجه به تحولات سیاسی و اجتماعی... و تغییر کند. اتخاذ استراتژی مبارزاتی متفاوت از سوی گروه «توپامارو»

هدی صابر با استفاده از ادبیات مارکس و بیان اینکه «بار مطالبات انقلاب مغلوب تماما بر عهده ضدانقلاب غالب است» نشان می دهد که آزادسازی نیروها و آگاهی اجتماعی ناشی از سیر انقلاب حتی اگر برای رسیدن به لحظه انقلاب به شکست بیانجامد باز تولید نظم سلطه گرایانه پیش از وضعیت انقلابی را نیز ناممکن می کند

در اروگوئه در بازه های زمانی متفاوت را می تواند یکی از نمونه های انتخاب مشی متناسب با شرایط دوران دانست. گروه «توپامارو» که در سال ۱۹۶۳ به عنوان یک سازمان انقلابی مسلح با مشی چریکی تاسیس شد پس از دو دهه مبارزه مخفی و مسلحانه سرانجام در سال ۱۹۸۵ و همزمان با فشار جنبش های اجتماعی در اروگوئه به ساختار قدرت سیاسی که موجبات انتقال قدرت از نظامیان به نیروهای سیاسی معتدل را فراهم کرد. استراتژی مبارزاتی خود را تغییر داد و به رویکردهای مسالمت آمیز در مبارزه سیاسی روی آورد. در این میان گروه «زاپاتانیست ها» نیز الگویی درخشان از اتخاذ مشی ترکیبی (مبارزه مسلحانه - مقاومت مدنی) در مبارزه انقلابی را نشان می دهد. این گروه در سال ۱۹۸۳ در جنگل های چیاپاس مکزیک به سازماندهی خود پرداخت و پس از یک دهه کسب آمادگی در اول ژانویه ۱۹۹۴ و در روز انعقاد قرارداد تجارت آزاد بین مکزیک، امریکا و کانادا موسوم به نفتا، به مراکز دولتی در چیاپاس حمله کرد،



چریک‌های زاپاتیست دلایل قیام مسلحانه خود را چنین شرح می‌دهند: «صدها سال است که تقاضای کنیم و قول و قرارهایی که هرگز اجرا نمی‌شود را باور می‌کنیم. همیشه به ما گفته می‌شود، صبر داشته باشیم و صبر کردن برای روزهای بهتر را یاد بگیریم، به ما پیشنهاد می‌کنند معقول باشیم، به ما قول‌هایی می‌دادند که آینده فرق خواهد داشت. دیدیم که اینطور نیست. همه چیز مثل سابق است و یا حتی بدتر از وضع پدر بزرگان و پدرانمان. خلق ما همچنان از گرسنگی و بیماری‌های علاج‌پذیر جان می‌دهد، و غرق است در بیسوادی. یاد گرفته‌ایم که اگر مبارزه نکنیم فرزندانمان وضع مشابهی خواهند داشت و این ناعادلانه است». اما لحظه‌ای که می‌توانست ارتش زاپاتیستی را به عنوان یکی از دیگران گروه‌های چریکی کلاسیک، در میان گروه‌های متعدد چپ رزمنده در جهان سوم که تا دهه یک دهه قبل از بروز و ظهور زاپاتیست‌ها جهان را متاثر از اقدامات خود کرده بودند ثبت نمایند با رخداد‌های اجتماعی در مکزیک حول یورش مسلحانه در اول ژانویه، زاپاتیست‌ها را به یک سازمان انقلابی طراز نوین تبدیل کرد. جامعه مدنی در مکزیک ضمن پذیرش تمامی مطالبات زاپاتیست‌ها درخواست کرد تا سلاح‌ها در میانه این نزاع سکوت کنند. گلوریا رامیرز نویسنده کتاب «آتش و کلام، تایخچه ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی» تصویری دقیق از لحظه تغییر استراتژی و مشی زاپاتیست‌ها بعد از اولین یورش مسلحانه ارائه می‌دهد، رامیرز می‌گوید: «زمانی که در اول ژانویه، زاپاتیست‌ها با یورش خود جنگ را آغاز کردند، همانطور که بعدها برخی از رهبران‌شان شرح دادند، با جهانی از نوع دیگر روبرو شدند با سناریویی که در نظر نداشتند و صحنه‌ای که تصورشان را هم نمی‌کردند. جهانی که آرمان‌های آن‌ها را درک کرد، بسیج شد و دست به راهپیمایی زد تا سلاح هر دو طرف سکوت کند. این لحظه‌ای تعیین‌کننده در تاریخ ارتش زاپاتیستی بود. دو راه پیش

■ ■ ■  
شش ماه بعد از قیام مسلحانه، زاپاتیست‌ها جنبشی را نه تنها حول مطالبات بومیان بلکه علیه اقتدارگرایی دولتی و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی شکل دادند و همزمان با حفظ آتس بس و گشودن باب گفتگو با جامعه مدنی به پیشنهادات دولت جواب منفی دادند. استراتژی آغاز گفتگو و سازماندهی همایش با جامعه مدنی به عنوان همایش‌های بدیل، گوش سپردن و پرسش از جامعه مدنی، مستقل از مذاکره با دولت فدرال به مشخصه حرکت سیاسی زاپاتیست‌ها بدل گشت و چگونه سخن گفتن، گوش سپردن و پرسشگرانه گام برداشتن، اسم رمز جنبش زاپاتیست‌ها شد. زاپاتیست‌ها در دومین بیانیه خود جامعه را فراخواندند تا از طریق سازماندهی یک مجمع دموکراتیک ملی، گذاری مسالمت‌آمیز را به دموکراسی تامین کنند. آنها هدف را اینگونه توضیح دادند: «سازماندهی اظهار نظر در عرصه مدنی و دفاع از بیان توده‌ای و مطالبه انتخابات آزاد و دموکراتیک و مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر برای احترام به خواست توده‌ها» زاپاتیست‌ها بعد از برگزاری مجمع دموکراتیک ملی اعلام کردند که با انتخابات ایالتی و فدرال در مکزیک مخالفتی نخواهند کرد اما تقلب گسترده



جنبشی رادیکال علیه سرمایه‌داری شد. او جنبش‌هایی را برای یکپارچگی فراخواند که هر کدام در مشی متفاوت اما در رو یک‌د رادیکال علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم مشابهت‌های انکارناپذیری داشتند که یکپارچگی مبارزاتشان را آشکار می‌کرد. هدی صابر در مقدمه کتاب سه هم‌پیمان عشق با بیان آنکه عشق منش و روش ثابت‌اند و مشی شناور است و متناسب با روزگاران، بدون تقدسی بخشی به مشی مبارزاتی، اهمیت مبارزات رادیکال را نه در مشی که در روش، بینش و عشق به انسان تعبیر می‌کرد. و از این زوایه می‌توانست از مبارزات رادیکال انقلابی در دهه ۴۰ و ۵۰ اعاده حیثیت کند. هدی با نفی دوگانه خشونت-خشونت‌پریزی، اصالت را نه در مشی که در روش و بینش مبارزه جستجو می‌کرد و با بساخت رادیکالیسم مثبت-رادیکالیسم منفی، همان‌گونه که مبارزات مسلحانه در دهه ۴۰ و ۵۰ را در کادر رادیکالیسم مثبت تحلیل می‌کرد و آن را گامی رو به جلو در جامعه می‌دانست، رخدادهای مسلحانه در ابتدای انقلاب در



هربرت مارکوزه در اواخر دهه ۶۰ میلادی با روی آوردن به نظریه گروه‌های حاشیه‌ای خواستار یکپارچگی جنبش دانشجویی، زنان، سیاهان و نیروهای رهایی‌بخش در جهان سوم در قالب جنبشی رادیکال علیه سرمایه‌داری شد. او جنبش‌هایی را برای یکپارچگی فراخواند که هر کدام در مشی متفاوت اما در رو یک‌د رادیکال علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم مشابهت‌های انکارناپذیری داشتند که یکپارچگی مبارزاتشان را آشکار می‌کرد.



در انتخابات منجر به درگیری‌های پسا انتخاباتی و مقاومت مدنی شد و ارتش زاپاتیستی برداشت خود از پروسه انتخابات را اینگونه توضیح داد: «امکان خلاص شدن از سیستم حزب دولتی با استفاده از سلاح خود آن‌ها (یعنی انتخابات) وجود ندارد، زیرا این همان سلاحی است که دولت برای تحمیل و توجیه خود در برابر افکار عمومی از آن استفاده می‌کنند. تا زمانی که سازماندهی انتخابات در دست حزب دولتی است، هر کوششی در چنین مبارزه‌ای به ناامیدی، بی‌حرکی سیاسی و تسلیم بی‌شرمانه منتهی می‌شود. برای دمکراسی یک دولت گذار، یک دولت تغییر لازم و ضروری است. بدین منظور، فراخوان‌های مختلف جهت تشکیل یک جبهه بزرگ اپوزیسیون که میلیون‌ها مکزیک‌ی مخالف سیستم دولتی را دربرگیرد، امیدبخش است» سرانجام زاپاتیست‌ها در اول ژانویه ۱۹۹۶ دو سال بعد از قیام مسلحانه، در چهارمین بیانیه از جنگل لاکندونا، راهکار و تعهد خود را نسبت به یک راه حل مسالمت‌آمیز برای تغییر مورد تاکید قرار دادند و در عین حال سلاح‌های خود را صرفاً برای دفاع در برابر حملات نیروهای دولتی، شبه نظامیان وابسته به دولت و کارتل‌های مواد مخدر حفظ کردند. زاپاتیست‌ها در این بیانیه پیشنهاد تشکیل جبهه زاپاتیستی آزادیبخش ملی (FLNZ) را مطرح نمودند. این جبهه یک نیروی سیاسی طراز نوین بود. بدون موضع‌گیری به نفع احزاب سیاسی و بدون آنکه برای به دست گرفتن قدرت مبارزه کند. مستقل، خودمختار، جریانی مدنی و مسالمت‌آمیز که بر پایه ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی (ELNZ) بنا شده و زاپاتیست‌ها پس از پایان مذاکرات به آن خواهند پیوست. در این بیانیه آمده است «ما جامعه مدنی ملی، منفردین، جنبش اجتماعی و شهروندی و همه مکزیک‌ها را به تشکیل یک نیروی سیاسی نوین دعوت می‌کنیم. یک نیروی سیاسی جدید که اعضای آن نه منتخب در انتخابات باشند نه آرزوی آن را داشته باشند و نه دارای هیچ‌گونه پست و مقام دولتی در هر سطحی باشند. یک نیروی سیاسی که خواهان به دست گرفتن قدرت نیست. یک نیروی سیاسی که حزب سیاسی نباشد. یک نیروی سیاسی که توان سازماندهی مطالبات و پیشنهادات شهروندان را داشته باشد یک نیروی سیاسی که حتی بدون دخالت احزاب سیاسی و دولت بتواند حل مشکلات جمعی را سازمان دهد. برای آزاد بودن به اجازه کسی نیاز نداریم. کارکرد دولت، امتیاز جامعه است و جامعه حق دارد خودش آن را به دست بگیرد» نمونه تغییر در مشی مبارزه توسط گروه توپامارو در اروگوئه و الگوی اتخاذ مشی ترکیبی توسط زاپاتیست‌ها بیش از هر چیز بیانگر آن است که مشی مبارزه را دوران مبارزه و نوع حکمرانی در جغرافیایی سیاسی دربرگیرنده نیروهای مبارز تعیین می‌کند و الزامات مبارزات رادیکال اجتماعی تنها با یک مشی مشخص و از پیش تعیین شده معنا نمی‌شود. هربرت مارکوزه در اواخر دهه ۶۰ میلادی با روی آوردن به نظریه گروه‌های حاشیه‌ای خواستار یکپارچگی جنبش دانشجویی، زنان، سیاهان و نیروهای رهایی‌بخش در جهان سوم در قالب

سلطه در وضعیت پیشا انقلاب را ناممکن می‌سازد.

تصویر زن زرمنده در جنبش فلسطین در مناسبات مردسالارانه و سنتی خاورمیانه و همچنین فرماندهی زنان در سازمان‌های انقلابی ویتنام در حالی که پیش از وضعیت انقلابی در این کشور، بر طبق رسوم سنتی، پدران خانواده برای امرار معاش می‌توانستند دخترانشان را به مردان اجاره دهند، جلوه‌ای از رهایی زن با میانجی انقلاب، در جوامعی است که تجربه مقاومت انقلابی در برابر سلطه را داشتند.

هدی صابر نیز از همین منظر به بررسی انقلاب در ایران پرداخته و انقلاب را نه در سال‌های منتهی به بهمن ۵۷ که در رخدادهای اجتماعی دهه ۴۰ و ۵۰ و مقاومت‌های صورت گرفته در سطوح فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مورد واکاوی قرار داد. او موج نوی سینمای ایران در اواسط دهه ۴۰ با فیلم‌های «کیمیایی»، «بیضایی و تقوایی» را جلوه‌ای از مقاومت فرهنگی منجر به رهایی از ابتذال فرهنگی، رخدادهای دانشجویی در آن سال‌ها را نمادی از مقاومت اجتماعی و کریستال‌بندی با حوصله سازمان‌های رادیکال انقلابی را آشکارگی مقاومت سیاسی در برابر سلطه همه جانبه صورت‌بندی می‌کرد. هدی صابر در توضیح مواجهه بنیانگذاران سازمان مجاهدین با رهبران نهضت آزادی که پس از خرداد ۴۲ به جمع‌بندی متفاوتی از روش مبارزاتی نهضت رسیده بودند از اصطلاح «ما هم آدمیم» استفاده می‌کند. «ما هم آدمیم» بالندگی سوژه مبارزی است که برای تغییر به طرح شیوه‌های نوینی از مبارزه می‌اندیشد و می‌خواهد مستقل از روش‌های احزاب کلاسیک، کنشگری کند. محمد حنیف‌نژاد یکی از دلایل تغییر در استراتژی مبارزاتی را خرداد ۱۵ خرداد ۴۲ اعلام می‌کند.



کردستان و خرداد ۶۰ را رادیکالیسم منفی می‌دانست که در آن شرایط توجیهی برای چنین اقداماتی وجود نداشت. اتفاقاتی که در آن تمامی طرف‌های درگیر منازعه به پارامترهای همچون وطن، رهایی انسان و... بی‌توجه بودند.

#### ■ معنای رهایی در سیر مقاومت و مبارزه، نه در لحظه پیروزی

هگل در کتاب «پدیدارشناسی روح» روند زایش یک انقلاب را اینگونه به تصویر می‌کشد «روح زمان که آرام و ساکت رشد می‌کند تا شکل جدید کمال یافته‌ای به خود بگیرد، ساختمان جهان پیشین را ذره ذره متلاشی می‌کند. این که این جهان در حال فروپاشی است این جا و آن جا صرفاً با نشانه‌هایی مشهود است. پوچی و بیزاری که در تاروپود نظم مستقر در حال گسترش است، همچون پیش‌بینی تعریف نشده‌ی امری نامعلوم، کلیه‌ی این علایم دال بر فرارسیدن چیزی دیگر است. زوالی تدریجی که صورت‌ظاهر کلیت را دگرگون نساخته بود، اکنون با طلوع آفتاب گسسته شده و به‌طور ناگهانی و با یک ضربت، شکل و ساختمان جهان نوین را پدیدار می‌سازد» هگل معتقد است یک روح جدید، ماحصل انقلابی گسترده در اشکال متنوع روح فرهنگی است اما تحقق آن زمانی رخ خواهد داد که خودآگاهی سوژه‌هایی که با میانجی انقلاب از ذهنیت آزاد برخوردار شده‌اند تداوم یابد. آلن تورن نیز با پیوند زدن میان مفهوم انقلاب با سوژه انسانی، انقلاب را تغییر منطق سازمان‌دهنده جامعه تعبیر می‌کند. از نظر تورن انقلاب هنگامی روی می‌دهد که سوژه انسانی بر هویت خود و حق‌گنشگری‌اش تأکید کرده و یک جنبش فراگیر اجتماعی موفق شود سوژگی انسان را به اصل عمومی جامعه تبدیل کند. بنابراین آنچه که در یک رخداد انقلابی حائز اهمیت می‌شود نه لحظه پیروزی که بالندگی و خودآگاهی سوژه‌های معترضی است که در سیر انقلاب به آن دست می‌یابند. و حتی اگر روند انقلاب با شکست مواجه شود و لحظه پیروزی فراتر رسد خودآگاهی سوژه‌های معترض، باز تولید مناسبات

تصویر زن زرمنده در جنبش فلسطین در مناسبات مردسالارانه و سنتی خاورمیانه و همچنین فرماندهی زنان در سازمان‌های انقلابی ویتنام در حالی که پیش از وضعیت انقلابی در این کشور، بر طبق رسوم سنتی، پدران خانواده برای امرار معاش می‌توانستند دخترانشان را به مردان اجاره دهند، جلوه‌ای از رهایی زن با میانجی انقلاب، در جوامعی است که تجربه مقاومت انقلابی در برابر سلطه را داشتند.



حنیف نژاد معتقد است زمانی که روشنفکران و دانشگاہیان علیه شاه دست به اعتراض میزنند سرکوب، عموماً محدود به زندان و... می شود اما زمانی که طبقات مستضعف اجتماعی علیه شاه اعتراض می کنند، رژیم دست به سرکوب خونین این اعتراضات می زند. حنیف نژاد در جمع بندی مبارزاتی خود با پیوند زدن «ما هم آدمیم» برای به رسمیت شناخته شدن در عرصه سیاسی با «آنها نیز آمدند» برای دفاع از مستضعفان سرکوب شده در یک اعتراض اجتماعی می کوشد تا از سوژگی انسان مستضعف ایرانی اعاده حیثیت کند و مقاومت انقلابی در برابر سلطه را به رهایی انسان های خودآگاهی متصل می کند که سوژه های معترضی هستند که تور امنیتی و نظامی حاکم، اجازه کنشگری را به آنها نمی دهد و عمل انقلابی در شکستن تور امنیتی و نظامی برای ایجاد فضایی در جهت کنشگری سوژه های معترض اجتماعی معنا می شد.

■ نه رفرمیسم انتخاباتی نه رادیکالیسم منفی؛ تلقی اجتماعی از مبارزه

رادیکالیسم هدی پس از شهادتش ناتمام باقی ماند. هدی صابر می کوشید تا با تجهیز گفتمانی مخاطبانش در حسینیه ارشاد، آنها را به سمت ایجاد یک جریان حداقلی با هویت آرمانی چپ مذهبی رهنمون سازد. اما مخاطبان او نه تنها در میان طیف های گوناگون فکری در دانشگاه ها از ایجاد یک جریان حداقلی دانشجویی با هویت آرمانی ناکام ماندند بلکه در بزنگاه های مختلف در مسیر ضدیت با آموزه های آرمانی هدی صابر قرار گرفتند. اگر هدی در نامه ای به یکی از موثرترین نیروهای جنبش دانشجویی در دهه ی ۷۰ و اوایل دهه ی ۸۰ چند صباحی فعالیت دانشجویی در ایران و سپس رفتن به آن سوی مرزها برای بهتر زندگی کردن را مورد نقد و نکوهش قرار می داد، درس آموزان کلاس های حسینیه ی ارشاد هدی نیز اگر امکانی برای مهاجرت یافتند توان «نه» گفتن به آن را نداشتند و زندگی بهتر در آن سوی مرزها را به مقاومت در درون مرزها ترجیح دادند. آنانی که در ایران ماندند نیز پس از شهادت هدی صابر با دور شدن از رادیکالیسم مد نظر او بعضاً در ائتلاف با احزاب اصلاح طلب به صندوق رای روی آوردند و به فعالان ستادی احزاب اصلاح طلب تبدیل شدند و این در حالی بود که هدی نسبت به فرایندهای انتخاباتی درون جمهوری اسلامی همیشه بی اعتنا بود و رفرمیسم موجود در میان اصلاح طلبان را همواره مورد نقد قرار می داد. به نظر می رسد، هدی صابر پیش از شهادت در زندان آخر با پروژه هایی همچون پروژه توانمند سازی در سیستان و ارائه الگوهایی همچون الگوی «خانه مادر و کودک» به دنبال حل مسائل اجتماعی رفت.

هدی با تلقی اجتماعی از مبارزه نه در دام رادیکالیسم منفی سیاسی که همیشه مورد نقدش بود قرار گرفت و نه تن به رفرمیسم انتخاباتی اصلاح طلبان داد. او هر چند رادیکالیسم مثبت درون جنبش سبز

هدی با تلقی اجتماعی از مبارزه نه در دام رادیکالیسم منفی سیاسی که همیشه مورد نقدش بود قرار گرفت و نه تن به رفرمیسم انتخاباتی اصلاح طلبان داد. او هر چند رادیکالیسم مثبت درون جنبش سبز و مقاومت میرحسین را می ستود

و مقاومت میرحسین را می ستود و در تجمعات اعتراضی مشارکت داشت اما شاید ارتقای جنبش سبز برای هرز رفتن پتانسیل آن جنبش در رفرمیسم انتخاباتی و هدر رفتش در ستادهای انتخاباتی سال های ۹۲ تا ۹۶، به ابتکاراتی از جنس ابتکار عمل زاپا تیسست ها نیاز داشت. جایی برای شکل گیری یک نیروی سیاسی که حزب سیاسی نباشد. یک نیروی سیاسی که توان سازماندهی مطالبات و پیشنهادات شهروندان را داشته باشد یک نیروی سیاسی که حتی بدون دخالت احزاب سیاسی و دولت، بتواند حل مشکلات جمعی را سازمان دهد مشابه همان کاری که هدی با تلقی اجتماعی از مبارزه در سیستان انجام داد مشابه همان الگویی که هدی صابر از خانه مادر و کودک در حسینیه ارشاد ارائه داد. تلفیقی از رویکرد اجتماعی هدی صابر و رادیکالیسم سیاسی مدنظر او که می توانست در پیوند میان یک جنبش در صحنه با طرح واره های حل مشکلات اجتماعی از طریق نهادهای مدنی بروز و ظهور کند. ■

# جریان‌های دانشجویی در نگاه هدی صابر

این نگاه، توصیف بسیار مهمی از حال و هوای جریان‌های سیاسی، بالاخص جریان‌های دانشجویی در سال‌های اخیر را دارد. این نوع هویت چند مشکل ایجاد می‌کند:

ناپایداری

چون هویت به «دشمن» وابسته است، با تغییر شرایط سیاسی دچار بحران می‌شود؛ یعنی جنبش نمی‌داند بعد از حذف یا تضعیف «دشمن» چه باید بکند.

واکنشی شدن

در هویت ضدی، کنش سیاسی بیشتر واکنش به دیگری است تا تولید فکر و برنامه مستقل. در نتیجه، جنبش دائماً پشت سر تحولات حرکت می‌کند.

فرسایش اخلاقی

فرسایش اخلاقی صرفاً یک انحطاط فردی یا اخلاق خصوصی نیست؛ بلکه فرآیندی اجتماعی و سیاسی است که در آن انسان، جامعه و قدرت، به تدریج از «منش»، «مسئولیت» و «حقیقت جویی» تهی می‌شوند. این مفهوم در پیوند با تاریخ معاصر ایران، مناسبات قدرت، اقتصادرانتی و ضعف جامعه مدنی قابل توضیح است.

این هویت صرفاً سلبی، در نهایت می‌تواند به نفرت، حذف‌گری و توجیه خشونت منجر شود؛ چون «ضد بودن» جای «ساختن» را می‌گیرد.

قطع ارتباط با جامعه

جنبش‌هایی که فقط زبان نفی دارند، به تدریج از مسائل واقعی مردم فاصله می‌گیرند. در حالی که هویت پایدار باید با عدالت، معیشت، آزادی و زندگی اجتماعی مردم پیوند داشته باشد.

به همین دلیل، صابر بر «هویت ایجابی» تأکید می‌کند؛ یعنی هویتی مبتنی بر:

- پروژه اجتماعی،
- اخلاق،
- مسئولیت،
- آرمان روشن.

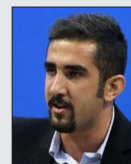
در واقع، نقد اصلی او این بود که جنبش

بی‌صدایی و خموشی دانشگاه در جنگ اخیر، نشانه‌هایی مهم از مشکلات و جریان‌های دانشجویی است که بازاندیشی و بررسی دیدگاه مرحوم هدی صابر در خصوص جنبش‌های دانشجویی را در این شرایط قابل توجه می‌کند.

بر شمردن علت‌های مشکلات داخلی، به دور از آنکه تحلیلی درست از شرایط خارجی و منطقه‌ای وجود داشته باشد، و همه بحران‌ها را به یک ساختار کلی و ناقص حواله دادن، که در نهایت توجیه تجاوز به کشور باشد و یا به انفعالی منجر شود که «این جنگ با کشور نیست؛ جنگ با حکومت

است.»

جدای از آنکه تعمق شود که این ساختار بحران‌زاد چه بستر اجتماعی شکل گرفته است؟ چه جریان‌هایی در آن دخیل هستند؟ آیا مسئولیت فردی هیچ‌گونه تأثیری در این بحران‌ها ندارد؟ در تجربه جنگ‌های اخیر، علی‌رغم ادعاهای موجود، وظیفه دفاع از کشور به عهده چه گروهی از افراد این ساختار بود؟ آیا این ساختار فاسد که در همه زمینه‌ها مشکل‌آفرین بوده، می‌تواند در مسائل نظامی دقیق و حساب‌شده عمل کند؟ تعریف و حدود مقاومت چیست؟



علی‌اکبر بیدقی

این‌ها سوالات بسیار قابل توجهی هستند که هرکدام در این روزها جای بررسی بسیار دارند؛ زیرا بسیاری از ارزش‌های معتبر و قرارداده شده در تاریخ و هنر و ادبیات گذشته، حالا بی‌معنا و بی‌اعتبار شده‌اند و بحث بر سر این ارزش‌ها بسیار قابل اهمیت است. اگر بپذیریم هویت وجودی، هویتی است بالذاته و همراه با پذیرش عناصر آن از سوی فرد و حس یگانگی با آن، هویت ضدی نیز هویتی است که فرد، خود را با پدیده‌های ضد تعریف می‌کند؛ در این گونه از هویت، شروع از خود منتهی است و انسان خود را در یک واکنش و نه کنش با آن چیزی تعریف می‌کند که نقطه مقابل خصوصیات پدیده‌های مورد حساسیت او هستند.

هم‌اینک، فعالان انجمن‌ها در وهله اول در ضدیت با نظام مستقر و در وهله بعد با بخش مهمی از سنت‌های اجتماعی جامعه ایران و نیز با بخش مهمی از نیروهای فکری-سیاسی موجود، تعریفی از هویت خود ارائه می‌دهند که در نقطه مقابل هویت آن پدیده‌هاست. (بخشی از مقاله «هویت فرار»)

در نگاه مرحوم هدی، «هویت ضدی» یعنی هویتی که نه بر پایه‌ی یک پروژه‌ی مستقل، بلکه صرفاً در مخالفت با «دیگری» شکل می‌گیرد. یا به عبارتی دیگر، یک جریان سیاسی، اجتماعی یا فکری، هویت خود را نه بر پایه برنامه، ارزش یا چشم‌انداز ایجابی، بلکه عمدتاً بر اساس «ضدیت با دیگری» تعریف می‌کند. یعنی پاسخ اصلی‌اش به پرسش «ما که هستیم؟» این می‌شود: ما آن چیزی هستیم که او نیست. او این مفهوم را برای نقد بخشی از جنبش‌های سیاسی و دانشجویی به کار می‌برد؛ جنبش‌هایی که موجودیت و انسجام‌شان بیشتر وابسته به «ضدیت» با یک قدرت، جریان یا ایدئولوژی است تا داشتن تعریف روشن از: خود، اهداف، ارزش‌ها و افق اجتماعی.

مرحوم صابر بر کنش اجتماعی، آموزش، نهادسازی و توانمندسازی جامعه تأکید می‌کرد. در سال‌های پایانی عمرش نیز بیشتر به فعالیت‌های اجتماعی و توسعه محور گرایش پیدا کرد تا سیاست قدرت محور. او باور داشت تغییر پایدار از دل جامعه و شبکه‌های اجتماعی مستقل شکل می‌گیرد.



و سازمانی «خود را از دست بدهد.

جنبش دانشجویی کمتر توانسته تصویری روشن و جزئی از توسعه، عدالت، آزادی و سازمان اجتماعی آینده ارائه دهد. در سال‌های اخیر، به رویکردی فضلی و انفجاری بودن رسیده است که زمینه آن هیجانات، از دریافت‌ها و درک خود نبوده، بلکه از جریانات خارج‌نشین به او القا شده است.

حتی شعارهایی که دردی ماه در دانشگاه بیان می‌شد، صرفاً تقلیدی و ناشی از ضعف اندیشه‌ای و فکری دانشجویان بود؛ یعنی اوج‌گیری شدید در لحظات بحران، و سپس فروکش کردن سریع بعد از پایان التهاب و بازگشت به نقطه قبل، بدون تعمق و کسب تجربه‌ها از کنش‌های اخیر. جنبشی که فقط بر شور سیاسی تکیه کند، در برابر ناامیدی آسیب‌پذیر می‌شود.

در مجموع، صابر ضعف جنبش دانشجویی را فقط شکست و فشار سیاسی نمی‌دید؛ بلکه آن را نشانه‌ای کاهش «پیوند اجتماعی، سازمان‌یافتگی، استقلال و اخلاق جمعی» می‌دانست. از نظر او، احیای جنبش دانشجویی نیازمند بازگشت به جامعه، بازسازی اعتماد جمعی، و مقاومت مدنی است. ■

■ ■ ■  
مقاومت پایدار  
نیازمند کار  
فکری، ارتباط  
با طبقات و  
گروه‌های  
اجتماعی، تربیت  
نیرو و اخلاق  
جمعی است. در  
این معنا، مقاومت  
دانشجویی نوعی  
«کنش سازنده»  
است که در تعامل  
با سایر نیروها  
و استفاده از  
انباشت‌های  
سایر گروه‌ها  
نقش دقیقی ایفا  
می‌کند تا اینکه  
صرفاً در حدود  
تقابل خیابانی  
بی‌نتیجه‌ای باقی  
بماند.

دانشجویی یا سیاسی نباید فقط «نه» بگوید؛ باید بتواند تصویری از «آری» خود هم ارائه کند.

مقاومت بیشتر به عنوان «پایداری اخلاقی و اجتماعی» مورد تأکید است تا صرفاً تقابل سیاسی یا خشونت‌آمیز. مبارزه زمانی مشروع و مؤثر است که بر آگاهی، سازمان‌یابی اجتماعی، مسئولیت اخلاقی و مشارکت مردم تکیه داشته باشد، نه بر انتقام یا خشونت کور.

در فضای فکری او، خشونت سیاسی، به ویژه وقتی به ابزار اصلی تغییر تبدیل شود، اغلب می‌تواند به بازتولید استبداد منجر شود، حتی اگر در ابتدا با هدف آزادی خواهی آغاز شده باشد.

در واقع، تجربیات اکثریت انقلاب‌ها با خشونت پیوند داشته است و به مرور باعث حذف و ضعیف شدن نهادهای دموکراتیک شده است.

به همین دلایل، مرحوم صابر بر کنش اجتماعی، آموزش، نهادسازی و توانمندسازی جامعه تأکید می‌کرد. در سال‌های پایانی عمرش نیز بیشتر به فعالیت‌های اجتماعی و توسعه محور گرایش پیدا کرد تا سیاست قدرت محور.

او باور داشت تغییر پایدار از دل جامعه و شبکه‌های اجتماعی مستقل شکل می‌گیرد.

او از «بازگشت به امر اجتماعی» سخن می‌گفت و بر تقویت نیروهای اجتماعی تأکید داشت که مقاومت فقط سیاسی نیست. جامعه باید از پایین، با شبکه‌های همبستگی، آموزش، عدالت اجتماعی و مشارکت مردم ساخته شود. تغییر صرفاً از طریق قدرت سیاسی به دست نمی‌آید.

نکته مورد اهمیت دیگر، فهم مرحوم صابر از وضعیت شورشی بودن جنبش‌های دانشجویی است.

شورشی بودن فعالان بر نظم، بر نظام ارزشی نسل پیش از خود، بر برخی سنت‌های اجتماعی و بر انگاره‌های نظام مستقر، در همان منظر اول، هویداست. این وضعیت، مغایر با وضعیت استقرار به قصد خروج از بحران است. همچنان که مانع از برقراری دیالوگ، هویت فرار و مبادله فکری-تجربی است.

شورشی شدن جریان‌های دانشجویی و جنبش‌های اجتماعی معمولاً زمانی رخ می‌دهد که این جریان‌ها از سازمان‌یافتگی، آگاهی تاریخی و پیوند با بدنه جامعه فاصله بگیرند و به واکنش‌های هیجانی و مقطعی روی بیاورند.

مرحوم صابر نسبت به این خطر هشدار می‌داد که جنبش دانشجویی اگر استقلال فکری و اجتماعی خود را از دست بدهد، به پیاده‌نظام رقابت‌های سیاسی تبدیل می‌شود و دیگر نقش پیشرو و نقاد خود را ایفا نمی‌کند. در صورتی که تغییر پایدار از مسیر «کنش اجتماعی سازمان‌یافته» می‌گذرد. دانشجویان باید از هیجانات سیاسی فاصله‌گیری کند و نیروی اجتماعی بسازد؛ زیرا جنبش دانشجویی اگر فقط در لحظه‌های بحران فعال شود، فرسوده خواهد شد.

مقاومت پایدار نیازمند کار فکری، ارتباط با طبقات و گروه‌های اجتماعی، تربیت نیرو و اخلاق جمعی است. در این معنا، مقاومت دانشجویی نوعی «کنش سازنده» است که در تعامل با سایر نیروها و استفاده از انباشت‌های سایر گروه‌ها نقش دقیقی ایفا می‌کند تا اینکه صرفاً در حدود تقابل خیابانی بی‌نتیجه‌ای باقی بماند.

از نگاه مرحوم صابر، ضعیف شدن جنبش دانشجویی فقط نتیجه‌ی سرکوب سیاسی نبود؛ بلکه حاصل ترکیبی از عوامل ساختاری، فرهنگی و درونی نیز بود. هر جنبش اجتماعی زمانی فرسوده می‌شود که هم از جامعه فاصله بگیرد و هم «ظرفیت اخلاقی

